اندیشه‌های رستاخیز

سال‌دوم- بهمن‌ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی



در این شماره

مدیر مسئول: منوچهر تسلیمی
سردبیر: مهدی قاسمی
مدیر داخلی: فرنگیس امیری
نشانی: خیابان‌ویلا ـ ساختمان‌شماره۳
حزب رستاخیز ملت ایران
تلفن: ۸۹۹۱۵۶ ـ ۶ـ۸۹۹۱۶۱

وجوه اشتراك و بهای مجلات باید به حساب جاری ۱۴۵۰ بانك ملی ایران شعبه‌تخت‌جمشید واریز شود.

چاپ خوشه

اندیشه های رستاخیز



اندیشه های رستاخیز

۷



بسوی تمدن بزرگ

در عرصه‌ی ادبیات سیاسی و رستاخیزی ما

«**بسوی تمدن بزرگ**» ـ بـــا برداشتهای دقیق و مستند و پیش‌بینی‌های مبتنی بر «ژرفترین» و «وسیع‌ترین» اطلاعات در قلمرو مسائل ملی و بین‌المللی با دیـدی سرشار از «واقع‌بینی» و در عین حال «معنوی‌گرا» به ویژه از باب (شناخت آینده) پهنه ادبیات سیاسی و رستاخیزی ما را جامعیت و غنا **بخشیده است.**

بسوی تمدن‌بزرگ از دیدگاه: **آرمانها ـ راهیابیها** و نیز آگاهی به محدودیت‌هائی که در مسیر انقلاب ایران و تحقق کامل عیار مقام ایران در صف نیرومندان جهان، بصور گونه‌گون (عارضه‌ای ـ وارداتـــی ـ طبیعی) رخ مینمایند و بویـژه در این هنگام کـــه «**ما... دست در کار یکـی از بزرگترین آزمایش‌های اجتماعی و اقتصادی دنیای امروز هستیم، آزمایشی که که می‌باید جامعه ما را در مدتی کوتاه بصورت یکی از پیشرفته‌ترین و مرفه‌ترین جوامع جهـــان در آورد...**» اثری است: «آگاه‌ساز» ـ «دیدبخش» و «بسیج کننده» ـ متضمن تصویری روشن از موقع کنونی انقلاب همراه با یك جمع‌بندی هوشمندانه از کلیه شرائط مادی و معنوی در سطح ملی و بین‌المللی و در رابطه با نیاز-های عصر انقلاب و سرانجام منتهی باین حکم قاطع که براین زمینه پیروزی محتوم و اجتناب‌نـــاپذیری

(بشرط ابراز شایستگی) در انتظار جامعه ایرانی‌است.
از نخستین عبارات کتاب می‌توان به **نقش تعیین‌ـ کننده** و کارساز «عنصر آگاهی» از دیدگاه فرماندهی انقلاب و درگذرگاه انقلاب، در مقام یکی از **لازم‌ترین** و موثرترین راه توشه‌ها **آگاهی یافت.**

«آنچه مرا بدین کار (بنوشتن این کتاب)وامیدارد توجه باین واقعیت است که هرفرد ایرانی برای ایفای رسالتی که در برابر کشور خود و فرزندان خود و در عین حال در برابر جامعه بشری بعهده دارد، می‌باید آشنائی همه‌جانبه‌ای با اصول و ضوابطی که جامعه‌ی امروز وفردای ایران و جهان برپایه‌ی آنها پی‌ریزی شده است، داشته باشد. وقتی یك اجتماع مرکب از مردمی کاملا آگاه به حقوق و درعین حال به وظائف و مسئولیت‌های خویش باشد انجام هرکار بزرگی در چنین اجتماع طبعا مستلزم شرکت آزادانه و «آگاهانه» همه این مردم خواهد بـــود...»

در جای دیگر:

«ـ برای آنکه پیشروی منظم ما با موفقیت توام باشد باید از یکطرف برهمه مشکلات آگاهی داشته باشیم و ازجانب دیگر به روشنی بدانیم که در خلال این دشواریها به چه راهی میرویم و چه وظائفی را در پیمودن پیروزمندانه‌ی این راه‌بعهده داریم...»

در مطلع کتاب براین نکته تاکید شده است که اگر کتاب اول **«ماموریت برای وطنم»** بیشتر مربـــوط به گذشته و کتاب دوم **«انقلاب سفید»** مربوط به حال بود **«امروز لازم میدانم سومین کتاب خود را که بیشتر مربوط به آینده میشود در دسترس ملت ایران بگذارم.»**

بنابراین، رهنوردان راه انقلاب همراه با مفاهیم روشنی که در این اثر از آینده بدست می‌آورنـــد، درمی‌یابند که ایران در فراسوی نیم‌قرن اخیر کجا بود و اینك کجا است و دقیقا بکجا رهسپار است؟...

کتاب منظره کامل این «کجا» را بدست میدهد که منظرهٔ همه آرمانهای تحقق پذیرفته ملی ما است و هم‌چنین و بحکم ضرورت «خط حرکت» را با تمامی فروع و اصولش ترسیم میکند.

تا حال کم یا بیش با بهره‌گیری از الهامات و اشارات گونه‌گون فرماندهی و نیز با دقت برکیفیت دست‌آوردها و شناخت هدفهای ملی، بــا جلوه‌هائی از «ساختمان تمدن بزرگ» آشنا بودیم، اما اینك بـــا دقت تمام می‌توانیم «**نقطه مقصد**» و حتی در پی آن نقطه، چگونگی ادامه حیات سیاسی و اجتماعی وفرهنگی و اقتصادی خود را درعین رابطه‌های اجتناب‌ناپذیر با خانواده جهانی خویش، بشناسیم...

فصول مختلف کتاب از سرآغاز و (نگاهی به‌جهان امروز = متضمن مباحثی ژرف‌برزمینه‌ی: مسائل‌اساسی دنیای امروز ــ بحران تمدن ــ راه‌آینده) و آنگاه تصویر (ایران در عصر انقلاب) و حاوی دست‌آوردهای انقلاب وکیفیت غنا و کمال آنها و از آن پس شامل تعاریف دقیق از ویژگیهای عصر «**تمدن بزرگ**».

«... تمدنی که در آن دستاوردهای بدیع علم و صنعت و تکنولوژی با ارزش‌های عالی معنوی و موازین پیشرفته‌عدالت اجتماعی در آمیخته باشد.»

و در فرجام با پیامی که امید متکی برواقعیات و ناظر بر «**بسیج همه‌جانبه امکانات و نیروها وارزشها و منابع ملی**» را دربر دارد وبررویهم با تعاریف وشرح ارزشهای اساسی: «آنجا» که بودیم و«اینجا» که هستیم و به «جائی» که رهسپاریم و تمامی آن شرائط و راه توشه‌هائی که انقلاب را لحظه به لحظه با توفیق و پیروزی قرین کرده است و خواهد کرد، یکجا در خود جمع آورده است.

«بسوی تمدن بزرگ» چه در بخش‌های «آگاهی-

بخش» و چه در قسمت‌های «راهجوئی و راهنمائی» ـ جای،جای ـ ضرورت اتکاء به «راه‌حلهای ایرانی» یعنی وجوب سازگاری راه‌حل‌ها با جوهر فرهنگ و تمدن ایرانی را به عنوان یك «تز» مسجل و غیرقابل اجتناب مطرح میکند و صحت این «تز» را نه فقط در قلمرو تعلقات صرفا عاطفی بلکه همراه با تحلیلی علمی از ویژگیهای این «فرهنگ و تمدن» که در بطن خود همواره عناصر (تعالی) و (تکامل) و (نوآوری) و (نوپذیری) راپرورده است مبرهن میسازد.

«... تمدن آریائی ـ در مفهوم اصیل آن تمدنی است که برپایه زندگی و آفرینندگی بنیاد نهاده شده است، در این تمدن روشنائی مظهر والای آفرینش است. زیرا همه زیبائیها و نیروهای زاینده از آن سرچشمه میگیرد ـ این برداشت اساسی در تمدن ایرانی که نخستین جلوه تاریخی مدنیت پرشکوه آریائی است (و از همین دیدگاه است که هگل آنرا «سرآغاز واقعی تمدن جهانی» مینامد) به اوج خود میرسد».

کتاب ضمن توجیه ضرورت اتکاء به تمدن و فرهنگی چنین زاینده و خلاق «در حال» یادآور میشود که می‌باید:

«... ازهرگونه تعبیرکوته‌نظرانه ومتعصبانه‌ای ازآن(فرهنگ ایرانی)... که متاسفانه در دوران‌پیش‌از جنگ‌جهانی دوم ودر جریان آن جنگ شاهد آن بودیم و ازبسیاری جهات ددست در جهت خلاف اصول اخلاقی و فرهنگی این تمدن بود برحذر بمانیم.»

به‌روشنی دریافتنی‌است: چنین تاکید وبرداشتی‌که سرانجام به حکم کلی‌تری منجر میشود که هرملتی منطقاً و علماً می‌باید در راههای اصیل و متکی بر موازین فرهنگی و آرمانی خود گام بردارد... به عرصه‌های وسیعتری از پهنه مسائل ملی تعلق میگیرد. و در همین جهت «**بسوی تمدن بزرگ**»: همراه با تبیین

ضرورت گسترش «آگاهی» و «حرکت آگاهانـــه» در مسیر انقلاب جای، جای مهمترین خصیصه انقلاب‌ایران را چنین خاطرنشان میسازد.

«... از هیچ چیز به‌جز مصالح ملی و ارزشهای ایرانی و نیازهای اجتماعی جامعه ایرانی مایه نگرفته است و در طراحی اصول آن هیچ ایدئولوژی بیگانه ملاك کارنبوه است زیرا از نظر انقلاب ما ایدئولوژی یك کالای وارداتی نیست و اصولی که بنام کاپیتالیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم و ده‌ها «ایسم» دیگر در جوامع مختلف جهان به مقتضای‌شرائط و روحیات و یا نیازهای خاص آن جوامع وضع شده‌اند نمی‌توانند جوابگوی نیازها و روحیات و شرائط کشور ما نیز باشند برای ما قابل تصور نیست که یك جامعه مانندحیوانات آزمایشگاهی که برای درك اثر داروهای ساخت لابراتوارهـا مورد امتحان قرار میگیرند، مورد آزمایش سیستم‌ها و مرامهای پیش ساخته سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی قرار گیرد، وانگهی اصالت اندیشه ایرانی، در زمینه ارائه راه حل‌ایرانی برای مسائل ایرانی‌که اصولا نیازی به‌افکار وارداتی ندارد...»

«**بسوی‌تمدن بزرگ**» در اثناء شرح‌این پایگاههای «فلسفی و منطقی» و در جریان نگاهی همه‌جانبه و ژرف‌بین بتمامی عناصر مثبت و یاری‌بخش در راه‌تکامل انقلابی (اعم از مادی و معنوی) و ناظر بتمامی عوامل بازدارنده (بیرونی و درونی) و در جهت یك سلسله تـعـاریف منطقی، از یافته‌های نوع ایرانی مـــانند «دمکراسی» و «سیاست مستقل ملی» و... دستیابی به «تمدن بزرگ» را که بیگمان «هدف بسیار جاه‌طلبانه و بلندپروازانه است» به عنوان یك الزام تاریخی‌تبیین میکند و مسلم میدارد که این هدف «بسیار جاه‌طلبانه و بلندپروازانه» چیزی نیست که:

«نیل بدان برای ملت ایران با امکانات فراوان مادی و معنوی و با سرمایه سرشار روحی و اخلاقی این ملت ناممکن

باشد.»

آنچه تاکنون یاد شد الهام و برداشتی است در پی نخستین نگاه به محتوای کتاب از دیدگاه مسائل غالبا ملی، حالیکه دریافت‌های ناکاملی خواهیم داشت چنانچه برجنبه‌های بی‌نهایت مهم و علمی آن در«**نگاه به جهان امروز**» و کیفیت دگرگونیهای بنیادی وسریع این جهان بشایستگی تامل نکنیم. جهانی که:

«... برای نخستین بار از صورت مجموعه پراکنده‌ای از قاره‌ها و نژادها و ملتها بدر آمده، و صورت یك واحد بزرگ را با یك خانواده مشترك بشری... که مسائل و مشکلات همه اعضاء آن با یکدیگر ارتباط دارد پیدا کرده است...»

جهانی که در آن:

«... معیارهای کهن اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که به‌تمدن‌ها و سازمانهای ملی و حکومتی مختلف تعلق دارند بسرعت با یکدیگر آشنا میشوند تا بتوانند با هم‌درآمیزند و کمابیش در همدیگر ادغام شوند...»

«**بسوی تمدن بزرگ**» از این دیدگاه ضمن توجه و تاکید چند جانبه برضرورت جستجوی راه‌حل‌های ملی در قبال مسائل ملی و پرهیز از «سرمشق‌های از پیش ساخته» و بیگانه، خواننده را به‌شناخت دیالکتیك ارتباطات و اثرهای متقابل برعرصه زندگی ملتها فرا میخواند و از تحلیل‌های انتزاعی و تجریدی برحذر میدارد (خاصه بخاطر شناخت «حد» مسئولیت و سهم جامعه ایرانی درگذرگاه تحولات جهانی و آگاهی به صحیح‌ترین کنش‌ها و واکنش‌ها و دریافت‌ها و واپس زدن‌ها در قلمرو ارتباطات جبری و اجتناب‌ناپذیر میان ملتها با تمامی جنبه‌های مثبت و منفی آن و نیز بخاطر شناخت وسعت و عمق اثرگذاری تمدن‌ها بریکدیگر...) و اما دیدگاههای جهانی کتاب در همین بهره‌گیری (در قلمروهای ملی) متوقف نمیشود ـ بلکه در همان بخش

«**نگاهی به جهان امروز**» با یادداشتها و تعلیماتی در تبیین مکانیسم تحولات بین‌المللی ـ کیفیت پیوستگی سرنوشت ملتها («با جهانی شدن دنیای ما با شرکت الزامی و اجتناب‌ناپذیر همه کشورها و ملتها وجوامع آن در همه مسائل اساسی و بین‌المللی) ـ مسائل ناظر بر افزایش بی‌مهار جمعیت ـ معضلات تغذیه ـاستیلای بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌ها ـ نیاز مبرم جهان بیك نظم نو که بقول آقای والدهایم «اگر کماکان پیشرفتی در این راه حاصل نشود راهی جز رویاروئی فاجعه‌انگیز نخواهد ماند) ـ ماجرای عدم هماهنگی میان رشد دانش و صنعت و رشد فکری و اجتماعی بدانسان که در این «عصر فضا نیز غالبا حاکم سرنوشت ملل زمین غرائز و امیال مهار نشده‌ای است که ازدورانهای تاریك گذشته برای آنها باقی مانده است» ـ موقع جهان سوم در برابر جهان صنعتی ـ وجود بی‌هدفی‌در دنیای ما که بقول ژیسکار دستن «در عین رفاه دنیای بدبختی است برای اینکه نمیداند به‌کجا می‌رود وبرای اینکه احساس میکند که اگر می‌توانست این معما را بداند درمی‌یافت که با وضع فعلی بجانب فاجعه‌ای پیش میرود...» ـ ومضامین متنوع دیگری‌ازاین دست: برموضع یك اثر سیاسی معتبر و در عین حال‌راهگشا در مقابل جهانی چنین سردرگم تجلی میکند، جهانی که در عین حال:

> «... همه چیز را برای آنکه این کره‌ی امن شایسته‌ای جهت چهار میلیارد ساکنان آن باشد (که تا آخر قرن حاضر هفت میلیارد نفر خواهد شد) در اختیار دارد...»

با این اوصاف و با توجه به تاکیدهای جای جای کتاب بـــرلزوم توسعه آگاهی‌های ملی و جهانـــی :

> «ضرورت آشنائی افکار عمومی ما با همه‌ی واقعیات حاکم برحیات جامعه ـ با آرمانهای ملی، با برنامه‌های کار مملکت و

جنبه‌های سیاسی و اجتماعی آنها، با امکانات و محدودیت‌ها و با عوامل قدرت و ضعف خود...»

و هم‌چنین با توجه و تاکید کتاب بر رسالت مهم حزب ما در گسترش: «آموزش سیاسی و تامین‌شناخت وسیع افراد از مسائل مملکتی و فراهم آوردن وسایل مشارکت و اظهار نظر آنان در همه امور اجتماع...» «**بسوی تمدن بزرگ**» اینك دستمایه ایست بی‌جانشین در رهگذر بسط و عمق آشنائی‌ها و آگاهی‌های هرچه بیشتر افکار عمومی... بدین اعتبار مطالعه دقیق و چند باره این اثر ارجمند با جامعیتی که دارد و منطق استوار و دید عالمانه‌ای که در سراسر آن، حتی در نخستین نظر به چشم می‌آید، بیشك پاسخگوی تمام آن نیازی است که در جریان یك نظم گسترده‌آموزش سیاسی مثمر، به لحاظ دسترسی بمواد خواندنی و پژوهشی مطرح میشود و نیز با همین معنا «بسوی تمدن بزرگ» می‌باید کتاب بالینی هررستاخیزی‌باشد تا بیاری آن اندیشه خود را غنی‌تر و توانگرتربسازد و با معیارها و رهنمودهائی که بدست می‌آورد، سهم و نقش خویش را باز شناسد و در تمیز سره ازناسره‌ـ صحیح از سقیم در نماند و سرانجام نیروی سازندگی خود را بیازماید.

اینك با بهره‌گیری از فضای آمیخته با آئین‌های سالروز دعوت عام شاهانه به تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران فرصت را غنیمت میشماریم و بخشی از کتاب «بسوی تمدن بزرگ» را تحت عنوان «حزب رستاخیز ملت ایران» بشگون آنروز عینا در این شماره نقل میکنیم.

«اندیشه‌های رستاخیز»

به مناسبت ۱۱ اسفند ۲۵۳۳
از کتاب «بسوی تمدن بزرگ»

حزب رستاخیز ملت ایران

همه اصول نوزده‌گانه انقلاب که توضیح کلی‌درباره آنها داده‌شد، اکنون اصول حاکم بر زندگی ایران‌امروز وراهنمای جامعه ما در مسیر پیشرفت هستند، و در مورد سایر اصول احتمالی آینده نیز مسلما چنین خواهد بود. مردم ایران که‌کلیه شئون مادی ومعنوی زندگی ایشان درابعاد مختلف تحت تاثیر اصول انقلاب قرار دارد ودر همه امور روزمره و برنامه‌های کوتاه مدت ودراز مدت شخصی و اجتماعی و ملی خویش با آنها از نزدیك در ارتباطند، طبعا با این اصول آشنا هستند واز راه وسائل مختلف خبری و سایر وسائل نیز بطور مستمر اطلاعات تازه در این مورد بدست می‌آورند.

با این همه، این آشنائی واطلاع روزمره‌پاسخگوی کافی این‌نیاز نبودکه روح و ایدئولژی انقلاب ایران بفمهوم کامل وعمیق آن واز همه جنبه‌ها وضوابط مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد ودر حداکثر ممکن به حداکثر افراد شناسانیده شود، تابدین ترتیب راه‌برای شرکت آگاهانه آنان در پیشبرد انقلاب و اظهار نظرها وراهنمائیها ونوآوریها والبته انتقادهای سازنده‌ومثبت

آماده گردد. چنین مشارکتی برای پیشرفت انقلاب ضرورت کامل دارد، زیرا این انقلابی است که بخاطر مردم ایران و باتایید قاطع ملی صورت گرفته است، وباید اجرای آن به‌بهترین صورت ممکن ادامه یابد. لازمه این‌کار وجود یك سازمان عظیم ملی و سیاسی است‌که با همه مردم ایران وتمام قشرهای جامعه‌ایرانی سروکار داشته باشد، تا بدین ترتیب عموم افراد ملت در لوای آرمانهای مشترك در آن گرد آیند ودراین‌چهار چوب کلی نظرات و اندیشه‌های مختلف خود راکه‌طبعا برحسب اختلاف سلیقه‌ها واختلاف برداشتها وروحیات بایکدیگر تفاوت دارد، وباید هم تفاوت داشته باشد، با یکدیگر درمیان گذارند واز راه گفت وشنود سازنده به‌رفع مشکلات همت گمارند و مراجع اجرائی را نیز در رفع آنهایاری دهند.

ایجاد چنین سازمان عظیم سیاسی و ملی، بصورت تشکیلاتی پایدار و فراگیر با زیربنائی از اصول فلسفی واجتماعی انقلاب، در واقع تضمین آینده ملی است، و براساس احساس این ضرورت بود که من به عنوان مسئول سرنوشت کشور وبه عنوان فرمانده انقلاب، تشکیل این سازمان را به‌نام «حزب‌رستاخیز ملت‌ایران» در ۱۱ اسفندماه ۲۵۳۳ اعلام داشتم.

بدین ترتیب این حزب بعنوان مظهر یکپارچگی و پیوستگی ملی پی‌ریزی شد، تا در آینده یك مکتب‌واقعی میهن‌پرستی وکار و آفرینندگی در اجرای اصول انقلاب ایران، و زیربنای معنوی وفکری جامعه ایرانی‌درمسیر تمدن بزرگ باشد. حزب رستاخیز ملت ایران با این رسالت بوجود آمد که نه‌تنها یك حزب فراگیرسیاسی، بلکه درعین حال یك کانون فکری و فلسفی برای همه مردان و زنان ایرانی باشد، خانه‌ای‌باشدکه‌درآن‌اعضای خانواده بسیار بزرگی که ملت ایران نام دارد بدورهم

گرد آیند واندیشه‌ها وطرحهای سازنده خویش راهمراه با مشکلات و مسائل خانوادگی با یکدیگر در میان گذارند و تجارب و نظرات و آراء و پیشنهادهایشان‌را ارائه دهند وراههائی رانیز که برای اجرای آنهامناسبتر می‌دانند عرضه دارند. چنین برداشتی ضامن تامین ارتباط دائم قوه مجریه با همگی افراد ملت است، تا بدین ترتیب ازیك‌سو تصمیماتی که در سطح عالی اجرائی برای پیشرفت امور مملکت گرفته می‌شود از راه حزب به‌عموم افراد ملت منعکس شود، واز سوی دیگر نظرات و واکنشهای ملت در مراحل مختلف‌اجرای این تصمیمات از طریق حزب نیز در دسترس هیئت مجریه گذاشته شود، واز این راه رابطه متقابل و استوار این دو تامین گردد.

تشکیلاتی که بدین ترتیب باید منابع فکری ومادی کشور درآن بسیج شود ملی‌ترین تشکیلاتی است که تاریخ ایران بیاد دارد، زیرا این سازمانی است که‌عموم افراد ملت ایران باحفظ همه آزادیهای فردی واجتماعی خود درآن شرکت دارند. رسالت اصلی حزب این است که‌یك مکتب بزرگ آموزش سیاسی و اجتماعی‌وفلسفی (البته جنبه فلسفی انقلاب ونه بمعنی اعم‌آن) باشد و روحیه اجتماعی فکرکردن و اجتماعی بودن را جایگزین روحیه انفرادی سنتی سازد که یکی از آثار دوران فئودالی است وباید در جامعه پیشرو امروز ایران در صورت افراطی آن از میان برود.

احزابی‌که پیش‌از ۲۸ امرداد ۲۵۱۲ وجودداشتند، بخصوص در زمانی‌که کشور در اشغال بیگانه بود ، متاسفانه یابرای تامین مصالح بیگانگان ویا برای‌مقاصد خاص ومعینی که جنبه موقتی داشت ایجاد شده بودند، ودر هر دوصورت ریشه‌ای در میان ملت ایران‌نداشتند. علت ازمیان رفتن آنها نیز همین بودکه چون با منافع

خارجی آمده بودند با همان منافع نیز می‌رفتند، و یا چون مقاصد خاصی آنها رابوجود آورده بـود همان مقاصد نیز به‌عمرشان پایان می‌داد. احزابی که بعداز ۲۸ امرداد بوجود آمدند البته جنبه کاملا ملی و ایرانی داشتند، ولی چون باپیروی از شیوه غربی ایجادشده بودند در سیستم حزبی کشور یك گروه در اکثریت بودند یعنی دولت را در دست داشتند، وگروه دیگر که اقلیت را تشکیل می‌دادند باآنکه مسلما بسیاری‌از ایرانیان پاکدل ومیهن‌پرست وخوشفکر جزء آنهابودند از شرکت موثر در کارهای سیاسی و اداری کشوردور می‌ماندند. شاید چنین وضعی برای جوامعی که سیر تکاملی خود را بصورتی تدریجی و منظم در مدتـی طولانی انجام داده‌اندقابل قبول باشد، ولی از نظـر جامعه‌ماکه درسیر شتاب‌آمیزپیشرفت خودبه‌بهره‌گیری ازهمه نیروها وتمام استعدادها و استفاده از کلیـه امکانات و منابع انسانی خود احتیاج دارد یقینا قابل قبول نیست، و نمیتوان پذیرفت که بسیاری از افراد برجسته وصادق و صالح بدلیل عدم عضویت در حزب اکثریت ازشرکت‌موثر درانجام وظیفه‌بزرگـ سازندگی کشور محروم بمانند.

با تاسیس یك حزب واحد ملی، به‌تمام گروه‌ها و افراد ازهر طبقه وبا هر طرز فکر وسلیقه و روحیـه فرصت شرکت در مسابقه شایستگی در شرائطی‌کاملا مساوی داده شده وهمه مشاغل و مقامات سیاسی و اداری مملکت در اختیار عموم قرارگرفته است. بدین ترتیب اکنون دیگر تنها شرط موفقیت هر فردی در احراز این مناصب لیاقت و استعداد و علاقه و پشتکار اواست.

البته مفهوم «حزب واحد» این نیست که درداخل آن تحرك و اختلاف سلیقه وبرخورد اندیشه‌ها وجود

نداشته باشد. اگر چنین باشد، این حزب تأثیری واقعی درامر تحول و تکامل نخواهد داشت، درحالیکه‌ما درست بعکس خواستار کمال تحرك و تحول اجتماعی از راه فعالیتهای حزبی هستیم. بدین جهت در داخل صفوف حزب راه برای نضج گرفتن سلیقه‌ها واندیشه‌هـای مختلف، وتشکل آنها در جناحهای مشخص حزبی ، البته در زیر لوای سه‌رکن بنیادی و تغییر ناپذیرحزب، یعنی نظام شاهنشاهی و قانون اساسی وانقلاب شاه و ملت، کاملا فراهم است. این جناحها مسلما در داخل این سازمان عظیم‌و واحد سیاسی تشکیل خواهند شد، و باتوجه به‌نقشی که داشته باشند سهم مناسب خود را درایفای مسئولیتهای مملکت بعهده خواهند گرفت، بی‌آنکه ازاین راه زیانی به‌تشکیـلات سیاسی کشور وارد آید.

بدین ترتیب حزب رستاخیز ملت ایران در عمل واقعا یك حزب سنتی به‌شیوه غربی نیست، زیرا همه احزاب پیشین باطرز فکرها ونظرات خود در بطن آن گرد آمده‌اند، منتها این‌بار بحثها وتبادل‌نظرهای آنان در داخل یك چهارچوب واحد انجام میگیرد، و وقتی که همه این بررسیها و بحثها صورت گیرد تصمیم نهائی بنام حزب یعنی بنام تمام کشور گرفته می‌شود. اختلاف‌نظرها شاید در زمینه اظهارنظر در صلاحیت برخی از سازمانها وانتقاد از نواقص واشتباهات‌باشد، واین امری است‌که کاملا طبیعی و حتی مورد تشویق است. این اصل قسمتی از فلسفه «گفت و شنود» حزبی را از راه برقراری مباحثه واقعی و بررسی واقعی و تبادل‌نظر واقعی تشکیل می‌دهد.

از نظر این «گفت وشنود» سالم و سازنده، حزب رستاخیز ملت ایران باید بصورت مکتب بزرگ‌آموزش سیاسی در گسترده‌ترین سطح ملی درآید . اشتیاق

میلیونها نفر از مرد به مشارکت در اجتماعات حزبی‌در سراسر کشور نمایانگر همبستگی عمومی در این امر و علاقه بدین گفت وشنود در زمینه مسائل مملکتی و محلی وحزبی، ومشارکت عمومی در این مسائل‌است. نکته جالب در این‌مورد شرکت وسیع‌بانوان‌کشور در امور حزبی است که‌طبعا گواه رشد اجتماعی و سیاسی روزافزون آنان است.

***

بمناسبت اشاره بدین شرکت‌گسترده بانوان‌کشور درامور حزبی، تذکراین نکته‌را ازنظری کلی‌ترووسیعتر ضروری می‌دانم که نقش زنان ایرانی در پیروزی تلاش سازندگی مادی و معنوی ایران فردا، طبعا نقشی درجه اول وحیاتی است. باتساوی کامل حقوق و امکانات، امروزه مسئولیت هیچ زن ایرانی در برابر آینده‌کشور کمتر از مسئولیت مردان ایرانی نیست، و با توجه به مقام و موقعیت ممتاز او به‌عنوان مادر، می‌توان گفت‌که این مسئولیت حتی بیشتر از مردان است. برای من تذکر این نکته مایه خوشوقتی قلبی است که اکنون خیلی از زنان ما وظائف و مسئولیتهای اجتماعی‌خویش را در زمینه‌های متنوع و مختلف‌امور مملکت آگاهانه و صمیمانه وگاه باقتضای هوشمندی خاص زنانه، حتی با دقت و ظرافتی بیش از مردان‌انجام میدهند.

بهترین سرمشقی که می‌توانم در این زمینه ارائه کنم، سرمشق شهبانوی ایران است که نزدیکترین دوست وهمکار وشریك من‌هستند. فعالیت‌شبانه‌روزی و خستگی‌ناپذیر شهبانو در انجام وظائف خطیری که بعهده دارند، اداره عملی (ونه تشریفاتی) بیش ازچهل سازمان مهم اجتماعی ، آموزشی ، رفاهی ، درمانی ، بهداشتی ، فرهنگی ، هنری ، پژوهشی و غیره که بصورت بنیادها ، شوراها ، انجمن‌ها ، کمیته‌ها ،

سازمانها ، کانونها ، جمعیت‌ها ، فدراسیون‌ها ، هنرستانها ، دانشگاه‌ها ،موزه‌ها ، فرهنگسراها تحت ریاست عالیه ایشان قرار دارد، سرپرستی مستمرامور فرهنگ و سنن ملی، فعالیتهای گسترده سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بین‌المللی، بازدیدهای فعالانه‌داخلی، وتمام کوششهای دیگری که با احساس علاقه‌بی‌شائبه وقلبی به فردفرد افراد ملت و باسادگی و فروتنی ودر عین حال باروح عمیق مسئولیت نسبت به پیشرفت همه‌جانبه جامعه ایرانی توسط ایشان انجام می‌گیرد، درمن این اطمینان را پدید می‌آوردکه با پیروی‌از چنین سرمشقی، درمعماری بنای ایران‌فردا سهم‌بانوان‌ایرانی سهمی کمتر از مردان این‌کشور نخواهد بود.

***

در مورد مسائل حزبی، ازاین پس بایدبه‌گسترش کانونهای حزب به‌نحوی توجه شود که همه‌افرادی که واجد شرائط لازم برای عضویت در کانونها هستند بتوانند باشرکت مداوم خود در جلسات این کانونها به‌گردش اندیشه سیاسی در سطحی هرچه وسیعتر کمك کنند. باتوجه به استمرار انقلاب اجتماعی ایران، حزب‌رستاخیز ملت ایران باید در عین حفظ وحراست همبستگی و وحدت ملی، درهر مورد از تحرك وپویائی کافی برخوردار باشد. بدین منظور لازم است‌بموازات گسترش کمی تشکیلات حزبی به کیفیت فعالیتهای‌آن نیز، که آموزش سیاسی وتامین شناخت وسیع افراد از مسائل مملکتی و فراهم آوردن وسائل مشارکت و اظهارنظر آنان‌درهمه امور اجتماع ازمهمترین‌آنهاست، توجه‌کامل بعمل آید.دراین مکتب‌بزرگ ملی وسیاسی، هرفرد ایرانی باید با برخورداری از دانش و بینش وسیع، فرزند خدمتگزار و شایسته کشور و شریك واقعی فعالیتها و برنامه‌های سازندگی باشد. استمرار

انقلاب اجتماعی و بکار گرفتن همه استعدادها واستفاده ازتمام افکار سازنده ومثبت از وظائف اساسی حزب است .

آموزشهای سیاسی و اجتماعی اعضای کانونهای حزبی طبعا می‌باید راهنمای آنها در فعالیتهای اجتماعی باشد. هر فرد حزبی باید در عین بالابردن دائمی‌کمیت وکیفیت کار خود باهر فسادی که می‌بیند مبارزه کند وآنرا باحزب درمیان گذارد. یك عضو واقعی حزب‌باید یك پاسبان راستین فضائل و ارزشهای ملـی و یك پاسدار تزلزل‌ناپذیر انقلاب باشد.

توجه روزافزون عمومی به تشکل در حزب رستاخیز ملت ایران نشان می‌دهد که مردم مفهوم این رسالت ملی را بخوبی دریافته‌اند. نمونه‌ای از این ادراك عمومی، شرکت وسیع ملی در اولین انتخابات بعداز اعلام‌حزب رستاخیز در سطحی است که تاکنون سابقه نداشتـه است. این شرکت عظیم و همگانی چه مفهومی می‌تواند داشته باشد، جز اینکه ملت ایران بصورتـی یکپارچه آرمان حزب را پذیرفته است و همه مردم‌خود راعضو آن احساس می‌کنند؟

اکنون حزب رستاخیز ملت ایران بصورت «پاسدار انقلاب» مسئولیت خود را دربرابر تاریخ ایران بعهده گرفته، ومانند خودانقلاب پابه صحنه این تاریخ‌گذاشته است. در ایفای چنین رسالتی، این حزب بعنوان مظهر یکپارچگی و پیوستگی ملی و مظهر تمرکز همه‌نیروها واستعدادها وفعالیتهای خلاقه، باید بکوشد تـا یك مکتب واقعی میهن‌پرستی و سازندگی در خدمت بـه انقلاب، یعنی در خدمت به‌ترقی و سعادت ملت ایران باشد.

گفتگوئی با دکتر فرهنگ مهر

در قلمرو یك نظام آموزشی مطلوب درشرایط کنونی وطن ما...

نخست از دکتر فرهنگ مهر، رئیس دانشگاه پهلوی که بی‌گفتگو از فرزانگان و صاحبنظران وطن ماست سپاسگزاریم که‌ساعتی به‌فرستاده «اندیشه‌های رستاخیز» (محمدحسن‌حبیبی) فرصت داد تا باوی‌گفتگوئی داشته باشد، گفتگوئی درباره «نظام آموزشی» ما و آنچه براین زمینه داریم و آنچه می‌توانیم و یا باید داشته باشیم.

هنگامی که خوانندگان ارجمند متن این گفتگو را بپایان می‌برند بیشك با ما همرای خواهند شد که دیـــدگاههای «فرهنگ مهر» ازباب یك نظام آموزشی مقبول و موفق در شرایط کنونی وطن ما، در عین ژرفا از آنچه هست بسی‌فاصله دارد، چندانکه برخی را همچون فرستاده «اندیشه‌های‌رستاخیز» نسبت به امکانات عملی این «نظرها» تردید حاصل میشودمعهذا استاد «فرهنگ مهر» در همین گفتگو این گروه را نیز بی‌پاسخ نگذاشته است و بهرتقدیر «اندیشه‌های رستاخیز» که بسهم خود و از آغاز کوشیده است تا چونان عرصه‌ای بسود «گفت و شنودهای» رستاخیزی جلوه کند، تمامت این گفتگو را نشر میدهد. باشد که دیگر اندیشمندان کشورمان در این باره که بیشك به یکی از حساسترین و حیاتی‌ترین مسائل وطنمان پیوند دارد، به ابرازنظر برخیزند که در اینصورت «صفحات این نشریه» در اختیارشان خواهد بود.

«اندیشه‌های رستاخیز»

ـ به تصور من وقتی سخن از تعیین جهت و دیدگاههای نظام آموزشی باشد، در برابر دوموضوع بسیار با اهمیت رودررو ایستاده‌ایم. زیرا از یکسو آینده آموزشی ماکه به‌نوبه خود بیش از هرعامل دیگر تعیین‌کننده وضع اقتصادی، صنعتی، بهداشتی، کشاورزی و... کلا شکل دهنده نظام آتی فرهنگی ما خواهد بود، در گرو هدفها و جهت‌هائی است که از پیش برای آن در نظر گرفته‌ایم و از سوی دیگر اعتبار و اهمیت نظام آموزشی ما چه ازنظر برخورداری از ارزشهای معنوی و فرهنگی و چه ازنظر برآورده کردن نیازهای مادی، اقتصادی و صنعتی بستگی مستقیم به مبانی و منابعی دارد که به عنوان پایگاه زیربنائی در تعیین نوع و نمونه ایـــن نظام از آن استفاده کرده‌ایم.

حال با توجه به چنین تصوری، اگر ممکن است، جهت‌ها و هدفهای نظام آموزشی ما را در ارتباط با این دو جنبه بیان فرمائید.

● من فکر می‌کنم برای هر عملی نقطه حرکت و تکیه‌گاههائی وجود دارد . منتهی ممکن است گاهی به‌آن آگاهی نداشته باشیم و برعکس در موارد دیگر به‌مبانی آن واقف باشیم وبطور خودآگاه حرکت‌کنیم.

پس در قبال هرامری باید نقطه حرکت و مبنا و موضوع فکری وجود داشته باشد واین اصل نه تنها درمورد حرکتهای اجتماعی صادق است بلکه حتی در مورد رفتارهای فردی نیز صدق میکند. مبنای کارها ورفتارهای فرد، طرز تفکری است که‌او در طول زمان و در رابطه با علل وعوامل وزمینه‌های مختلف به‌دست آورده است. یابهتر بگوئیم‌طرز تفکرهر فردمجموعه‌ای از زمینه‌های اجتماعی ، تاریخی اوست که او از هنگام کودکی در آنها و باآنها وبصورت تاثیر و تاثرات متقابل وچندجانبه بزرگ شده است.

بنا براین ما در رفتارها وحرکت‌های اجتماعی نیز

مثلا تعیین نظام آموزشی کـه موضوع بحث ماست خودآگاه و ناخودآگاه با چنین زمینه و مبنایی سروکار داریم.

اما پیش ازهر نکته گفته شمارا تائید می‌کنم که نظام آموزشی ما ـ بهرشکل که طرح شود یا مطرح باشد ـ بی‌تردید ، سرنوشت‌ساز است. یعنی برای نمونه خواه اینکه ما دراین نظام در پی پرورش‌نخبگان واستعدادهای انگشت‌شمار فردی باشیم که تا به‌حال بوده‌ایم وخواه خواستار پرورش عمومی جامعه باشیم بهر روی در تعیین آینده کلی‌ما تاثیرات زیادی دارد.

اما من میخواهم بحث را از همینجا آغاز کنم ودر تعیین دیدگاه نظام آموزشی بر همین اشاره متمرکز شوم. شاید درست‌باشداگر بگویم ما دربعداز انقلاب آموزشی خود که نسبتا مدت زیادی هم از آن می ـ گذرد، هیچگاه سعی نکرده‌ایم مبانی و محتوای آنرا بشناسیم واگر کوششی شده است همگی در جهت شناخت شکل صوری موضوع بوده و حقیقت اینکه معنی‌راپائین‌گذاشته‌ایم. ولی‌خوشبختانه اکنون‌زمان آن فرا رسیده است که بطور جدی در تعیین دیدگاههای نظام آموزشی خود دقت بیشتری مبذول داریم و من دراینجا به‌سهم خود نظرها یا پندارهایم را بیان‌می‌کنم.

به تصور من به‌عکس گذشته‌ها، آموزش ما باید در جهت بهره‌وری جمعی هدایت بشود یعنی در پی شکوفا کردن استعدادهای افراد به‌عنوان اعضاءبهره‌ـ رسان جامعه باشیم یا اگر بخواهیم از اصطلاح فرنگی‌ها استفاده کنیم لازم است بگوئیم نظام آموزشی ما باید Community Orientet بشود .

واقعیت این است که ما تابه‌حال در پی پرورش و آموزش افراد نه به‌عنوان اعضاء بهره‌رسان جامعه بلکه تنها به‌عنوان «فرد» بوده‌ایم وبراین اساس، نوع

و نمونــه رشته‌هــا و موضوعات آموزشی ما هیچگاه با نیازها و ضرورتهای ویژه و زنده جامعه ما در ارتباط نبوده است.

پس اگر چنین دیدگاهی پذیرفته شود لازم است که برای نیل به‌آن نظام آموزشی از اساس تغییر پیدا کند. یعنی بایــد در روش انتخاب دانشجو ، روش تــدریس، روش تکنولوژی آموزشی، بــرچیدن بعضی رشته‌های فعلی، دایر کردن رشته‌های جدید، روش نمره‌دادن، روش ارزیابی مدارك ودرجات تحصیلی و... همه و همه تغییراتی بدهیم.

برای نمونه، در اینجا تنها به‌روش نمره‌دادن و طبقه‌بندی دانشجویان اشاره می‌کنم که به‌ظاهر امری پیش‌پا افتاده است. تاکنون روش این بوده است یا عادت داشته‌ایم که ارزش کار و تحصیل دانش‌آموزان و دانشجویان را تنها با استعدادهای نظری و کتابی‌آنها بسنجیم و بیشتر تاکیدها براین بوده است که بهر صورت شاگرد، «بیست» یا «نوزده» بیاورد و همین‌را نیز معیار مباهات وافتخار او بدانیم.

درحالیکه حداقل زیان این روش این است که شاگرد خودرا گم می‌کند و به‌قدری نسبت به‌فردیت خود و دور از نیازهای جامعه ، غرور پیدا می‌کند که در آینده به‌رسالت اجتماعی خود آگاه نخواهد بود یا اگر آگاه بود به‌عنوان سرآمد و بالارفته از جامعــه ، بدان بی‌اعتناست و همیــن تغییر را در مــورد ارزش گذاریهای خاصی که برای طبقه‌بندی رشته‌های خاص تحصیلی و دانشگاهی داریم نیز باید مرعی بداریم.

اما اگر بیائیم به تحصیلات یا کارهای تحصیلی که‌به‌دانش آموزان و دانشجویان واگذار می‌کنیم جنبه اجتماعی بدهیم و آنرا در قالب «گروهی یا به قول فرنگی‌ها بصورت Team Work » درآوریم ونمره‌گذاریها

راهم به‌گروه بدهیم، برای اجتماعی کردن افراد بسیار تاثیر دارد و با چنین روشی است که اینگونه افراد در فردا نه به‌عنوان فرد وجدا ازجامعه و نیازهای‌زنده جامعه بلکه به عنوان عضوی بهره‌رسان، نسبت به موجودیت خود تفکر و توقع خواهند داشت.

بهر روی باید با Ellitism مبارزه کرد وبه‌نظر من این‌کار با رایگان شدن آموزش در سطح ابتدائی و رایگان بودن آن به‌صورت تعهد در سطوح بالاتر، بسیار امکان‌پذیر است و بهترین نتیجه آن این است که به‌جای پرورش استعدادهای فردی به همه افراد از همه طبقات امکان داده می‌شود که در آینده‌سازی‌جامعه خود شرکت داشته باشند. و این واقعیتی است‌که ما آنرا با آماری که در دانشگاه پهلوی گرفته‌ایم به‌اثبات رسیده است. زیرا درآمار ما معلوم شدکه اکثریت‌فعلی دانشجویان ما از کارگران، کشاورزان و کلا طبقاتی است که از نظر درآمد نسبتا در سطحی پائین قرار دارند.

اما هنوز کافی نیست زیرا نظام آموزشی ما هنوز یك نظام بسته است. منظور از نظام بسته این است که راههائی که افراد بتوانند استعداد خود را شکوفا بکنند و بتوانند متناسب با تغییر شرایط اجتماعی خود را به حرکت اندازند تا نیازها وکمبودها برطرف شود، هنوز چندان باز نیست. برای نمونه، دانشگاههای ما هنوز بر روی فارغ‌التحصیلان معمولی باز است وکمتر دانشگاههائی داریم که دانشجویان خود را از مدارس حرفه‌ای بگیرند و اجمالا دردانشگاه‌های ما بر روی دانش‌آموزان تکنیکومها بسته است و این ازجمله چیزهایی‌است‌که حتما باید درنظام‌آموزشی ماتغییر کندهمانطورکه دربسیاری‌ازکشورهاهم‌تغییرداده شده است ومن نمونه‌های برجسته و نتیجه‌گیریهای

درخشان آنرا در بعضی از کشورهائی که بازدید کرده‌ام به‌چشم خود دیده‌ام.

یکی دیگر از کارهائی که باید در جهت نیل به هدفهای اجتماعی نظام آموزشی خود انجام دهیم حذف یا کم‌اهمیت‌کردن مدرك‌گرائی است و معیار را نه براساس درجه مدرك یانوع دانشگاه یاموسسه‌آموزشی صادر کننده آن بدین اصل استوار کنیم که هرکس چقدرمی‌تواند ازنظر خدمات اجتماعی وکارآئی تخصصی، بهره‌رسانی داشته باشد. البته در سالهای اخیر دراین مورد زیاد صحبت شده‌است وشایدخودمن یکی‌ازاولین کسانی بودم‌که در کنگره رامسر، گرفتن ارزش از مدرك را عنوان کردم وامروز با اوامری که شاهنشاه صادر فرموده‌اند خوشبختانه این امر کم‌کم دارد عملا تحقق پیدا می‌کند.

بهر روی، باتحقق همه‌جانبه این اصل بسیاری‌از امور تابعی، نیز، خود بخود حل می‌شود مثلا ما دیگر مجبور نیستیم دانشجویان ضعیف را از دانشگاه‌اخراج نمائیم زیرا وقتی مزد و ارزش‌گذاریها براساس‌قابلیت وکارآئی عملی‌افراد استوار باشد آنها خودبخودمشمول مجازات اخراج می‌شوند. اساسا با اعمال چنین اصلی نحوه نمره‌گذاریهائی که ما امروز بیشتربه‌محفوظات میدهیم عملاتغییرپیدا می‌کند واصلاح می‌شود.

به‌اضافه با این تغییرات بسیاری از قضاوتها و ارزش‌گذاریهای عمومی نیز در جامعه ما از بین خواهد رفت. برای نمونه امروز این تصور رایج است‌که از کسی‌که مثلا درجه دکتری دارد می‌شود چیزی یاد گرفت ولی ازیك نفر کارگر کارخانه که سالها بر روی یك دستگاه یایك زمینه کار کرده است این کار ممکن نیست درحالیکه واقعیت شاهد است‌که آموزگارواقعی، اول جامعه است وبعد هرکسی است که امکان دارد

خارج ازآموخته‌های کلاسی ونظری، در عمل ودر تجربه، استاد شده باشد وبه اصطلاح بهتر در جامعه دکتری گرفته باشد.

پس ما اگر بتوانیم چنین اصلی رانیز در نظام آموزشی خود حاکم کنیم دیگر این مشکل بزرگ روز هم که‌دائم داد زده میشود «کادر متخصص آموزشی نداریم» ، ازبین خواهد رفت یا به‌مقدار زیادی حل خواهد شد. من فکر می‌کنم درقالب و یا درگوشه و کنارهای جامعه افرادی وجود دارند که‌اگرروزی به‌آنها امکان داده شود، شاید دست‌کمی از استادهای‌دکتری ما نخواهند داشت واین چیزی است که ما عملانمونه‌های موفق آنرا در جامعه خود به‌چشم دیده‌ایم. برای نمونه وقتی دانشگاه تهران شروع به‌کارکرد ازافرادی مانند بهمن‌یار، فروزانفر، همائی و ... دعوت شد که نه‌تنها P.H.T وM S نداشتند بلکه حتی مدرك پائین‌تر کلاسی هم دارا نبودند ولی درعمل شایستگی آنهارا به‌چشم دیدیم‌که‌چقدر از دکترها و... ما بالاترند. ولی من نمیدانم که چرا دیگر ازاین اصلی که‌در عمل‌امتحان خودرا داده بود استفاده نشد ومن حتم دارم که امروز نیز افرادی مانند پورداود و فروزانفر و نفیسی در جامعه ما بسیارند اما دریغ‌که با قوانین نادرست آئین استخدامی آموزشی راه آنها را بسته‌ایم وآنها را از خود دور کرده‌ایم و ...

ـ بعدها هم پروفسور رضا «مقداری از ایـــن اصل پیاده کرد ولی...»

● این روش تنها درمورد استخدام استادها و متخصص‌های ما نباید باشد بلکه در مورد پذیـرش دانشجویان خود نیز بایداز آن استفاده کنیم یعنی‌اگر برای نمونه کسی آمدکه دیپلم متوسطه نداشت ولی بهتر از دیپلمه‌های ما سوادوقابلیت بهره‌وری علمی

داشت نباید به‌دلیل دیپلم نداشتن راه اورا سدکرد وجایش را به‌دیپلمه‌ای داد که‌از او پائین‌تر و ضعیفتر است.

شاید قبول چنین نظرهائی برای بسیاری از افراد که سالهاست خودرا در زندان چنین روشهائی گرفتار کرده‌اند مشکل باشد اما اگرهمیشه از خود بپرسیم که منظور از آموزش چیست و با آموزش می‌خواهیم به چه‌هدفهائی برسیم پذیرش چنین دیدگاههائی‌آسان خواهد بود. آیا اگر هدف توانائی خدمت به جامعه و رفع نیازهای زنده اجتماعی باشد، با به‌کار بستن‌چنین روشهائی زودتر وآسانتر به منزل مقصود نخواهیم رسید؟

موضوع دیگری که دراینجا باید بدان توجه بسیار بشود این است‌که درنظام آموزشی ما باید در کنار «پژوهش»، «عمل» را بگذاریم وحتی پا فراتر ازاین من فکر می‌کنم باید بعداز هر درس نظری ده درس عملی بگذاریم. زیرا بی‌توجهی به‌چنین اصلی است که امروز، برای نمونه، از مهندسین کشاورزی ما استفاده نمی‌شودویابهتراینکه بگویم‌که‌آنها اساسا نمی‌توانند‌استفاده بدهند وعاطل و باطل در چنگال بوروکراسی افتاده‌اند واین خود درواقع نابودی مقداری از سرمایه‌های مادی وانسانی جامعه‌ماست‌که‌برای پرورش مهندس‌متخصص کشاورزی سرمایه‌گذاری شده است. علت چیست ؟ شاید بتوان بر دو عامل انگشت گذاشت. اول اینکه‌ما بدون اینکه نیازی به دانشگاه و متخصص کشاورزی داشته باشیم دست به تاسیس دانشگاه و متخصص کشاورزی زده‌ایم. البته این مثال در مورد نیاز به متخصص کشاورزی درست نیست امـا در زمینه‌های دیگر چنین واقعیتی وجـود دارد یعنی بدون داشتـن

احتیاج یاشناخت نوع خاص احتیاج، از روی تقلید و به‌پیروی از دیگران، دانشگاهها و رشته‌های همسان در اروپا و امریکا ساخته‌ایم درحالیکه در اروپا و یـا امریکا اول انقلاب صنعتی به‌وجود آمد، کارخانه‌نساجی پیدا شد وبعد بودکه باشناخت دقیق نیروهای انسانی لازم چنین کارخانه‌ها، دانشکده و دانشگاههائی‌ساختنند ورشته‌های طراحی، مهندسی و... نساجی ایجادکردند و به پرورانیدن نیروهای ماهر انسانی مورد لزوم‌خود پرداختند. اما آیا ما باتوجه به‌چنین نیاز ورابطه‌ای، نظام آموزشی خودرا بنا گذاشته‌ایم یا تنها به صورت تقلیدی ظاهری و بی‌برنامه از آنها پیروی کرده‌ایم ؟ این موضوع تنها در مورد تاسیس دانشگاهها وتعیین نوع رشته‌های درسی و تخصصی مطرح نیست بلکه درباره کم وکیف مطالب درسی نیز که در این‌کلاسها آموخته می‌شود صادق است. مثلا در کشوری که‌دارند مشکل باران زیاد را حل می‌کنند و برای آن درسها و موادی گذاشته‌اند ما می‌بینیم در کلاسهای دانشکـده کشاورزی ما هم که سخت دچار کمبود باران هستیم همان واحدها تدریس می‌شوند! واما همه این مشکلات که بعضی اوقات طرح آنها حتی مضحك و در عین‌حال تاسف‌بار است، مربوط به همان عواملی است که قبلا برشمردیم و تاکنون در نظام آموزشی ما حاکم بوده است وهم به‌خاطر این‌است‌که درکنار پژوهش، «عمل» وجود ندارد تا ارزش و بهره‌وری کارها، در تجربه روشن شود و به‌اثبات برسد.

البته من نمی‌گویم که بیائیم از فردا در دانشگاه‌های فعلیمـان را ببندیم اما ایـــن حقیقت را تـاکید می‌کنم‌که در مدارس جدیدی که تاسیس می‌کنیم باید به‌مقدار زیادی به‌عمل وبرنامه درسهای عملی توجـه

کنیم. یعنی اگر می‌خواهیم دانشکده‌کشاورزی تاسیس کنیم اول یك مزرعه‌هم کنار آن بسازیم و ازدانشجو بخواهیم که مثلا یکسال دراین مزرعه کار کند وسپس اجازه ورود به‌دانشگاه را به‌او بدهیم وچه بهترخواهد بود اگر درحین عمل ودر همین مزرعه تئوریهایمان‌را به‌او بیاموزیم تا معلوم شودچه میخواهیم و مشکلات و معایب چیست و موفقیتها ازچه راهها و از چه تئوریهائی حاصل می‌شود. این روش مزایای دیگری‌هم دارد زیرا وقتی دانشجو را به‌مزرعه می‌آوریم و ازاو می‌خواهیم عملا به‌گندم‌کاری، دامپروری، جوجه‌کشی و ... بپردازد درعین اینکه اورا مقدمتا آماده می‌کنیم درضمن آن هم برما وهم بر خوداو معلوم می‌شود که آیا او اساسا استعداد وعلاقه به‌این رشته را دارد یا ندارد؟ وهم‌اینکه متوجه خواهیم بود آیا فردا چه برای خود او وچه برای جامعه‌ای که‌برای او سرمایه‌گذاری هنگفتی می‌کند مفید و مثمر خواهد بود یا ...؟ وبعد به‌چنین دانشجویانی واقعا باید چیزهائی آموخت که به‌آن احتیاج دارند. بنابراین ممکن است چیزهائی که به‌یك دانشجوی کشاورزی ـ بعنوان مثال درجهرم ـ می‌آموزیم با مطالبی که به دانشجوی کشاورزی دیگری در لاهیجان آموخته می‌شود از هر نظر متفاوت باشد . یعنی اگر به‌دانشجوی لاهیجانی چایکاری و امراض و آفات چای و... می‌آموزیم ممکن است هیچ ضرورتی نباشدکه برای دانشجوی جهرمی به‌تفصیل از چای بگوئیم بلکه‌باید درسهای اورابیشتر محدودبه‌کشاورزی مرکبات، خرما و... بسازیم‌که در اطراف او قرار دارد واو می‌بیند وفردامی‌خواهد درهمانجا وارد کارشودو...

پس بهتر است بجای اینکه بگوئیم «آموزش» و بعد «عمل»، بگوئیم اول «عمل» و بعد «آموزش» و این

کاری است که باز تجربه موفق خودرا در بسیاری از کشورها با نظامها و رژیمهای مختلف سیاسی داده است .

موضوع دیگری که در نظام آموزشی ما باید اصلاح شود رابطه معلم باشاگرد ورابطه‌استادبا دانشجوست. امروز ضمن اینکه استاد در برج‌عاج استادی خود، از جامعه فاصله گرفته است با دانشجویان خود نزدیك نیست و مرز عبورناپذیر دانشجوئی و استادی ، آنها را ازهم جدا کرده‌است یعنی آنها هریك در دو سوی فاصله‌دار باهم قرار گرفته‌اند وبه هیچ صورت‌پیوند‌های متقابل عاطفی و علمی باهم ندارند. یعنی همیشه معلم، معلم است ودانشجو، دانشجو، درحالیکه حتی در نظامهای آموزشی سنتی و گذشته ما عکس آن‌بوده است. زیرا در مدارس وحتی مکتب‌خانه‌های قدیمی ما دانشجو و محصل ضمن اینکه دانشجو بود، معلمی هم می‌کرد. یعنی به گروههای پائین‌تر از خود تعلیم‌می‌داد واستاد ضمن اینکه استاد بود شاگردی هم می‌کرد یعنی پیش آدمهای بالاتر از خود تعلیم می‌گرفت و با چنین رابطه متقابلی بود که استاد هیچگاه تبدیل به آدم متحجر و برج عاج‌نشین نمی‌شد و شاگرد هم هیچگاه تنها فرد منفعلی نبودکه وظیفه‌اش‌تنهافراگیری باشد. و باچنین رابطه چند جانبه متقابلی بود که همیشه استاد وشاگرد قطع نظر از رابطه استادی و شاگردی با هم دوستیهای صمیمانه‌ای هم داشتند.

این روش راکه در آن دانشجو، هم دانشجوست و هم استاد به‌نحوی دیگر می‌توان و باید در زمینه‌های دیگر هم اعمال کرد. یعنی ما به‌جای اینکه اینهمه در پی پرورش پزشکهای کامل و یا متخصص باشیم‌می‌توانیم با گذاشتن دوره‌های کمتر و حتی از دوره

راهنمائی، کسانی را تربیت کنیم که بتوانند باربسیاری از امور پزشکی مارا به دوش بکشند و دیگر لازم نباشد که هرکس با کوچکترین عارضه حتما خود را به پزشک متخصص برساند. بسیاری از امـور پزشکی مانند پیشگیری و... که اتفاقا بسیار با اهمیت و سازنده است، وما کاملا ازاین نظر دارای کمبود هستیم، می‌تواند با پرورش افرادی در دورهائی بسیار کوتاه به انجام برسد وغیر از پیشگیری بسیاری از امراض مبتلابه جامعه ما جنبه بومی، فصلی ویا محلی دارد و ما می‌توانیم باز با دوره‌های کوتاه و خاصی بدون اینکه احتیاج به پزشکهای متخصص داشته باشیم یـا بهتر بگویم فرصت ودانش آنها را با کارهای جزئی پـر کنیم، آنهارا ازمیان برداریم و ما در دانشگاه پهلوی این کار را کرده‌ایم ودر عمل هم موفق بوده‌ایم یعنـی دیده‌ایم که چنین دانش‌آموخته‌های پزشکی نسبت به امراض خاص وساده که در قلمرو آموخته‌های آنهاقرار می‌گیرد مانند پزشکان و متخصصان ما، درست عمل کرده‌اند و به‌نحوی شایسته داروهای لازم را تجویـز کرده‌اند .

پس‌می‌بینید اگر درتعیین هدفهای نظام‌آموزشی، به‌جامعه ونیازهای‌زنده اجتماعی خودتوجه داشته‌باشیم، لازم نیست که به‌دانشکده‌های پزشکی و به دوره‌های تخصصی خود به‌این صورت نامنظم اضافه کنیم ودقیقا مدلهای کشورهای اروپائی و آمریکائی را در ایران که هنوز بسیاری ازمسایل ابتدائی بهداشتی آن حل‌نشده است، پیگیری کنیم.

ـ و در واقع اشکال کار هم در اجراء طرحهاست، و نه تنها در مورد این طرح خاص، بلکه در مورد همه نقطه نظرـ

هائی که به‌عنوان هدف و دیدگاههای نظام آموزشی در اینجا عنوان فرمودید و همگی جالب، تازه و شنیدنی بودند همین تردید وجود دارد یعنی‌مشکل بزرگ در واقع به‌اجرا درآوردن این طرحها و دیدگاههای جالب است و برای این است که من در اینجا می‌پرسم آیا در کنار تنظیم نظری چنین دیدگاهائی، به اشکالات اجرائی آنها هم‌توجه کرده‌اید و آیا هرگز به این سئوال اندیشیده‌اید که این برنامه‌های جامعه‌پسندانه شما چگونه می‌تواند تحقق پیدا کند و به اجرا در آید؟

● آری، در مورد به تحقق درآوردن آنها هم فکر کرده‌ام. تنها یك‌چیز می‌خواهد وآنهم جرات است . یعنی باید به‌خود جرات بدهیم و مقداری از سنت‌های نظام آموزشی موجود را زیرپا بگذاریم. اساسا بهتر است بگویم که اصلا زیرپا گذاشتن سنت مطرح‌نیست. زیرا آنچه ما به‌عنوان سنت میخوانیم در حقیقت‌مجموعه پذیرفته‌های کورکورانه‌ای است‌که‌در این‌چنددهه اخیر از نظامهای آموزشی غربی تقلید کرده‌ایم در حالی که سنت‌های آموزشی اصیل ما، سنتهای مدارس و مکتب‌خانه‌هائی است‌که در این برخورد آنها را ازدست داده‌ایم.

ـ استاد، خوبی کار این است که با شما می‌توان راحت صحبت کرد و در این آشنایی و گفتگو بی‌تعارف باید بگویم که شما را ورای تفکری زنده و سازنده می‌بینم. اما تعجب من این است که چگونه به ساده کردن مسائل می‌پردازید؟ شاید ناشی از امید و اطمینانی باشد که به خود دارید و شاید هم...

می‌گوئید مشکل همه این طرحها و دگرگونیها تنها جرات است، اما در اولین اعتراض خواهم پرسید که این جرات را از کجا بیاوریم و اساساً چرا نیست و یا چرا تاکنونوجود

نداشته است؟

من فکر می‌کنم مشکل، یا بهتر بگویم، مشکلات چیزهای دیگری است که با کمی تامل دریافت خواهد شد: زیرا این طرحها و دیدگاههای شما باید در جامعه اجراء و اعمال شود و جامعه دارای نظام اداری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی‌خاصی است که لامحاله طرحهای شما برای اجرا از مجرای کانالها و شبکه‌های مختلف آن بگذرد. و بی‌تردید اگر طرحهای شما با ویژگیهای، خوب یا بد، نظامهای مختلف آن‌هماهنگی‌نداشته باشد در عبور از کانالها و شبکه‌های اداری - سیاسی - اقتصادی برای آن راهی نخواهد بود یا اگر بود، ممکن است در نیمه راهها، مجراها برروی آن بسته گردد و یا اگر تا انتها مجراها برروی آن بسته نشود برای اینکه طرحهای شما را از شبکه‌های خاص خود بگذرانند قطعه قطعه، مثله ومسخ شده خواهند کرد و حال با توجه به چنین توجیهی آیا اطمینان دارید که طرحها و دیدگاههای جالب شما برای اجراء تام و تمام خود در عبور از کانالها و شبکه نظامهای اداری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ما راهی داشته باشد و یا اگرداشت آیا اطمینان دارید که تا انتها مسیر هموار باشد و....؟ آیا باور ندارید تا دید جامعه نسبت به مسائل کلی آن تغییر پیدا نکند، هیچ طرحی دریك زمینه خاص اجتماعی نمی‌تواند به اجرا در آید؟ شما می‌خواهید نمره‌گذاری را از نظامهای آموزشی ما بردارید اما این نظام آموزشی نیست که ملاك را نمره قرار داده است، این موضوع از جای عمیقتری برمی‌خیزد و بطور کلی ناشی از دیدکلی جامعه نسبت به ارزشها و ملاکهائی است که در آن وبرآن حاکم است و نیز اگر دقت کنید، منبعث از نظام اداری ما است که مدرك‌گرائی برآن حاکمیت تام دارد. تا دید کلی تغییر پیدا نکند شما نمی‌توانید دیدجامعه راجدا ازکلیت‌خودنسبت به‌نمره‌گذاری‌درنظام‌آموزشی تغییردهید واگر تغییر دهیدتنها، «صورت» تغییرپیدا می‌کند و

باز جبر دید کلی جامعه محتوی این تغییر را می‌گیرد و تنها صورت به ظاهر جدید آن به جای می‌گذارد که دردی را دوا نمی‌کند تجربه‌ای که خودشما درپذیرش دانشجو براساس‌نظام معدلی در دانشگاه پهلوی داشتید نمونه بارز این کار است، زیرا طرح شما در اصل جالب و قابل استفاده بود اما دیدید با پدید آمدن سایر شرایطی که ناشی از دیدکلی جامعه است، چگونه در عمل طرح شما نتوانست به هدف اصلی خود برسد و...

پس اگر نظامهای مختلف اجتماعی حاکم در یك جامعه اگر با یك طرح مثلا طرح نظام آموزشی جدید شما ـ همراه نباشد، همگونی نداشته باشد، آن طرح عملا نمی‌تواند بصورت موفقیت‌آمیزی به اجرا در آید.

● ظاهراً این من نیستم که مسائل را ساده می‌کنم بلکه این شما هستید که آنها را مشکل می‌کنید. این حرف درست است که باید برای اجرای یك طرح، بین دستگاههای مختلف اداری ما هماهنگی ایجادشود، اما این دلیل آن نیست‌که آنرا امری محال و امکان‌ناپذیر بدانیم و البته مشکلات هم کم نیست و مثلا ممکن است ما اگر بخواهیم تکنیسین دندانپزشکی تربیت کنیم، نظام اداری ما به آنها اجازه کار ندهد وبا هزار و یك دلیل باآنها مخالفت کند و با ایجاد موانع مختلف در راه‌آنها کارشکنی کند. بنابراین منهم به این نکته توجه دارم که قبل از اجرای چنین طرحی باید دستگاههای مختلف مسئول و مربوط کشور مانندوزارت‌بهداری، وزارت‌علوم، جامعه‌دندانپزشکی‌و... را هماهنگ کنیم و بعد دست به‌کار بزنیم. به‌اضافه اینراهم میدانیم که برای نمونه در این مورد احیانا دندانپزشکان ناراضی خواهند شد و این چیزی است که در مورد سایر صاحب حرفه‌ها مانند پزشکان،

حقوقدانان و... هم صادق است و مثلا حقوقدان نمی‌خواهدفرد دیگری‌که می‌تواند مثل او لایحه‌بنویسد و با زیر وبم قوانین آشناست ولی لیسانسیه‌نیست‌در کنار او قرار گیرد و کسب درآمد کند و . . . این مشکلات هست اما نباید ترسید و به خاطر آنها طرحی را رها کرد. البته امکان دارد گروه دیگری هم باما مخالفت کنند که مخالفت آنها مربوط به منافع مکتسبه آنها نباشد. آنهارا می‌توان «پرفکشنیست» نامید که بهرروی افراد واقع‌بینی نیستند زیرا آنها در همه چیز در پی کمال و تمام آن هستند که اینهم عملا و در واقعیت امکان‌پذیر نیست یا بسیار مشکل‌است. به‌آنها بایدگفت مثلا در روستاها و ایلاتی که در موقع زایمان کوچکترین مراعات اصول بهداشتی را نمی‌کنند و طبیب هم یا نداریم و یا اگر داریم حاضر نیستند به آنجاها و برای آنها بروند ، آیا بهتر نیست که از خود آنها ماماهائی تربیت کنیم که در یك دوره شش‌ماهه لااقل به‌اصول اولیه پزشکی آشنا باشند؟ پرفکشنیست‌ها می‌گویند «نه» و بعضی اوقات دلایل جالب ولی در واقع نادرستی می‌آورند آنها می‌گویند مگر خون شهریها از خون روستائیان و ایلیاتی‌ها رنگینتر است که آنها دارای طبیب متخصص باشند واینها با مامائی که تنها شش ماه دوره دیده است بسازند؟ اعتراض آنها بجاست اما اگر آنها به واقعیت توجه داشته باشند می‌بینند که بهرروی بودن یك مامائی که به حداقل اصول پزشکی آشنائی داشته باشد بمراتب بهتر از هیچ است و بهتر از آنست که آنها بدون اینکه مراعات کوچکترین اصلهای‌بهداشتی را بنمایند برای سلامت زائو و نوزاد خود تنها به چکاندن یك تفنگ قناعت کنند و کار را بدست

طلسم‌سازها بسپارند ...

بهرروی من فکر می‌کنم با کمی توجه و دلسوزی و هماهنگ کردن دستگاههای مختلف اداری می‌توان همه آن هدفها و روشهائی که برای نظام‌آموزشیمان برشمردم کماً وکیفاً اجرا واز نتایج آن در زمانی نه چندان دور استفاده کنیم.

ـ حال که شما اینهمه ایمان و اعتقاد دارید ما هم امیدوار میشویم و می‌گوئیم انشاءاله.

م . سعیدوزیری

قدرت، خدائی که باید آنرا از نو شناخت!

مقاله‌ای را که درباره نظریه اینجانب در مورد «**برقراری دیالوگ بین قدرتهای قانونی وقدرت‌طلبان معترض در جامعه‌ها**» خواسته بودید، نه‌به‌آنصورت‌بلکه بصورت خلاصه وفشرده‌ای از پاره‌ای نظریات که‌هنوز کاملا تنظیم نشده‌اند تقدیم می‌دارم... نه به‌آن باور که گویا یك رساله و مقاله‌ای کامل و منقح است بلکه‌بدان امید که بتواند آغازگر گفت وشنودهای آموزنده‌ای از سوی دیگران گردد...

نویسنده

بررسی نتایج ارزشیابی‌های مکرری که در طی قرون و اعصار ـ با متدهای گوناگون ـ از مجموع عوامل موثر در زندگی انسانها بعمل آمده است، نشان می‌دهد که همواره عامل «قدرت» بزرگترین اهمیت و بیشترین ارزش را حائز بوده است تا حدی که در زمان خود ما علاوه بر مشاهدات و تجارب عینی ، به نظریاتی از نوع نظریه فیلسوف بزرگ معاصرمان «برتراند راسل» برمیخوریم که‌برخلاف عقیده دیگر فیلسوف زمانه «کارل مارکس» (که اقتصاد را تنها

عامل محرك اصلی افراد وجوامع میداند)، چیزی بنام افتخارطلبی راکه فقط درسایه قدرت بدست می‌آید محرك کلی‌تر ومهم‌تری در افراد وجوامع می‌شناسد !!

و در واقع کتاب «قدرت» برتراند راسل منعکس کننده نظریه متفاوتی است در مقابل کتاب «کاپیتال» مارکس.. ولی‌نتیجه این مناظره و مباحثه که: **آیا اول قدرت بوده که اقتصاد زاده شده است و یـا قدرت محصول اقتصاد است؟** هرچه باشد قدر مسلم اینست که تغییرات کمی قدرت ــ درتمام انواع آن ــ یعنی‌آنچه برای حل معضلات اقتصادی ویا فراهم آوردن‌موجبات افتخار به‌آن دست یافته‌ایم، در روزگار مـا بقـدری غول‌آسا وژرف گشته‌که بتدریج‌موجب پیدایش‌تغییرات کیفی‌در ذات خود (قدرت) وتحولات در فضای‌جریانهای اقتصادی ویا گهواره افتخارات شده است!

بزبانی دیگر می‌توان گفت که رشد قدرت ــ از حیث تنوع و دامنه تاثیرات آن ــ بقدری سریع‌وفزاینده شده‌است، که دیگر طبایع و غرایز انسانی در برابر آن، تعادل خودراگم کرده و ناسازگاری‌های روانی در فرد وجوامع پدید آمده است. وشاید ریشـه رواج گوشه‌گیری‌ها، دپرسیون‌های Depression شدید، بیزاری از تمدن‌ها، هیپیزم و موج تروریسم را بتوان دراین ناسازگاریهای روانی جستجو کرد..

وقتی که افرادی پیش خود تصور می‌کنند کـه نظام‌های اجتماعی ــ ویاحتی‌نظامهای منطقه‌ای ومحلی‌ــ آنانرا از افتخارات محروم کرده است ویا وضعی پیش آورده است‌که آنان نمی‌توانند به‌آسانی دیگران بـه افتخارات‌دست بیابند طبعا بدنبال کسب قدرت برای دست یافتن به «افتخار!» می‌روند و قسمتی از نزاع‌بین قدرت‌طلبی‌های فردی و قدرت‌های موسوم به «قدرت

قانونی» از همین‌جا شروع می‌شود، که‌این جریان با معیارهای «مارکس» هم بهمین صورت است. می‌بینیم، از سوی دیگر مثلا «چگوارا» به‌عنوان مظهر نوعی‌قدرت ـ وچه‌فرق می‌کندبگوئیم نوعی ایده‌آل‌افتخار ـ بحساب می‌آید و تروریست‌ها بر روی نیم‌تنه خود عکس اورا چاپ می‌کنند درحالی که همو در کتاب یك متفکر سرشناس روزگار ما، شخصیت نمادین نوعی تمدن تلقی شده است ونام ونشانش در صحنه‌ای از «گفت وشنود درباره تمدن‌ها» مورد اشاره و استناد قرار می‌گیرد ..

(اشاره به کتاب Pour un Dialogue Sur Les Civilisations نوشته‌ی روژه گارودی نویسنده و متفکر فرانسوی Roger Garaudy ملاحظه می‌کنیم که منطق طبقه‌بندی قدرت (به‌قدرت‌های خوب و بد) خود بخود گرفتار تناقض وتضاد شده است، و آنچه که در اینجا نارساست نفس «تضاد» نیست.. بلکه این «منطق» ویا «برداشت‌های موسوم به منطق» است که ناهنجاری و ناهماهنگ بودنش لخت و عریان بچشم می‌خورد !

قدرت خوب ؟! قدرت بد ؟! قدرت قانونی ؟! قدرت غیر قانونی؟!

مادام که معیار صحیح برای شناسائی‌واندازه‌گیری این (بد وخوب) ها پیدا نشود و معیارها ضمانت‌اجرا نداشته باشند این سئوال مطرح خواهد بودکه: اگر یك مملکت را می‌توان بنام جنگ عدالتخواهانه و اصلاح‌طلبانه با یك بمب هسته‌ای نابود کرد، چرا که نتوان یك محله ازیك شهر را بایك بمب کوچکتر، بهر نام‌که باشد ـ که البته و بهر حال نام رسمی‌اش تروریسم است ـ ویران نمود؟! (این است استدلال

گویا منطقی تروریسم که برای ویرانگری خود در جستجوی دستاویزی است)

بویژه اینکه پس از بررسی جریان تاریخی اجتماعی شدن فرد ـ که جریانی کاملا طبیعی و جبری است ـ وجدان فرد از احساس این واقعیت که اورا فردیاگروه معینی با استمداد از تکنولوژی پیشرفته اسیر قدرت خود می‌سازد ویا با عادت دادن اوبه رفاه، سوءاستفاده بعمل می‌آورد، آگاهانه ویا غیر آگاهانه آزرده می‌شود وعکس‌العمل نشان می‌دهد و هـر فرد هم خود بخود می‌داند که تکنولژی ، در هر حال حاصل انـدیشه و پژوهش فرد ویا دستاورد او از برخورد با اتفاقات و طبیعت است واین آن چیزی است که در دسترس هر فرد خواهنده‌ای قرار گرفتنی است..

***

اشاره‌ای که بطور کلی به جریان تاریخی اجتماعی شدن فرد به‌عمل آمد، ازآن جهت بودکه بخاطربیاوریم، فرد استحاله خودرا درقالب جامعه با این منطق می‌ـ پذیرد ـ و با آن درمی‌آمیزد ـ که احساس کند : **فرد تبدیل به جامعه شده است وجامعه عنصری استواحد و یکپارچه** ... وبقول شاعر فارسی زبان:

قطره دریاست اگر با دریاست
ورنه او قطره و دریا دریاست

به‌تعبیر دیگر قبول‌شدن جامعه بصورت یك‌عنصر واحد ویکپارچه ، حاصل جریان تاریخی اجتماعی شدن فرد است، درحالیکه تبدیل جامعه به‌فرد چنین‌برداشتی را بدست نمی‌دهد، ولو اینکه تحت‌عنوان قانون‌باشد..

اگر موضع فرد در جامعه ازنظر مسئولیت‌ها و وظایف و حق‌ها جزئی از جریان تاریخی اجتماعی شدن فرد باشد ـ که هست ـ طبعا موضع جامعه در مقابل

فرد نیز با تمام مفاهیم علمی آن (تاثیر متقابل فرد و اجتماع بریکدیگر) مسئله‌ای بنام برداشت جامعه‌از فرد بسیار مقتدر و برداشت فرد از جامعه بسیار مقتدر را پیش می‌آورد که طبعا ضرورت فرضیه «قدرت‌قانونی» را مطرح می‌سازد..

اما قبل از آنکه به‌بحث درباره «قدرت قانونی» بپردازیم، و اصلاحاتی از نوع «دموکراسی» و «حکومت ملی» و «آزادی» و «توزیع قدرت» را مورد بررسی قرار دهیم، باید ضرورت عنوان شدن مسئله‌ای بنام «قانون قدرت» را در مقیاس‌های ملی و جهانی ـ وبطور کلی‌با مفهوم علمی ـ مطرح سازیم.

زیرا همانطور که پیشتر گفته شد، تغییرات کمی قدرت در روزگارما ـ درتمام‌زمینه‌ها ـ بقدری‌غول‌آسا و ژرف و شگرف شده که اصولا بشریت راگرفتار ناسازگاریهای روانی ساخته است، و اگر این‌تغییرات تحت ضوابط علمی (قانون حرکت و تغییرات) مهار نشود، بشریت محکوم به مسخ‌شدن خواهد بود!

مسخ شدن با تمام مفاهیم علمی آن اعم از تغییر حواس و تغییر شکل و دگرگونی روانی و بیولوژیك و غیره ....

بهر حال مسئله این است که قدرت ـ در تمام زمینه‌ها، اعم از قدرت علمی، سیاسی، مذهبی، مظاهر قدرت درطبیعت و... و.. ـ باید در مقیاس جهانی تحت یك قانون انسانی وبرای اعتلاء روح انسانی و ایجاد شرایطی برای پرورش و بروز استعدادها و لیاقت‌ها وتامین‌سعادت ورفاه‌انسانها موردبهره‌برداری قرار گیرد ...

شاید لازم باشد که درهمین رهگذر از سخن‌اشاره باین نکته گردد که مسئله‌جهانی بودن برخورداری از

«قدرت» مطلبی نیست که هم‌اکنون بمیان آمده باشد، بلکه بطور طبیعی انسانها خودرا در برخورداری‌ازتمام قدرت‌های موجود در فضای حیاتی این جهان - جهانی که بالقوه و بالفعل در اختیار آدمیزاد قرار دارد - بطور برابر و یکسان شریك و ذی‌حق می‌دانند ... همچنانکه بهنگام اعتراض محرومان از قدرت، صرفنظر از معتقدات و ایده‌ئولوژیها ، همگی آنهابنوعی‌بین‌الملل ویژه بستگی پیدا می‌کنند.

(وابستگی خرابکاران و قاتلان و تروریست‌ها و خشونت‌گرایان چپ وراست بیکدیگر) ..

***

نقش قدرت در اجتماع

در برخوردی که از دیرباز بین ایده‌آلیزم امکان برقرار ساختن «حکومت منطقی» و حکومتگران عملی و پیروان‌آنان وجود داشته است، همواره وعملاحکومت‌های بالفعل برنده بوده‌اند و قبولاندن طرح «قدرت قانونی» بزرگترین پیروزی ممکن برای گروه اول‌بوده است‌که تاکنون بر روی آن توافق شده است. ولی بدلیل تغییرات کمی غول‌آسائی که نصیب «قدرت» شده‌است‌تعاریف و(کونوانسیونلهای Conventionelle موجود که از «قدرت قانونی» در دست است گرفتار تزلزل شده و ضرورت تعاریف جدیدی به وضوح‌بچشم می‌خورد ...

دراین زمینه، بنظر نگارنده، پیش از هر چیز باید بر روی شعور قدرت در یك اجتماع بتوان تکیه‌کرد... یعنی قدرت قانونی باید قوانین قدرت را که درواقع جوهر وجودی «قدرت‌قانونی» است بشناسد و آنرا دانسته و فهمیده بهر صورت که باشد اجرا کند...

مهمترین نکته‌ای که در اینجا وجود دارد اینست

که همواره وجود و پیدایش سازمانهای وابسته به‌قوه گریز از مرکز (یعنی گریز از قدرت متمرکز) از یک‌سو و وجود پیدایش سازمانهای وابسته به قدرت تمرکز یافته از سوی دیگر غیر قابل اجتناب است، واشکال مهم دریك جامعه از هنگامی شروع می‌شود که «قدرت قانونی» اصالت خودرا با لاابالیگری در معرض قضاوت مجدد و درمظان تجدیدنظر قرار می‌دهـد وسازمانهای فوق‌الذکر را دچار اختلال وبی‌نظمی می‌کند..

با توضیحی بیشتر، باید گفت که قانون اصلی قدرت در جامعه‌ای که عنوان «قانونی بودن» را بـرای قدرت برسمیت شناختـه است ، عبارت از ضرورت روبرو شدن با مسائل حقیقی و جریانهای اصیـل و واقعی حوزه قدرت است ... که صمیمیت و شجاعت در برخورد با مسائل کمك به شناخت و کنار آمدن و احیانا حل وفصل آنها خواهد کرد ... باید تضادها را با بیطرفی لمس کرد ودر ارزشیابی تزها وآنتی‌تزها صداقت و کارآئی داشت و با اظهار شجاعت و جرات در شناسائی سنتزهاست که قدرت قانونی خواهـد توانست وظیفه یك داور مقتدر را ایفاء کند و (قانونی بودن) خودرا همیشگی سازد.

وقتی‌که قدرت‌های باصطلاح قانونی وحاکم نخواهند ویا نتوانند وظیفه یك داور بیطرف را ایفا کنند در گوشه وکنار جامعه ــ واغلب دربطن دستگاه ــ عناصری فرصت رشد و خودنمائی بدست می‌آورند که به‌بهانه‌ی کمك به قدرت قانونی و توجیه قانونی بودن قدرت ــ و گاهی واقعا به‌نیت دلسوزی و کمك به‌آن ــ وارد میدان شده و«میدانداری» بمعنی واقعی کلمه نمایند ..

مثلا عده‌ای همیشه داوطلب تصدی مقامات‌ومناصب می‌شوند تا از موضع مسئولیت وتصدی ، مسائـل جامعه را حل‌کنند و حاضرند بهر قیمت که شده ــ

من جمله تغییر شخصیت - مواضع مزبور را بدست آورند ...

عده‌ای دیگر همواره در برج عاج صاحبنظر بودن سکنی می‌گزینند تا درباره معضلات و مسائل جامعه اظهار نظر کنند ...

گروهی دیگر نیز بدلایل مشابه، در سنگر مقدس! مخالفت قرار می‌گیرند و با هر نظریه و طرحی که حکومتگران داوطلب و طراحان حرفه‌ای می‌دهندبمخالفت می‌پردازند ...

وجالب اینست که حکومت نیز، بدون توجه به جریانهای واقعی و سازمانهای اصیل و طبیعی وابسته به‌قدرت تمرکزیافته و سازمانهای حقیقی وابسته به‌قوه گریز از مرکز (که دربالا بهردو اشاره شده است) ، مواضع و مناصب و مقامات را به‌ترتیب خاص بدست همان داوطلبان حرفه‌ای می‌سپارد و طرح‌ها وپیشنهاد- ها را از ساکنان برج‌های عاج کدائی می‌گیرد -گواینکه لزوما اجرا نمی‌کند - ومخالفان این دو گروه را هم مخالفان حقیقی خود می‌پندارد و با طرد کردن و احیانا محروم ساختن آنان ظاهرا عدالت را بموقع اجرا می‌گذارد! ...

درحالیکه مخالفان واقعی ویا بهتر بگوئیم‌معترضین وتردید کنندگان اصلی نسبت به قانونی بودن قدرت در کنار مجموعه تضادهائی که از پیش وجود داشته است بوجود می‌آیند ، باقـی میمانند و هرگز باری‌از دوش انسانهائی که در جامعه زندگی می‌کنند وقانونی بودن قدرت ناشی از رای دادن و یا سکوت آنان است برداشته نمی‌شود . . .و بهر حال این یکی ازتصاویر فرضی است از آن‌گونه قدرت های قانونی حاکم که فقط باستناد « قانونی بودن » بار حکومت کردن را

بدوش می‌کشند و نه تحت تـاثیر شناخت قوانیـن قدرت ...

***

تروریسم، در چنین شرائطی است که ازعدم‌حضور دو جریان اصیل (تشکیلات وابسته به قدرت متمرکز و تشکیلات وابسته به قوه گریز از مرکز) در صحنـه داوری واز بی‌توجهی قدرت قانونی (که باید مسئول باشد) سوء استفاده می‌کند و تحت تاثیر ناسازگاری‌ـ های روانی به‌عنوان جدی‌ترین و بی‌رحم‌ترین مظهـر اعتراض به قانونی بودن‌قدرت وارد میدان می‌شودوعمل می‌کند (اینجا است که بهر شکل و صورت و بنام‌قدرت ملی وقانونی باید آنرا در نطفه خفه کرد زیرا مادام‌که جامعه‌ای بهر دلیل حکومت را مظهر قدرت ملی می‌ـ شناسد،قدرت حق‌ندارد بهیچ بهانه‌ای‌گرفتارلیبرالیسم یا عوامفریبی و فلسفه‌بافی شود وبا شدت هرچه‌تمامتر در مقابل خرابکاری و تروریسم نایستد) ... وطبیعی است که اگر قانون مولود قدرت باشد طبعا همیشه از قدرت حمایت خواهد کرد و وقتی که قانونهادرمعرض تردید و سوءظن و اعتراض قرار می‌گیرند باید کـه قدرت قانونی بتواند در موضع (داور) قرار گیرد وگرنه تردیدکنندگان بفکر ایجاد قدرت برای امکان بدرساختن تجدیدنظر خواهند افتاد ... و چه‌بسا که بعضی از تجدیدنظر طلبان بدام کسانی بیفتند که قصد داشته باشند جامعه را از داخل متلاشی سازند و فرق‌نمی‌کند که‌این اشخاص درداخل جامعه باشند ویا اینکه‌دشمنان خارجی جامعه و ملت.

امیر فریدون گرکانی

جستجوئی در زوایای فرهنگ کهنسال ایران‌زمین

جشن های ایرانی

به پیشواز نوروز این یادگار ارجمند ملی

شناختن و شناساندن تمامی زوایـــا و عظمت و مقدار فرهنگ ایران زمین (فرهنگی که بی‌هیچ گفتگو در ساخت تمدن بشری سهمی سزاوار داشته است) از رسالت‌هـــای گذشت‌ناپذیر ما است.

به این امر نه‌تنها چون ضرورتی درگذرگاه «بازیابی» مکان والای خود در خانواده بزرگ جهانیان نگاه میکنیم بلکه همچنین به منزله دستمایه‌ای اساسی و بی‌جانشین در کار بنای جامعه امروزی‌مان نیاز داریم. بحکم آنکه براین اعتقاد اتفاق کرده‌ایم که «هرجامعه‌ای خاصه جامعه کهنسال و با فرهنگ ایرانی آنگاه می‌تواند در حرکت انقلابی خود توفیق یابد که بجای پیروی از اندیشه‌ها و «ایسم»های وارداتی به فرهنگ و سنن و ساخت‌های فکری و باورهای منطقی خود اتکاء کند».

و اما در شناخت این فرهنگ می‌باید به زمینه‌هـــای گوناگونی توسل جست و از تمامی آنها بهره جست، بدین حساب یکی از پژوهشگران ما که سالها در مبانی «جشن‌های ایرانی» ممارست داشته و اثرهائی در این رهگذر نشر داده

کوششی کرده است تا از «دریچه» این جشن‌ها غوری در فرهنگ و تمدن دیرپای ایرانی نماید خاصه که هریك از این جشن‌ها بازتابی از برداشتهای ذهنی، خلقیات و باورها و دیدهای ایرانی را نسبت به مسائل زندگی و فلسفه زندگی همراه دارد... همکار ما با رعایت یك «ترتیب» و به عنوان گام نخست، تحلیلی از «نوروز» و جشن‌های نوروزی ارائه‌داده است که اینك از نظر صاحبنظران می‌گذرد و از این پس نیز میکوشیم تا دربارهٔ دیگر جشن‌های ایرانی وازآن‌شمارجشن‌های مهرگان و سده و دیگر و دیگر نیز حاصل پژوهش‌های این پژوهشگر و سایر پژوهشگران را نقل‌کنیم. پیدا است که پاره‌ای برداشت‌ها و حکم‌ها در این مقاله ناشی از استنباط‌های شخصی است که بهرتقدیر می‌تواند بحث‌انگیز باشد و ما هم به «نشر» آن از همین دیدگاه و باهمین انتظار پرداخته‌ایم، چرا که در قلمرو این‌تبادل نظرها و برخورد رایها است‌که می‌توان به حکم‌های مسلم‌تر دست یافت.

«اندیشه‌های رستاخیز»

تاکنون درباره جشن‌های دیرینه سال ایرانی‌سخن‌های بسیار رفته و اما هنوز شایسته ونه، بالاتر از آن بسی واجب است که براین زمینه پژوهش‌هائی ژرفتر وگسترده‌تر صورت پذیرد. زیرادرهریك‌ازآنها‌بسیاری از عناصر فرهنگ‌ما جای گرفته است و باین جهت و بویژه درگذرگاه شناخت زوایای فرهنگ کمال‌جو و نوپذیر و «تمدن‌ساز» ایرانی، بر آن شدیم که بقصد دریافت آگاهیهای هرچه وسیعتر به‌بنیان این «جشن‌ها» بیك سلسله بحث‌های دقیق و ژرف دست یازیم که طبعا و (بنابر تقدم) نخستین آنها به نوروز تعلق‌میگیرد که بازمانده اعصار گذشته و بزرگترین عید ملی وقومی ما است.

خوشبختانه این عید از هر لحاظ آنقدر زیبا و

شورانگیز است که همه‌ی گفته‌ها و نوشته‌ها درباره‌ی آن بازهم کم است؛ وهرچه بیشتر درآن تحقیق شود شورانگیزیش را صد چندان می‌کند. چون عیدی است که با شروع بهار و بیدارشدن طبیعت ازخواب‌زمستانی، یعنی وقتی که شور زندگی و ولوله‌ی عشق جهان رافرا می‌گیرد، آغاز می‌شود. شیخ شیراز دراین مورد چه نیکو سروده است:

آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار
هر گیاهی کـه به‌نوروز نجنبد حطب است

لیکن درباره‌ی انگیزه‌ی نهانی و واقعی برگزاری جشن نوروز کم‌تر ویا آنطور که باید و شایـد سخن به‌میان نیامده است. سعی من دراین مقاله آن است که آن منظور و مفهوم را شرح دهم؛ وچون همین انگیزه در میان اقوام دیگر آریائی وحتی غیر آریائی‌و سامی نیز وجود داشته وآنان نیز درآغاز بهار ویا شروع اعتدال ربیعی برای مقصود مشابه مراسم و آئین‌هایی تقـریبا مشابه داشتند و در برگزاری آن آداب و سنن دقت فراوان صرف می‌کردند، به وصف آن‌ها نیز بپردازم، تا در قیاس معنای واقعی نوروز برای‌ما بهتر و بیشتر مکشوف وبالمال دلپذیرتر گردد.

می‌دانیم‌که مراسم نوروزازدیرترین ایام، که‌درباره‌ی آن هم سخن خواهد رفت، به‌صورت یك جشن یا عید برگزار شده و هم‌اکنون هم می‌شود. در مورد کلمه‌ی جشن دانشمند محترم استاد بهرام فره‌وشی که‌عمری در فرهنگ باستانی ایران و اوستاشناسی پـژوهش کرده‌است، درکتاب «جهان فروری» درفصل «جشن‌های ایرانی» می‌نویسد: «جشن (که‌ازریشه‌ی یز Yaz به‌معنای ستایش و پرستش است) واژه‌یی است دینی که از زمان‌های کهن در ایران رایج بوده و در اصل عبارت بوده است از مراسم نیایش و سپاسی که بیشتر برای

یك پیروزی یا یك واقعه‌ی اجتماعی یا آسمانی که‌سودی برای اجتماع داشته است برپا می‌شده و مردم در زمانی معین گرد هم می‌آمدند و خدای را با مراسم خاص مذهبی نیایش می‌کردند و به‌یاد آن واقعه اورا سپاس می‌گفتند واین سپاس ونیایش همه ساله به عنوان قدرشناسی و موهبتی که از سوی خدا ارزانی شده بود تکرار می‌شد.»

این یك تعریف کلی و جامع درباره‌ی جشن در فکر وذهن ایرانی است. ولی این جشن، (منظور ما نوروز است) ازکی درایران زمین برگزار می‌شده وزمان‌های کهن به‌چه‌معناست؟ و انگیزه‌ی نهائی آن چه بوده و چیست؟

در مورد سئوال اول باید اشاره کرد که بیگمان نوروز به ادواری بسیار کهن مربوط می‌شود که خورشید (مهر: که دراین خصوص گفتنی بسیار است) نزد اقوام هند وایرانی پیش از آن که مهاجرت بزرگ خود را از طریق معابر خیبر و بولانBolan به‌شبه‌قاره هند وفلات ایران وکرانه‌های دریای مازندران واز شمال دریای مزبور به‌قاره اروپا آغاز کنند، ایزدی بزرگ به‌شمار می‌رفت وآئین نوروز یکی‌ازمراسم دینی مربوط به این ایزدبوده است. در اوستا، که قدیمی‌ترین کتاب آریایی‌های ایرانی است، ذکری از نوروزنیست. ولی در اساطیر ایرانی نوروز جشن خلقت نخستین بشر «کیومرث» است.

در مورد این نخستین بشر «کیومرث» شادروان پورداود در یشت‌ها (ج-م) چنین نوشته‌است: «این اسم در اوستا (گیه‌مرتن Gyamaretan) در پهلوی گیومرد و در فارسی کیومرث است و معنای آن جان مردنی‌است که به‌معنای‌دیگرمردم وانسان‌است. چون‌انجام بشرفناو زوال است به‌این مناسبت اورا مردم یعنی درگذشتنی

نامیده‌اند. او اولین انسان است و آخرین آن‌ها سوشیانت است...» چون به‌قول فقره‌ی ۹ از یسنای ۱۰ «فروهرهای مردان پاك را می‌ستائیم. فروهرهای زنان پاك را می‌ستائیم، همه‌ی فروهرهای نیك و توانای پاك پارسایان را از کیومرث تا به‌سوشیانت پیروزگر را می‌ستائیم.» حمزه اصفهانی در کتاب سنی ملوك‌الارض والانبیاء آورده است: «ایرانیان عموما آغاز تناسل را از مردی بنـام کیومـرث ملك‌الطین یعنی گل شاه می‌داننـد.» حمزه اصفهانی کیومرث را «کمومرث یعنی حی ناطق‌میت» می‌خواند. اینجا بهتر است خلاصه مطالبی که درباره‌ی کیومرث در بند هش آمده‌است را ذکر کنم، چون بـا استنتاجی که خواهیم کرد رابطه‌ی فراوان‌دارد. شادروان پورداود درخلاصه‌ی مندرجات بندهش راجع به‌کیومرث چنین‌آورده‌است. «کیومرث، نخستین‌بشر، را آهورامزدا بیافرید. او مدت سی سال تنها درکوهساران بسربرد در هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شده بـه واسطه اشعه‌ی خورشید تصفیه گردید ودر جوف خاك محفوظ بماند. پس از چهل سال ازآن نطفه گیاهی به شکل دوساقه‌ی ریباس بهم پیچیده در مهرماه ومهرروز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروئیدند. پس از آن شکل نباتی به‌صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت وچهره، شبیه بهمدیگر بودند، یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه. پس از پنجاه سال آن‌دو با همدیگر ازدواج نمودند بعد از انقضای مدت نه‌ماه از آنان یك‌جفت نرو ماده پابه‌عرصه ظهور نهادند. از این‌یك جفت هفت جفت پسر و دختر متولد شدند. یکی ازآن هفت جفت موسوم‌بود به سیامك و زنش موسوم به نساك (این کلمه درپهلوی نیز وساك خوانده می‌شود) . از سیامك ونساك یك جفت متولد

شدند موسوم به فرواك و زنش موسوم به فراواکئین Faravakain . از آنان ۱۵ جفت بوجود آمدند که کلیه نژادهای مختلف هفت کشور از پشت آن‌هاست. یکی‌ازآن ۱۵ جفت هوشنگ و زنش گوزك Guzak نام داشتند. ایرانیان از پشت آنان می‌باشند.»

دراینجا باز توجه خواننده را جلب می‌کنم که بنا به روایات از دین ایران کهن عالم در شش بار آفریده شد که هربار رایك‌گاهنبار می‌خوانند. درگاهنبار ششم که‌همسپتمدم نامیده می‌شود یعنی درسیصد وشصتمین روز سال اهورامزدا انسان را آفرید. می‌بینیم که این روز چقدر با روز آغاز سال مقارن می‌باشد.

کیومرث در کتاب‌های پهلوی نخستین بشر و در شاهنامه به‌عنوان نخستین پادشاه آمده است و بنا به این روایت اوبود که در نوروز آئین پادشاهی رارسم نهاد. درشاهنامه دراین مورد چنین آمده است:

پژوهنده‌ی نامه‌ی باستان
که از پهلوانی زند داستان
چنین گفت کآئین تخت و کلاه
کیومرث آورد ، کاو بود شاه
چو آمد به برج حمل آفتاب
جهان گشت با فر و آئین و تاب،
بتابید زآنسان زبرج بره،
که‌گیتی روان‌گشت از او یکسره
کیومرث شد بر جهان کدخدای
نخستین به‌کوه اندرون ساخت‌جای

در برخی‌از روایات بعد ازاسلام تاسیس نوروز را از کیومرث شمرده‌اند. مثلا در ربیع‌المنجمین که شرح سی‌فصل خواجه نصیرالدین طوسی و از نویسنده‌یی ناشناس می‌باشد (نسخ‌خطی آن‌دربرخی ازکتابخانه‌های معتبر یافت می‌شود) آمده است که «آفتاب در روز اول

فروردین به نقطه اعتدال تحویل نمود و جمشید امر کرد که‌در آن روز جشن عظیمی کردند و آن روز را نوروز نام کرد و به تجدید رسم کیومرث پرداخت. و در بعضی از تواریخ مسطور است که چهل منارهٔ استخر فارس (بنا به نزهة‌القلوب حمداله مستوفی، تخت جمشید، پرسپولیس را چهل مناره می‌گفته‌اند.) ازبناهای‌اوست. وآغاز عدالت و رعیت‌نوازی در این روز ازاو بظهور رسیده است.» لیکن فردوسی نوروز را از جمشید می‌داند و درشاهنامه آورده است:

به فر کیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی
زهامون به گردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا،
نشسته بر او، شاه فرمانروا.
جهان انجمن شد بر تخت اوی،
از آن بر شده فره‌ی بخت اوی!
به جمشید بر گوهر افشاندند،
مرآن روز را روز نو خواندند..
سر سال نو، هرمز فرودین،
بر آسوده از رنج تن، دل زکین.
به نوروز نو شاه گیتی فروز
بر آن تخت بنشست فیروز روز
بزرگان به‌شادی بیاراستند
می و رود و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار
بمانده از آن خسروان یادگار

در منابع بعد ازاسلام روایات مختلف نقل شده است. مثلا در تاریخ بلعمی آمده است: «او (جمشید) داد بگسترد و علماء را بفرمود که‌روز مظالم من بنشینم.

شما نزد من آئید. هرچه دراو داد باشد مرا بنمایانیدتا من آن کنم. و نخستین روز به‌مظالم نشست. روزهرمزد (= اولین روز ماه) بود از ماه فروردین. پس آن روز را نوروز نام کرد وتاکنون سنت گشت.» و ابی‌منصور ثعالبی درتاریخ غرر اخبار ملوك‌الفرس وسیرهم (تاریخ ثعالبی) در همین خصوص نوشته است. «جم امر کرد تاتختی از عاج و چوب ساج‌برای‌او بسازند و آن را با دیبا مفـروش کرد و بـر آن نشست و بـه شیاطین (= دیوان) فرمان داد تا اورا به‌روی شانه‌هایشان در منطقه‌یی که بین زمین وآسمان است حمل کنند و اورا در یك روز از دماوند به‌بابل بردند و آن‌روز اورمزد از ماه فروردین بود وروز اول بهار بود. که آغاز سال و تجدید حیات زمین وبیداری زمین بعد از خواب‌زمستانی است و مردمان می‌گویند این روزی نو و عیدی‌میمون با نیرویی بیشمار از پادشاهی خارق‌العاده است.واین روزکه آن را نوروز می‌خوانند عیداصلی‌شان محسوب می‌شود. واز این که پادشاهشان به‌آن درجه ازعظمت رسیده است و به نیك‌بختی آن پادشاه و توجهات‌دولت اوکه راحت وایمنی وسلامت وثروت بدیشان داده است خدای تعالی را ستایش می‌کنند و این عید سعید را با خوردن و آشامیدن و نواختن آلات موسیقی‌جشن می‌گیرند و به‌شادی می‌نشینند.» بازنویسنده‌ی ناشناس ربیع‌المنجمین (شرح سی فصل خواجه نصیر طوسی) نوشته است: «از عمربن‌الجاحظ نیز منقول است که نوروز از زمان جم مانده وقبل از توفان بوده وآن‌روزی است که در اصفهان امر کرد به‌کندن موضعی بسیار عمیق،که اگر کسی در آن فتادی بیرون آمدن محال بودی.» محقق فقیـد و ایـران‌شناس بـزرگ آرتور کریستن‌سن با تکیه به اقوال دانشمندان و مورخان اسلامی از قبیل ابوریحان بیرونی و حمزةبن حسـن

اصفهانی و خوارزمی در بررسی احوال جمشید پیشدادی در کتاب انواع اولین بشر و اولین پادشاه در تاریخ داستانی ایرانی (ج-۲) می‌نویسد «سپس او (= جم) به دیوان فرمان داد که برای او تختی بسازند وچون اینکار انجام شد، دیوان تخت را با جم که روی آن بود دریك روز از دماوند به بابل بردند، مردم از دیدن پادشاهشان بر تخت درمیان هوا که مانند خورشید می‌درخشید به شگفتی ماندند. آن وقت تصورکردندکه دریك زمان دوخورشید در آسمان است. این امر در روز اورمزد ازماه فروردین واقع شد. سپس مردمان گرد تخت‌او جمع شدند وگفتند این نوروز است و این روز را روز سال‌ساخت ونام نوروزبدان نهاد و دستور داد که پنج روز بعد را باشراب و موسیقی جشن‌بگیرند ازآن پس کلمه‌ی (شید) راکه به معنای تابناك است به آخر اسم جم افزودند ونام او جمشید شد.» قابل توجه است که‌کلمه‌ی (شید) به‌معنای درخشان یا تابناك با ریشه‌ی کلمه‌ی (دی = Di) که به‌همان معنا در میان دیگراقوام آریائی‌که به‌اروپا مهاجرت‌کرده بودند نزدیکی فراوان دارد ودر میان آن اقوام با همان معنای (تابناك چون خورشید) به‌دیانا Diana اطلاق می‌شد. خوب است بدانیم که دیانا ربة‌النوع جنگل‌ها وبیشه‌ها وروح درخت است و در مراحل بعدی به‌صورت آلهه‌ی فرمانروای مخلوقات جنگل و شکار و حیوانات اهلی درآمد. دیانا در ضمن آلهه‌ی باروری است و به‌زنان در هنگام آبستنی و زایمان کمك می‌کند.

با آنچه که آمد گفته‌ی مهرداد بهار درکتاب‌اساطیر ایران «ظاهرا در اساطیر ایرانی و هندی خورشید، مهر و جمشید، جنبه‌های گوناگون یك خدایندکه‌ضمن خدای‌خورشید بودن،خدای نباتی وحیوانی هم‌هستند.» نیز در زمینه‌ی عقیده‌ی ابتدایی اقوام آریایی و نحوه‌ی

تصور و تفکرشان بسیار درست می‌نماید. بسنده است که‌پژوهنده برای اطلاع بیشتر درمورد تطبیق‌ومقایسه موضوع جنبه‌های گوناگون یك خدا که ضمن خدای خورشید بودن‌خدای نباتی‌وحیوانی هم‌بوده‌است‌به‌کتاب انواع اولین بشر و پادشاه در تاریخ داستانی ایرانی، نوشته‌ی کریستن‌سن (ج ـ ۱ جمشید ج ۲ ـ نوروز) مراجعه کند.

در نوروزنامه منسوب به عمر خیام نیشابوری‌هم آمده است که «پس دراین روز که یاد کردیم جمشید جشن ساخت ونوروزش‌نام‌نهاد.» کنت آرتوردوگوبینو که‌به‌عنوان شارژ دافر سفارت فرانسه از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ در ایران بوده و درباره‌ی ایران تحقیقاتی کرده درکتاب تاریخ‌ایرانیان‌درباره‌ی نوروز ومنسوب‌بودنش به‌جمشید چنین نوشته است: «... من پرده‌ی تشکیلات مملکت‌داری جمشیدیان را ناقص خواهم کرد اگر فراموش کنم که‌عید نوروز، که این مایه پیش ایرانیان هر دوره عزیز بوده وهست از یادگارهای عصرودوره‌ی اوست: این روز رابا تجلیل روز اول سال مقرر داشتند وآن روزی است که شمس داخل برج حمل می‌شود...».

با توجه به مطالبی که آورده شد، چنین استنباط می‌شودکه در تاریخ اساطیری یا افسانه‌یی ایران،آغاز وتاسیس «روز سال» یا نوروز (آغاز بهار و بیدار شدن زمین‌ازخواب زمستانی) به‌جمشیدپیشدادی‌نسبت داده شده‌است و چنان که ازاسم و صفات او و روایات دیگر برمی‌آید به‌احتمال، همان ایزد خورشید اقوام هند وایرانی است. عنصری شاعرقرن‌پنجم (ف ۴۳۱ ه . ق) نیز در انتساب نوروز به جمشید گفته است:

نوروز بزرگ آمد آرایش عالم
میراث به‌نزدیك ملوك عجم ازجم

و بالنتیجه اینگونه استنتاج می‌شود که نوروز به

آغاز تاریخ اساطیری و بلکه به‌خلقت قوم آریائی ایرانی مربوط می‌شود، یعنی زمانی که بسیار، بسیار کهن بوده ودر تاریکی‌های ادوار پیش از تاریخ جای دارد.

***

اکنون پرسش دوم ما مطرح می‌شود؛ انگیـزه‌ی نهانی برگزاری نوروز یا روز سال‌که با اعتدال ربیعی یعنی آغاز بهار شروع می‌شود چیست؟ در اینجا بهتر است که مراسم روز سال میان ملل باستانی دیگر را وصف کرد و منظور از برگزاریشان را شرح داد و سپس آن آئین‌ها رابا آداب وسنن روز سال ایرانی، یا نوروز، مقایسه نمود وضمن این قیاس انگیزه نهانی برگزاری آن‌ها را بهتر درك کرد.

همان‌طور که در فوق اشاره شد برگزار ساختن روز سال یا نوروز، به‌زعم ایرانیان، پیوسته با آداب وسنن مخصوص همراه بوده است. در مطالعه می‌توان شباهتی‌میان‌آداب‌مربوط به‌نوروزمیان ایرانیان وسنت‌های‌بسیارکهن اقوام‌دیگر درمورد روزسالشان مشاهده کرد. البته نباید آداب نوروزی ایرانیان را تقلیدی از آداب دیگران‌دانست. چون با پی‌گیری و پژوهش‌معلوم می‌شود که انگیزه‌ی نهانی و واقعی در موردآن آداب وسنت‌ها نزدهمه یکی است. ایـن موضوع نـه‌تنها درباره‌ی آداب مخصوص روز سال یا سر سال درمیان همه صادق است، بلکه میان دیگر معتقدات بشری در گوشه‌های دورافتاده‌ی جهان نیز تشابه و تقارن‌به‌چشم می‌خـورد. کتاب عظیم «ترکه‌ی زریـن» اثـر ارجمند سرجیمزجورج فریزر Sir James george Frazer دانشمند نامدار انگلیسی مشحون از مثال‌های فراوان درباره‌ی تشابهات اعتقادات بشری در جوامع دور از یکدیگر است، بدیهی است میان ملت‌هایی که درجوار یکدیگر زندگی می‌کنند، نـاگزیر روابط اجتماعـی و اقتصادی وسیاسی برقرارمی‌شود؛ وفرهنگ اجتماعی،

سنت‌ها ومعتقدات ایشان بر یکدیگر سایه می‌افکند. این پذیرش و درخود جذب کردن اعتقاد و اندیشه‌های دیگران نیز به‌سبب همانندی انگیزه‌ی نهانی آن‌هاست. با توجه بدانچه گفته شد در واقع درجشن روز سال، که از معتقدات و سنت‌های بسیار قدیمی است وموقع آن اعتدال ربیعی؛ آغاز بهار، یعنی بیدارشدن زمین از خواب‌زمستانی است، از ایزدان و خدایان باروری‌زمین، به‌موقع آمدن باران، محصول فراوان، باردار شدن گله و رمه، سالی بدون آفت ومرض، سرشار از نعمت و وفور وسلامت را خواستار می‌شدند؛ واین خواست‌ها را بنا بر اصولی که مبنایی جادویی داشته واز سویی نیز به‌خدایان مربوط می‌شده وجنبه‌ی‌تقدس هم‌داشت و با مراسم ویژه‌یی التماس می‌کردند. ازآن‌جاکه‌آرزوها وخواست‌ها درمیان همه‌ی جوامع بشری‌کمابیش‌یکسان بود تشابه وشاید در برخی از موارد تواردی در میان سنت‌ها به‌چشم می‌خورد که‌نمی‌توان یکی را بر دیگری ارجحیت داد و یا نامحترم شمرد.

پیش ازآن‌که به‌وصف مراسم مخصوص روزسال، نوروز ، وآداب آن‌نزد ایرانیان بپردازم به اختصار به سنت‌های مشابه درمیان ملت‌های قدیمی که همجوار ایرانیان بودند وسپس درخود ایشان هضم شدنداشاره می‌کنم تا با شناخت آن سنت‌ها به‌معنای واقعی و در عین حال زیبایی وشکوهمندی سنت‌های خودمان پی ببریم:

آرتور کریستن‌سن در کتاب انواع اولین انسان و اولین‌پادشاه درتاریخ‌داستانی ایرانیان (ج = ۲) در مورد آئین روز سال نزد بابلی‌ها می‌نویسد : «در اعصار بسیار دیرین، بابلی‌ها جشنی می‌گرفتند که آن را روز سال می‌خواندند. این روز اغلب در اعتدال ربیعی واقع می‌شده. این جشن به‌مناسبت آغاز بهار و بیداری طبیعت بعد از سکون وخواب زمستانی بود. یکی از

جشن‌های بابلی که تحت عنوان زاگموک Zagmuk (خدای زمین و آسمان) شناخته می‌شد واز عهد پادشاه لاگاس به‌نام (گوده‌آ Gudea) در حدود ۲۳۴۰ سال پیش از میلاد باقی مانده بود. ولی البته جشن زاگموکی که ما می‌شناسیم، همان است که در نوشته‌های دوران جدید بابلی به آن اشاره رفته‌است. این جشن شامل یازده روز اول ماه نیسان، که ماه اول سال بود، تقریبا اواسط ماه مارس شروع می‌شد. اعتدال ربیعی هم طی این مدت قرار می‌گرفت. جشن زاگموک به احترام‌خدای بزرگ مردوک بود ودر مرکز معبد مردوک که‌در بابل به‌معبد «ازاگیلا Ezagila » معروف بود، انجام می‌شد. تصور می‌کردند که در روز سال، همه‌ی خدایان تحت ریاست مردوک گرد می‌آیند تا سرنوشت سال آینده و علی‌الخصوص مسایل مربوط به‌پادشاه را معین کنند. پادشاه مکلف بود درهر سال به‌هنگام اعیاد زاگموک با خدایان با بدست گرفتن دست مجسمه‌ی مردوک‌تجدید عهد کند.»

کورش شاهنشاه هخامنشی نیز وقتی بابل رافتح کرد همین رسم را رعـایت نمود. گریشمن در کتاب «ایران ازآغاز تا اسلام» نوشته است : «کورش عنوان پادشاه بابل، شاه‌کشورها را به‌خود داد و... به‌هنگام جشن سال نو، به‌تقلید سلاطین بابل، دست خدای بعل را لمس‌کرد وبدین‌وجه جلوس‌سلسله‌ی جدیدپادشاهان بابل‌را رسمیت‌بخشید.» وبازدراینموردپرفسورالمستد Olmstead درکتاب «تاریخ شاهنشاهی ایران» نوشته است، «... وازاگیلا، معبد بزرگ مردوک در بـابـل به‌نحو باشکوهی مرمت شد وجشن سال نو که آغاز آن ۳۱ مارس ۵۵۵ پیش ازمیلاد بود، با جلال و جبروت برگزار شد و نابو‌ـنايد Nabu - naid نقشی را که پادشاه می‌بایست ایفا کند برعهده گرفت. او دست‌های مردوک را بدست گرفت و باردیگر پادشاه قانونی اعلام

شد. اگر پادشاه در مراسم حضور نمی‌یافت جشن‌سال نو حذف می‌شد.» وباز درهمان منبع‌آمده‌است. «... در آن‌سال‌ها (۵۴۵ - ۵۴۹) پیش از میلاد پادشاه به‌بابل ومعبد ازاگیلانیامد و ازاینرو مراسم جشن سال نو حذف شد.» این مراسم بعد از تسخیر بابل به‌دست هخامنشیان همچنان مراعات می‌شد. و باز در همان‌منبع آمده است: «... پیش ازآنکه سال‌نو آغاز شود، کورش به‌اکباتان بازگشت و کمبوجیه را بـه‌عنوان نماینده شخصی خود باقی گذاشت تا وظایفی را که پادشاه‌می‌بایست در مراسم سال نو به‌جای آورد انجام دهـد. ... وقتی که کمبوجیه دست‌های نابو را در دست‌گرفت خدا (نابو) عصای‌پادشاهی ومقبولیت در درگاه‌خداوندی را به‌او عطا کرد.» این مراسم همچنان بر همان سنت برگزار می‌شد تازمان‌شاهنشاهی خشایارشا که‌مجسمه طلائی بل‌مردوك Belmarduk به‌امر خشایارشا ذوب‌شد وکاهن اعظم اورا کشتند ودیگر لازم نبودکه‌با در دست گـرفتن دست مـردوك در مـراسم سال نـو سلطنت خشایارشا قانونی اعلام شود.

مراسمی شبیه همین سنت بابلی نزد قوم دیگری که‌آن‌هارا یزیدی یا شیطان‌پرست می‌خوانند انجام‌می‌شود. کریستن‌سن درباره‌ی این قوم و مراسم آن‌هـا نوشته است: «یزیدی‌ها قوم عجیبی هستند کـه در مناطق کردنشین و ارمنی‌نشین بسر می‌برند و نـزد مسلمانان به‌شیطان‌پرست معروف هستند. سایه‌یی از بقایای اعتقادات کهنه‌ی آسیای نـزدیك در سنت‌های ایشان مشاهده می‌شود. اینان روز سال را «مرسال» یا «مریسال» می‌خوانند. در این روز سنج به‌هم نمی‌زنند چون‌به‌اعتقادایشان آن‌روز خدا براریکه‌فرمانروایی خود می‌نشیند وگرد اوپیامبران و نزدیکان (= ارباب انواع) می‌ایستند و خدا ایشان را مخاطب قرار می‌دهد ومی‌گوید. «من در میان شادی و نعمت به‌زمین فـرود

آمدم.» آنان همه به‌پا ایستاده ودر حضور خدا شادی می‌کنند. کسانی که صدقه می‌خواهند دست‌ها را پیش می‌برند. دراین روز خداوند و کسانی که نزد اوهستند جریان آینده را معین می‌کنند و خدای اعلی به خدایی که به‌زمین نزول اجلال کرده است جوازی می‌دهد ودر اختیار او قدرتی می‌گذارد تا آنچه راکه می‌خواهدبتواند عملی‌سازد.طی‌این‌سفر میمون، خداوند (غرض‌خداوندی است که برای انجام این مراسم از آسمان نزول کرده به‌زمین آمده است) براریکه‌ی خود می‌نشیند و همه‌ی روسای خانواده‌ها و همه‌ی کاهنان و کسانی که حضور یافته‌اند گرد او جمع می‌شوند وچون مجمع به خوبی پر شد وهمه‌حاضر شدند خدا به‌این‌نحو شروع‌به‌سخن گفتن می‌کند: «گوش کنید، دوستان و عزیزان من، من زمین را با خوبی‌ها و با نعمت‌ها غنی می‌سازم.» و وقتی این‌را می‌گوید، همه‌ی حاضران برخاسته، در حضور خداوند و به‌افتخار او جشنی برپا مــی‌سازند. سپس خداوندزمین وآنچه راکه روی آن‌بتوان یافت‌به‌حاضران می‌بخشد و بعد اجاره‌نامه‌ای پیش می‌آورند و خدا آن را مهر و امضاء می‌کند و همه‌ی حاضران پای آن نشان می‌گذارند. سپس خداوند اذن می‌دهد تا حاضران به کارهایشان بازگردند و به همه اعلام می‌دارد: «من زمین وآنچه راکه بتوان درآن یافت برای یکسال به‌شمادادم وهرکاری که می‌خواهید با آن بکنید.» خدا پس از این اعلام ازجا برمی‌خیزد ونگاهی به‌چهار گوشه‌ی جهان می‌افکند وکاستی‌های انسان‌ها را، در آنچه مربوط به برهیزکاری و اعمال نیك باشد ، مشاهده کرده می‌ـ گوید: «خداوند از شادی و نمــاز و روزه‌ی شما واز تعالیم به‌شیوه‌ی مسیحی‌ها و یهودی‌ها و مسلمانــان هیچ خشنودی نمی‌یابد. ولی خدای مهربان اعمال نیك وپرهیزکاری را دوست دارد و برای همین است که ما برهیزکاری را از نماز وروزه بیشتر دوست داریم . »

این مراسم کمابیش شبیه به مراسم بابلی‌ها در عید زاگموك است ولی آنچه سنت یزیدی‌ها را مشخص می‌سازد آن است که دراین روز یزیدی‌ها به خاطر ارواح درگذشتگان بین مردم گوشت تقسیم می‌کنند و روی مقابرشان غذا می‌گذارند.»

در مورد تشابه این سنت در اجتماعی از ما دورتر بایدگفت که همین کار را در روزهای آخرسال، رومی‌ها در جشن فرالیا Feralia انجام مـی‌دادند . آرتور کریستن‌سن معتقد است که شاید بتوان موضوع گرد آمدن خدایان به‌عقیده بابلی‌ها و یزیدی‌ها را در جشن مخصوص روز سال (آغاز بهار) با آن‌چه در فصل دوم وندیداد ذکر شده است که: «ایرانیان تحت ریاست آهورامزدا گرد آمدند و جمشید اعتدال ربیعی را بـه آهورامزدا هدیه کرد» مقایسه نمود. علی‌الخصوص که به‌قول ابوریحان‌بیرونی، سرنوشت‌زرتشت (= مروهر زرتشت) در روز نوروز با آهورامزدا پنهانی ملاقات‌کرد وسرنوشت‌های خوشبخت به مردم داده شد. و به‌قول قزوینی «درروز اول فروردین که نام خدا (اورمزد) را بر خود دارد ایرانیان معتقد هستند سرنوشت‌های نیك و شاد میان مردم زمین تقسیم می‌شود و خیر و شر در این روز پخش می‌گردد. در اینجا می‌توان تشابهی‌مابین عقاید ایرانیان وعقاید بابلی‌های قدیم درعید زاگموك و یزیدی‌ها مشاهده‌کرد.»

با وصفی که گذشت می‌توان استنباط کردکه‌جشن روز سال وسنت مربوط به‌آن در حقیقت جنبه‌ی دینی می‌داشت وانگیزه نهانی آن تقاضای باروری زمین و دارا بودن سالی خوب بدون آفت، مرض و سرشار از فراوانی و نعمت بوده است واین موضوع رابا بررسی بیشتر سنت‌های اقوام مختلف می‌توان بهتر درك نمود.

اکنون بجاست آنچه از آئین نوروزی در زمـان هخامنشیان معمول بوده و اطلاعاتی از آن دردست‌است

ذکری بمیان آورد. باید قبلا اشاره کردکه از مراسم سال نو (= نوروز) در زمان هخامنشیان اطلاعات مبسوطی در دست نیست، ولی در پرتو تحقیقات اخیر و اکتشافات باستان‌شناسی، نتایجی بدست آمده که تا حدی این موضوع راروشن می‌سازد. مثلا بنابدانچه پرفسور المستد Olmstead درکتاب تاریخ‌شاهنشاهی ایرانیان از قول مورخان یونان باستان ذکر کرده، می‌دانیم‌که در زمان هخامنشیان، پیش‌ازرواج دین‌زرتشت در روز اول سال اسب نسایی (که ناحیه‌یی است در دشت‌های ماد) به‌افتخار او (= مهر) قربانی می‌شد و آن اسبان نماینده‌ی اسب‌های سفید گردونه‌ی‌خورشیدی او بودند.» ویا اینکه، باز از همان منبع، می‌دانیم‌پادشاه می‌بایستی هر تقاضایی را در مراسم جشن روز سال (= نوروز) بپذیرد .» ... وملکه خشمگین شده بود، مادر اورا مسئول‌این‌نیرنگ می‌دانست.ازاین‌رودرجشن سال که پادشاه می‌بایستی هر تقاضایی را بپذیرد ، خواهش کرد تا جان همسر ماسیستز Masists را در اختیار داشته باشد.»

بنا به‌آنچه محققان اخیرا معلوم کرده‌اند، تخت جمشید درزمان هخامنشیان‌پایتخت سیاسی‌شاهنشاهی ایران نبوده، بلکه‌به‌عقیده‌ی شادروان پوپ (پرفسور آرتور پوپ) مرکز ملیت، معنویت و روحانیت ایرانیان بشمار می‌رفته است وکسی را که از زمره‌ی خانواده‌ی ایرانی محسوب نمی‌شد به‌آن راهی نبود، علی‌الخصوص آن‌که تشریفات مربوط به نوروز طی مراسمی که‌جنبه‌ی دینی ونیایش نیزداشت همیشه درتخت جمشیدبرگزار می‌شد . پرفسور المستد Olmstead ضمن توضیح حجاری دیواره‌های تخت جمشید در کتاب تاریخ شاهنشاهی ایرانیان می‌نویسد: «... همه با خود گل که مناسب با جشن نوروز است می‌بردند ...» و باز همین محقق در توضیح قسمت دیگر از حجاری‌های تخت

جمشید وآمدن نمایندگان ملت ایران در همان منبع می‌نویسد: «... همه‌ی آن آمادگی‌ها فقط به‌یك معنی بود. صف سربازان، درباریان، و ملت‌های تابع برای تهنیت گفتن به‌سرورشان در روزعید سال بود.» و در دنباله‌ی همین موضوع جای دیگر می‌نویسد: « در تخت جمشید ما صفوف پرشکوه ملل تابع را می‌بینیم که درجشن‌سال نو برای داریوش و خشایارشا هدایایی می‌برند.»

شاهنشاه ایران بنا به‌اعتقادی بسیار قدیمی‌باغبان درخت زندگی بود. در این مورد گیرشمن در کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» درباره‌ی هنر ایرانی به‌تصویر درخت زندگی در طاق بستان اشاره می‌کند. نماد درخت زندگی یکی به‌صورت نخل در نخلستانی در بابل بود ودیگری به‌صورت یك درخت سرو که اطرافش را تاکی عظیم فراگرفته بود و از زر ساخته شده، و با انواع جواهرات و سنگ‌های قیمتی زینت یافته بود ، در خوابگاه شاهنشاه در تخت جمشید قرار داشت، که اسکندر مقدونی تاراج کرد. شاهنشاه ایران بنابه‌همان اعتقاد کهن به‌عنوان باغبان درخت زندگی، مسئولیت درخواست باروری زمین و نزول به موقع باران، زیاد شدن گله‌ها، و بدور داشتن آفت و امراض، سعادت و سلامت ملت خودرا از خداوند به‌عهده می‌داشت و این تقاضا و درخواست را در مراسم روز سال، یعنی‌نوروز، به‌جای می‌آورد. شادروان پرفسور پوپ، ضمن توضیح درباره‌ی معماری تخت‌جمشید، درکتاب معماری ایرانی، چنین نوشته است : « حاشیه‌های تزئینی تخت جمشید (= پرسپولیس) بدان منظور ساخته شد تا دو مفهوم را برسانند، یکی تصویری در توافق با آئین و رسوم است که حرکت جمعی و پرستایش هدیه‌برانی که‌ثروت شاهنشاهی ایران را به‌تخت جمشید می‌آورند نشان می‌دهد ولی معنی دیگر و مهم‌تر آن، این است که امیدها و نیازمندیهای شاهنشاهی را به خداوند نشان

دهند. یعنی به خداوند نشان دهند که، ازاین قبیل هدایا که پیشکش می‌کنیم به مقدار بیشتر برای سال آتی خواستار هستیم واین به صورت فهرستی تصویری از دام‌های اصیل و گرانبها، اسب‌هـای نجیب، شراب، ظروف سنگین و مجلل مفرغی و طلایی، حیوانات اهلی، پوست‌های نرم، بافتنی‌ها، گردونه ویك اریکه بود که خود نمونه‌یی آشکار از خوشبختی و ترقی روزافزون بود. حرکت جمعی به‌همان ترتیب هزاران سال‌درمراسم جشن نوروزی (حتی امروز هم که بزرگترین تعطیل‌سال است وهنگام آن آغاز انقلاب موسمی، شروع بهار، است یعنی موقعی که نیایش و استدعا بایـد به‌نحو موثری‌انجام‌شود) برگزارشده‌است. درزمان‌هخامنشیان نمایندگان مردم از سراسر کشور جمع می‌شدند و با امیدهایی که‌برای سال نو می‌داشتند، به‌سرور و شادی می‌پرداختند و اعتقاد و پیوستگی خود را به‌پادشاهشان (با لقب پدرکه واقعا اورا بدین عنـوان می‌خواندند) ابراز می‌داشتند، و درهمان زمان تعاون خداوندوپادشاه رابرای تداوم خوشبختی و روزافزونی مسئلت می‌کردند. معتقد بودند که تغییرات پیوسته و منظم موسم را نمی‌شود بدیهی پنداشت و هرتصوری در نتیجه‌ی تصادف یا سهل‌انگاری در انجام آئین بـرای کسب حمایت خداوند و پادشاه می‌تواند برای همه‌ی اجتماع مصیبت به‌بار آورد و حیات را به انجام آن مـراسم وابسته می‌دانستند و ایمان داشتند که در آن روز، همه‌ی امیدها به‌التجاء و دعای همگانی برای محصول آینده به خاصیت آن عبادت جمعی منوط می‌شود. شاید به‌احتمال برای انجام این مراسم مجلل و عظیم بود که تخت جمشید (= پرسپولیس) ساخته و مختص شد.
چون‌شکوهمندی وعظمت‌آن (= تخت‌جمشید) شایستگی توجه قدرت‌های آسمانی را داشت، زیرا یك جای‌مناسب برای دعا و التجا به معنای مستجاب شدن آن دعابه‌سود

همه‌ی شاهنشاهی می‌بود.»

بااین وصف می‌توان گفت که این مراسم روزسال، نوروز، در زمان هخامنشیان با جلال و جبروت و شکوهمندی هرچه‌تمامتر وبیگمان با آئین‌های‌مخصوص وسرودخوانی وجشن وسرور توام‌بوده است ومعتقدات دین زرتشت نیز به‌آن جنبه‌ی قدوسیت می‌بخشید. نکته‌ی مهم و مورد استنتاج آن است که بنا به گفته پرفسور پوپ ایرانیان معتقد بودند که تغییرات‌پیوسته و منظم موسم را نمی‌شود بدیهی پنداشت. همین‌اندیشه در دیگر اقوام آریایی و سامی نیز یافت می‌شد و بیم داشتند مبادا که طبیعت از خواب زمستانی بیدار نشود وگیاهان نرویند، درختان سبز نشوند و در نتیجه دام‌ها و خودشان از گرسنگی تلف شوند. در اینمورد باز هم سخن خواهد رفت.

باز در مورد اهمیت نوروز در ادوار کهن باید متذکر شد که در ادبیات پهلوی بنا به‌نوشته‌ی‌شادروان دکتر معین در برهان قاطع به‌نقل از قول دارمستتر Darmesteter آورده است: «زرتشت سه بار با هوو Hvov (هوو یا هوگوی Hvogvi زن زرتشت است. او دختر مزشوشتر، برادر جاماسب وزیر خردمند گشتاسب است) نزدیك شد و هر بار نطفه‌ای ازاوبر زمین افتاد. این سه نطفه تحت مراقبت ایزد آناهیتا Anahita در دریاچه‌ی کسوه Kasva (که‌آن را بارژه = هامون تطبیق کرده‌اند) نهاده شد. در آن‌جا کوهی است بنام کوه خدا که جایگاه گروهی‌ازپارسایان است. هرسال در نوروز و مهرگان این مردم دختران خود را برای آب‌تنی به دریاچه‌ی مزبور می‌فرستند، زیرا زرتشت به‌ایشان گفته است که از دختران ایشان اوشیدر Oshedar و اوشیدرماه Osheder Mah و سوشیانت Sosiyant (سوموران سه‌گانه زرتشت) بوجود خواهند آمد.» می‌بینیم که نوروز شأن و عزتی

فوق‌العاده داشته ودر آئین مزدیسنا شاید به عزت ایام قدر مسلمانان باشد. کما اینکه درباره‌ی قدر و شان نوروز، بیرونی‌نوشته است: «دانشمندان ایران می‌گویندکه در نوروز ساعتی یافت می‌شودکه درآن‌ساعت سپهر پیروز، ارواح را برای ایجاد خلقت به گردش در آورد.»

اکنون جای آن دارد که‌به موضوع روز سال و سنت‌های مربوط بدان در میان ملل باستانی بپردازم چون آغاز برخی از این آئین‌ها در تاریکی‌های تاریخ جای دارد و بررسی آن‌ها نکاتی را روشن می‌سازد.

یکی از رسوم بسیار کهن که در میان فنیقی‌ها و سپس یونانی‌ها و سراسر مهاجرنشین‌های یونانی در حوزه‌ی مدیترانه معمول بوده ، مراسم مربوط به آدونیس Adonis می‌باشد. همان آدونیس Adonis زیبایی که گنجینه‌ی ادبیات و هنر و نقاشی جهان را ازخودمشحون‌کرده است. آدونیس Adonis دراساطیر کلاسیک ، جوانی بسیار رعنا و زیبا بودکه آفرودیت (= ونوس آلهه‌ی زیبایی وعشق) به او عشق می‌ورزید. زندگانی آدونیس Adonis به اختصار و به گونه‌یی که آپولودوروس Appollodorus (متولدسال ۱۸۰ پیش از میلاد دانشمندیونانی است که نظریاتش درباره‌ی همر بسیار معروف و مهم‌است) روایت کرده چنین است : آفرودیت روزی سمیرنا Semirna دختر تئیاس Theias پادشاه سوریه را افسون‌کرده اورا به عشقی غیر طبیعی نسبت به پدر خود گرفتار می‌سازد و در عین حال تئیاس را نیز درباره‌ی هویت دختر فریب می‌دهد. در نتیجه‌ی عشق ورزیدن، سمیرنا Semirna ازپدرش باردارمی‌شود. تئیاس Theias زود از کاری که‌کرده باخبرشده، درصددقتل دخترش برمی‌آید واورا تعقیب می‌کند. ولی خدایان نسبت به سمیرنا Semirna رحم آورده اورا به صورت‌درختی

به‌همان نام سمیرنا (= Mgrrh یا مرمکی Morre makki در می‌آورند. پس از گذشتن ده ماه آن درخت شکافته شده‌وپسری ازآن‌بیرون آمدکه همان آدونیس Adonis زیبا باشد. آفرودیت چون زیبایی کودك را دید دل‌به‌او می‌بندد وسپس آدونیس Adonis را در صندوقی گذارده‌نگاهداری وپرورشش رابه‌پرسفونه Peresephones (پرسفونه در اساطیر یونان دختر «زاوش» و «دمتر» است که سپس همسر هادس Hades خدای عالم‌دوزخ می‌شود. هادس سپس به او اذن می‌دهدتا دوسوم سال رابا مادرش دمتر بگذراند. در ادبیات اورفیك Orphic اورا آلهه‌ی طبیعت‌دانسته‌اند.) می‌سپارد. پرسفونه‌نیز دل به آدونیس Adonis می‌بازد و وقتی آفرودیت اورا باز می‌طلبد، پرسفونه، آدونیس Adonis را پس نمی‌دهد. نفاقی ایجاد می‌شود تا آنکه زئوس Zeus خدای خدایان پادرمیان گذارده، مقرر می‌سازد، آدونیس Adonis یك سوم سال را با آفرودیت ویك سوم سال را با پرسفونه بگذراند ویك سوم باقیمانده را به‌نحودلخواه خود بسر برد. اووید Ovid (پوبلیوس اووید Publius Ovid شاعر معروف و توانای روم متولد ۴۳ پیش از میلاد و متوفی به‌سال ۱۶ میلادی، سراینده منظومه زیبا و معروف مسخ) نوشته است که آدونیس Adonis را درشکار گرازان ازپا درآوردند. ازاین‌رو دربسیاری ازنواحی اروپا، آدونیس Adonis علی‌رغم‌شخصیتش به‌عنوان روح نباتات، به صورت‌یك گراز تجسم داده می‌شود. و باز گفته می‌شودکه‌نمونه‌ی دیگر آدونیس Adonis همان هیپولیت Hiypolitus رعنا وپرهیزکار است‌که اسبان‌گردونه‌ی او راکشیده و می‌کشند و دیانا Diana که مهر او را در دل‌داشت، هیپولیت را احیاء کرده و به‌بیشه‌ی نمی Nemi درایتالیا می‌برد وپنهان می‌سازد و پرستاری اورا به‌دوشیزگان می‌سپارد. روایات گوناگون بسیار دیگر نیز درباره‌ی

آدونیس Adonis نقل شده است. نام آدونیس Adonis ریشه‌ی فنیقی دارد و به‌معنای «سرورمن» یا «خداوندگار من» است. مراسمی برای آدونیس Adonis در فنیقیه برپا می‌شد. مردم معتقد بودند که او هرسال به موطن خود باز می‌گردد و باز زخمی مهلك برمیدارد و آنوقت آب‌ها همه به‌رنگ خون در می‌آیند. به یادآدونیس Adonis در اعصار کهن درشهر بیبلوس Biblus و از قرن پنجم پیش از میلاد به بعد درنواحی مختلف یونان و مهاجرنشین‌های یونانی در حوزه‌ی مدیترانه جشن‌هائی برگزار می‌شد. موضوع اصلی این جشن‌ها مرگ و رستاخیز آدونیس Adonis وسوگواری بر او بوده است. سرانجام و آخر مراسم هیکلی از او می‌ساختند و باگل وگیاه می‌پوشانیدند وآن را به‌دریا و یا به چشمه‌ی آب روانی می‌انداختند.

اکثر محققان معتقدند که‌آدونیس Adonis یك روح نباتی است که مرگ و بازگشت او به زندگی معرف خواب طبیعت در زمستان و احیای آن در بهار است. آدونیس Adonis از درخت مرمکی به‌دنیا آمد ومردم روغن آن درخت را در جشن‌مربوط به‌روز سال که اول اعتدال ربیعی بودبکار می‌بردند وآفرودیت که درعین حال آلهه نباتات نیزهست بدو عشق می‌ورزید. یکی از مشخصات جشن‌های آدونیس Adonis که‌درآغاز بهار انجام می‌شد، آن بود که‌درظرف‌هایی گلدان‌مانند، بذرهای سبز می‌افشاندند و سبز می‌کردند. (این‌رسم هنوز هم بین مسیحیان قبرس معمول‌است.) مراقبت‌آن سبزه وآب پاشیدن بدان مخصوص دوشیزگان بود. این ظرف‌های سبزه را باغ‌های آدونیس Adonis می‌نامیدند. سپس مردم چند روز به سوگواری می‌نشستند وبعد این سبزه‌ها را به‌دریا یا چشمه‌ی آب روان می‌انداختند. غرض اصلی از این تشریفات‌تحریك باروری زمین و رشد نباتات بود و مقصود از به آب

انداختن سبزی‌ها و هیکل آدونیس Adonis تامین باران بود.

بابلی‌ها نیز داستانی مشابه اسطوره‌ی آدونیس Adonis فنیقی‌ها داشتند وآن افسانه تموز Tammuz وایشتار Ishtar بود. بطور خلاصه آن که ایشتار Ishtar آلهه‌ی عشق ، به‌تموز، خداوند خرمن یا برداشت محصول، دل میبازد و چون تموز Tammuz به‌عشق ایشتار Ishtar بی‌اعتنا میماند، ایشتار اورا هلاك کرده ودر زیرزمین به جهان مردگان می‌فرستد. لیکن بعد ایشتار ازکار خود پشیمان شده به گریه و زاری می‌نشیند وسپس در آغاز اعتدال ربیعی، یعنی اول بهار، به‌جهان مردگان در زیر زمین رفته تموز Tammuz را باز می‌آورد. مردم بابل هر سال مرگ تموز Tammuz را ماتم می‌گرفتند و آئین اندوهبار مفصلی نیز برگزار می‌کردند و سپس برای بازگشت او، دراول بهار، جشن‌می‌گرفتند وبه‌شادی می‌نشستند.

دو افسانه‌ی آدونیس، تموز و ایشتار، به‌افسانه‌ی Cybel و آتیس Attis مردم فریگیه (آسیای‌صغیر = ترکیه کنونی) که سپس در یونان شایع شد و از آنجا روایت شده است، شباهت بسیار دارد. خلاصه‌ی افسانه آن است که آتیس Attis جوانی بسیار زیبا و رعنا و معشوق سیبل Cybel آلهه‌ی زمین‌بود. سیبل Cybel به آتیس Attis عشق شدیدی می‌ورزید و از او قول گرفته بود که هرگز ازدواج نکند. لیکن آتیس Attis پیمان‌شکنی کرده و دختر آلهه‌ی‌رودخانه‌ی زانگاریوس Zangarius را به زنی گرفت. سیبل Cybel ازاین بدعهدی خشمگین می‌شود و ضربه‌یی به آتیس Attis وارد می‌آورد و اورا دیوانه می‌کند. سپس آتیس Attis در بیخبری به دریدن خود می ـ پردازد وچون به‌خود می‌آید قصد خودکشی می‌کند. سیبل Cybel به‌هراس افتاده و اورا به‌صورت یك

درخت صنوبر درمی‌آورد. از آن پس در آغاز بهارمردم مراسمی پنج‌روزه برگزار کرده صنوبری را کفن پوشانیده ، به‌کوچه و بازار می‌بردند و برای آتیس Attis گریه و زاری می‌کردند و سپس رقص‌هایی می‌نمودند وروز آخر را به شادی و استراحت می - گذرانیدند و این بمعنای رستاخیز بود. در رم قدیم نیز مراسم مربوط به‌رستاخیز آتیس Attis جشن هیلاریا Hilaria بود که موقع آن ۲۵ مارس بود و آن روز را آغاز اعتدال ربیعی می‌دانستند.

در توجه به‌این مراسم می‌بینیم که همه مربوط به احیای زمین پس ازخواب زمستانی و بارور ساختن آن وطلب آب (= باران) بوده است و همه در آغاز بهار انجام می‌شد. مراسمی همانند با زمینه‌ی داستانی‌نسبتا مشابه نیز در ایران برگزار می‌شد. و آن داستان‌مربوط به سیاوش است که در ماوراءالنهر به‌نحو جالبی‌صورت می‌گرفت. ابوبکر محمدبن‌جعفر نرشخی درتاریخ‌بخارای خود می‌نویسد: «... آن را دروازه غوریان خوانند. او (= سیاوش) را آنجا دفن کردند و مغان بخارا به این سبب آن‌جا را عزیز دارند. و هرسال مردی آن‌جا یکی خروس بکشد، پیش از برآمدن آفتاب روز نوروز و مردم بخارا را درکشتن سیاوش نوحه‌هاست. چنان که درهمه‌ی ولایت‌ها معروف است ومطربان آن را سرودی ساخته و می‌گویند و قوالان آن را گریستن مغان خوانند.» و باز در همان تاریخ بخارا آمده‌است: « واهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرود های عجیب است و مطربان آن سرودها کین سیاوش‌گویند و محمدبن‌جعفر گوید ازاین تاریخ سه هزار سال است.»

این ندبه و زاری بر مرگ سیاوش می‌بایستی از ادواری پیش از رواج دین زرتشتی در ایران معمول‌بوده باشد زیرا چنین سوك گرفتن خلاف دستورهای دینی زرتشتی بوده است. در اردویرافنامه چنین اندرز داده

می‌شود: «به اهل عالم بگوی تا در گیتی هستند شیون و مویه وگریستن برخلاف حکم دین نکنید. چه همان اندازه بدی وسختی به‌روان درگذشتگان می‌رسانید.» پس این آئین به باورهایی کهن‌تـر از عهد اردویراف مربوط می‌شود، دورانی‌که مردم برمرگ فجیع‌سیاوش جوان وزیبا که چون خونش روی زمین ریخت گیاهی‌از آن رست، ندبه وزاری می‌کردند.

به ساعت گیاهی از آن خون برست
جز ایزد که داند که‌آن چون برست
گیـارا دهم مـن کنـونت نشان
کـــه خوانی همی ، خون اسیاوشان

فردوسی در شاهنامه آورده است که درختی ازخاك و خون سیاوش روئید وآن محل پرستشگه‌سوگواران مرگ سیاوش بود.

زخاکی که خون سیاوش بخـورد
به ابر اندر آمد یکی سبز نرد
برآمـد درختـی از آن جـایگـاه
زخون سیاوخش فـرخنـده شاه،
نگاریده بر برگـها چهـر اوی ،
همی بوی مشك آید از مهر اوی!
به دی مه ، بسان بهاران بدی ،
پرستشگـه سوگواران بـدی

با این وصف می‌توان حدس زد که به احتمال ، آئین ده روزه‌ی آخر سال که به ارواح یا فروهرهای درگذشتگان تعلق داشت ، بـرای سوگ و مـاتم سیاوش برگزار می‌شد. با توجه به او و شعری که ازفردوسی نقل شد ، شباهتی‌بین‌گیاه «خون سیاوشان» ویادرخت «سبزنرد» باسبزه‌های باغ‌آدونیس Adunis و صنوبر آتیس Attis مشاهـده می‌شود .مهـرداد بهار در کتاب اساطیر ایران، به عقیده خود ، چنین

اظهار نظر کرده است. «بی‌گمان عزاداری‌های مرسوم در دین زرتشت . . . . و به یاد مردگان آئین‌ها بر پا می‌دارند ، مربوط به داستان سیاوش و درحدی وسیع‌تر ، مربوط به همان عزاداری - هایی است که برای خدای میرنده و در غرب آسیا برپا می‌داشتند. احتمال دارد که این عزاداری‌های سیاوش با آئین آریایی مربوط به‌سوگواری برای مردگان نیز تطبیق داده شده است و ازآن‌جای که فرود آمدن فروهرها بنا به‌فروردین‌یشت، ظاهرا درآغاز بهارانجام می‌یافته است، آئین‌سوگواری سیاوش نیزکه‌باآن‌ادغام شده نیز از اول تابستان به اول بهار افتاده است.»

نکته‌ی بسیار جالب از قراری که صادق هدایت در نوشته‌های پراکنده آورده، آن است که «درمراسم سوگواری نیز در کهکیلویه زن‌هایی هستند که تصنیف‌های خیلی قدیمی وبه آهنگ غمناکی‌به‌مناسبت مجلس عزا می‌خوانند و ندبه و مویه می‌کنند، واین‌عمل را سوسیوش یعنی مرگ سیاوش می‌نامند.»

همان‌طور که قبلا اشاره شد انگیزه نهانی همه‌ی این سنت‌ها و آئین‌های کهن، بارور ساختن زمین و تحریك رشدگیاهان وتضمین آب‌کافی (= باران‌بموقع) به‌اعتقاد جادوئی‌مربوط میشده‌ورسم‌ریختن خون‌برزمین هم به‌منظور تحریك زمین بوده است. دانشمند شهیر دکتر رادهاکریشنان در کتاب مذهب درشرق و غرب، ترجمه‌ی اینجانب،دراینمورد نوشته‌است: «دراجتماعات قدیمی و ابتدایی، در پایان هر سال طی مراسمی خدای قبیله را که حیوان یا انسانی بود قربانی می‌کردندو خون اورا برای تحریك زمین ورشد نباتات نثار می‌کردند وگوشت اورا برای آن‌که از کیفیات اختصاصی خدا برخوردار شوند می‌خوردند.»

اگر دیگر سنت‌های مربوط به نوروز را که در

ایران رایج بود، بررسی کنیم باز اثـری از کارهای جادویی را که از ادواری پس کهن به یادگار مانده برای احیاء زمین و تامین باران می‌یابیم. مثلاجشن آبریزان. کریستن‌سن در کتاب ایران درزمان ساسانیان می‌نویسد: «در روز اول (نوروز) مردم صبح زودبرخاسته به‌کنار نهرها وقنات‌ها می‌رفتند و شستشو می‌کردند و به‌یکدیگر آب می‌پاشیدند.» و همین‌نویسنده درباره‌ی منشاء این جشن نوشته است: «در جشن آبریزکان مردم آب‌پاشی می‌کردند و به‌وسیلـه‌ی این عمل کـه منشاء آن اعتقادی جادویی است مـی‌خواستند بـاران بیاید.» ابوریحان بیرونی مبداء این جشن را به تاریخ داستانی قبل از هخامنشیان مربوط نمی‌کند، بلکه آن را یکی از حوادث عهد ساسانیان می‌داند. حادثه‌ی‌عهد ساسانیان که ابوریحان به‌آن اشاره کرده است چنین است: «فرهنگ‌ـنویسان نوشته‌اند که «آذرخورا» نام آتشکده‌یی بود در زمان فیروز پادشاه ساسانی چند سال باران نیامد وفیروز خراج آن سال‌ها را بر مردم بخشید و درهای خزاین خود را بگشود و از آنچـه در آتشکده‌ها بود به‌مردم یاری کرد و چنان کرد که کسی از گرسنگی نمیرد. سپس به آتشکده‌یی که در فارس بود وآذرخورا نام داشت رفت وآن‌جا نماز خواند وخواستار باران شد وعبادت بسیارکرد. واز آن شهر که آذرخورا نام داشت بیرون آمد وروی به شهر «دارا» نهاد وچون به‌دهی به‌نام «کام‌فیروز» در فارس رسید باران شدیدی باریدن گرفت و آن را به‌فال نیک‌دانست و همان سال این‌ده را بساخت. در آن روز مردم‌ازشادی بر یکدیگر آب ریختند و این آئین‌در ایران بماندکه در همان روزهمان کار کردند و این روز را جشن‌گرفتند وآفریجکان یا آبریزکان نامیدند.»

نویسندگان مسلمان به اهمیت و شگون این سنت

نوروزی پی برده بودند و درباره‌ی آن چنین روایت کرده‌اند (به نقل از ربیع‌المنجمین) « ومعلی‌بن خنیس روایت کرده که صبح روز نوروز به خدمت شریف ابی‌عبدالله صلوات‌الله علیه سرفرازی یافتم. فرمودآیا شرف این روز را میدانی ؟ گفتم پدرومادرم‌فدای‌تو باد این‌قدر میدانم که‌عجم این‌روز راتعظیم می‌نمایدوبرخویش مبارك‌شمارند. آن جناب فرمود که شرف آن‌روز نه به همین است، بلکه به‌جهت امری است قدیمی. بلکه یکی از شرف‌های این روز، آن است که درزمان گذشته درحوالی واسط طاعونی ظاهر شده بعضی از مردم آن شهر ازآن مکان بیرون رفتند و جمعی درشهرماندند، مردند. سال دیگر خطاب الهی برایشان نازل شد که «موتوا» همه به‌یکبارگی نقد حیات را سپردند. «حیث قال عزوعلا الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم وهم‌الوف حذرالموت فقال لهم‌الله موتوا ثم احیاهم ان‌الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثر الناس لایشکرون.» و حیوانات که همراه ایشان بودند نیز از شر وقهرالهی به آتش فنا سوختند. جمعی اراده‌ی دفن آن‌ها کردندو از عهده‌ی دفن بیرون نیامدند. بنابر این دیواری بر گرد ایشان کشیدند. و مدتی بر این امر گذشت.روزی یکی ازانبیا که از خلفای موسی (بنا به روایت روضه‌ی کافی ودر تفسیر مجمع‌البلدان این نبی حزقیل بوده است) بود گذر برآن مقام افتاد. توده‌های استخوان‌دید واز حضرت واهب ارواح، احیای ایشان را مسئلت نمود. خطاب آمد که در فلان روز که روز نوروزبوده آب بر استخوان‌های پوسیده ریز و از روی تضرع دعا کن تا ازخانه به خانه قدرت خلعت حیات بر ایشان پوشانیم. آن نبی درآن روز که نوروز باشد به موجب وحی یزدان عمل کرد. همه زنده شدند وبه آن جهت‌آن را نوروز گفتند وپاشیدن آب، در نوروز سنت شد و

راز این عمل راغیر از ما که اهل بیتیم دیگری نمی‌داند.»

در همین خصوص قزوینی در کتاب «رسم‌الدنیا» نقل می‌کند: «روایت کرده‌اند از عبدالصمدبن‌علی که از جدش عبدالله‌بن عباس نقل می‌کند که به‌رسول‌اکرم(ص) شیرینی درکاسه‌یی سیمین دادند. پیغمبرپرسید: این چیست؟ جواب داد این شیرینی نوروز است. پیغمبر پرسید این نوروزچیست؟ جواب داد، این جشن عظیمی است نزد ایرانیان. فرمود: بلی باید باشد، این‌روزی است که خداوند خیل را دوباره زنده کرد. پرسید کدام خیل را یارسول‌الله ؟ پیغمبر جواب داد این «خیل»است که ازبیم مرگ از مساکن خود بیرون آمدند وخداوند بر ایشان فرمود بمیرید. و سپس در این روز ایشان را دوباره زنده کرد و ارواحشان را بایشان‌بازگردانید و به‌آسمان‌ها امر فرمود که روی آنان باران بباراند وبرای همین است که مردم این سنت آب‌پاشیدن را در این روزاختیار کرده‌اند. سپس رسول اکرم (قسمتی) از شیرینی تناول فرمود و بقیه‌ی محتوی کاسه را به دوستانش داد.»

دراینجا باید اشاره شود که روز اول فروردین بنا به‌متون پهلوی همان روزی است که اهریمن به زمین حمله کرد وباعث هلاك گیومر یا کیومرث شد . در زادسپرم (ترجمه مهرداد بهار در اساطیر ایران) دراین باره چنین آمده است: « اندرذین آن‌گونه پیداست که اهریمن به‌ماه فروردین روزهرمزد، به‌نیمروز (= ظهر) به‌مرز آسمان فراز آمد. آسمان در دیگر گوهری (= مغایرت سرشت) آن‌گونه بترسید که میش از (دیدن) گرگ لرزد. اهریمن تازان وسوزان بر او بر آمد. پس برآب آمدکه زیر زمین گمارده بودوتلخی و بدمزگی را براو فراز برد. (سپس) به‌میان زمین‌برآمد، مارگونه از سوراخی برآمد و به‌همه زمین شتافت تا

اندر ایستاد .» .

دربررسی‌ها اینطوراستنباط می‌شودکه آغازاعتدال ربیعی، شروع بهار، که طبیعت از خواب زمستانی‌بیدار می‌شود، در ادوار کهن، دورانی پرمیمنت انگاشته‌می‌شد وپیروان اعتقادات گوناگون روز بزرگ‌دینی خودرابدان روز منتقل می‌کردند، کما اینکه سرجیمز جورج فریزر Sir James George Freizer در اثر بزرگ خود «ترکه زرین» در باب ادیان شرقی اشاره می‌کند که مسیحیان آسیای صغیر تا قرن دوم میلادی تولد مسیح را درآغاز اعتدال ربیعی جشن می‌گرفتند.

در ادوار بعدازاسلام، علی‌رغم انتشار اسلام‌وتعصب شدیدروسای عرب وترك، ایرانیان بامجاهدت‌خستگی‌ناپذیر ، توانستند آداب و عادات خود را حفظ کنند. با وجود آن که برخی از متعصبان نیز رغبتی به حفظ آن سنن نداشتند وآن‌ها را رسم‌های مجوسی می‌خواندند. مثلا یکی‌ازآنان برگزاری مراسم نوروز را مذمت کرده و نوشته است : « به نوروز ، منکرات بازارها آن بودکه برخزنده دروغ گویند و عیب کالا پنهان دارند و ترازو سنگ وچوب گز راست ندارند و در کالا غش کنند وچنگ چغانه و صورت حیوانات فروشند برای کودکان در عید و شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نوروز ... از این چیزها بعضی حرام است و بعضی مکروه. اما صورت حیوان حرام است وآنچه برای سده ونوروز فروشند چون‌سپر وشمشیر چوبین و بوق سفالین در این نفس خودحرام نیست اما برای اظهار شعایر گبران حرام است که مخالف شرع است وهرچه برآن کنند نشاید، بلکه افراط کردن در آراستن بازار به‌شب نوروز و قطایف بسیار کردن و تکلفات نو کردن برای نوروز نشاید.چه نوروز و سده باید که مندرس شود و کس نام آن

نبرد .»

ایرانیان برای شناسانیدن اهمیت و شان نوروز و معمول داشتن آن در عالم اسلام روایاتی نقل‌کرده‌اند که ذکر پاره‌یی ازآن‌ها علاقمندی این ملت را به‌حفظ و حراست سنت‌ها وآداب باستانی وملی‌میرساند . در ربیع‌المنجمین (شرح سی فصل خواجه نصیرالدین طوسی) آمده است : «...بعدازبیان‌این جمله بر سر قول حضرت صادق (ع) رویم. پس فرمود که دراین‌روز (نوروز) آفتاب عالمتاب بر ذرات کاینات جلوه‌ی طلوع نماید وبه‌فرمان الهی وفیض نامتناهی جناب پادشاهی قامت شاهدان صحاری و بساتین رابه اصناف حلل و حلی من‌سندوس واستبرق آراید و دراین روز ازاهیر وگل‌ها وگیاه‌ها آغاز روئیدن کند و بادهای لواقح که اشجار را بارور می‌سازد دراین روز آفریده شد.و در این روز کشتی نوح برجودی قرارگرفت ودر این روز جبرئیل امین به رحمه‌العالمین نازل شد و دراین روز امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه به‌فرموده‌ی سیدالمرسلین پای بر دوش مقدس آن سرور گذاشته، خانه‌ی کعبه را ازبت‌ها پاك‌ساخت ودراین روزحضرت خلیل‌الرحمن بت‌ها را شکسته. و دراین روز عثمان‌بن عفان‌به‌قتل رسیده وشاه ولایت‌پناه برسریر خلافت‌ظاهری نشسته ودراین روز خوارج نهروان را از برق‌تیغ خرمن حیات سوخته و به‌آتش دوزخ فرستاده . واین روز ماست وعجم آن‌را عزت می‌دارند وشما فرو گذاشته‌اید: واین روایت از کتاب مهذب که از تصنیفات ابن‌مهذب است نقل کرده‌اند: و باز از همان ماخذ ربیع‌المنجمین نقل کنم: «وسید نبیل علی‌بن‌عبدالحمید نسابه‌نخعی قدس سره در شرح مصباح صغیر از معلی‌بن خنیس روایت کرده که اواز ابی‌عبدالله جعفربن محمدالصادق سلام‌الله علیها روایت نموده که روز نوروز، روزی است به‌غایت

شریف ودراین‌روز درموضع غدیرخم، رسول‌آخرالزمان صلی‌الله علیه وآله، امیـرالمومنین علـی‌بن ابیطالب صلوات‌الله علیه را به خلافت نصب کرد. و ابن‌فهد رحمة‌الله تعالی که از مجتهدین شیعه‌ی امامیه است گفت که بیعت روز غدیر درسال دهم هجرت واقع‌شد.»

تقی‌زاده در مورد تطابق خلافت علی علیه‌السلام با نوروز در کتاب گاه‌شماری در ایران باستان پس از تحقیق کافی و وافی نوشته است: «... در صورتی که قتل عثمان را بنا به روایتی ایام التشرین از ذی‌الحجه سنه‌ی ۳۵ هجری بدانیم و خلافت علی علیه‌السلام را روز وقوع همان واقعه فرض کنیم روایت مطابقت‌نوروز باجلوس‌آن حضرت به‌مسندخلافت ماخذی پیدامی‌کند.»

شاعران ایرانی روز خلافت ظاهری امیرالمومنین علی علیه‌السلام رابانوروز مطابق‌دانسته‌اند. مثلاهاتف اصفهانی در قصیده‌ی نوروزیه‌ی خود چنین سروده است:

سحر از کوه خاور، تیغ اسکندر چو شد پیدا
عیان رشحه‌ی خون ، از شکاف جوشن دارا
نسیم صبح عنبر بیز شد بـر توده‌ی غبرا ،
زمین سبز، نسرین خیز شد، چون گنبد خضرا
زفیض ابر آزاری ، زمیـن مـرده شد زنـده ،
زلطف باد نوروزی ، جهان پیر شـد بـرنـا
پریشان ، طره‌ی شمشاد و افشان، گیسوی سنبل،
نه از نامحرمان شرم و ، نه از بیگانگان پـروا
میان سبزه غلطد با صبا ، نسرین بـی تمکین ،
عیان بالالـه ، جام مـی زنـد رعنای نـا رعنا
همایون روز نوروز است امروز و ، به فیروزی،
بـه اورنگ خـلافت کـرده شاه لافتـی مـاوا
شهنشاه غضنفر فـر ، پلنگ آویـز اژدر در ،
امیـرالمومنین حیـدر ، علـی عالـی اعلا .

ولـی حضرت عـزت ، قسیم دوزخ و جنت ،
قوام مـذهب و ملت ، نظـام دیـن والـدنیـا
الخ

و طرب اصفهانی، والد استاد جلال‌الدین همایی ، همین موضوع را به صورت زیبایی در قصیده‌یی شیوا نقل کرده است:

بـا طالع مظفر و بـا اختـر ظفـر ،
نوروز مـه کشیـد بـرون رخت از صفر ،
نوروز چونکه رخت برون از صفر کشید ،
ماه دو هفته‌ی من وارد شـد از سفـر
چون ماه روی من ، زسَفر بی خطر رسید ،
نوروز را فـزود همـی حشمت و خطـر ،
چون آمد از سفر مه من، بی خطر زشوق
بـرجستم و دویـدم و بگـرفتمش به بر
يك‌جا به‌رسم عید و ، دگر ره ، زروی مهر
هی بوسه‌اش زدم ، به لب لعل چون شکر
بوئیدمش دو سنبل و بوسیدمش دو چشم
هی ارمغان گـرفتم ، بادام و مشك تـر
تنگش به بر گرفتم ، چون جان نـازنین
نی! نی! خطا سرودم ، از جان عـزیـزتـر
جان دررهش فشاندم وبنشستمش به‌پیش
سر در پیش فکندم و ، بنشاندمش به‌سر
از بعد ساعتی کـه نشست و قرار یافت ،
از رنج راه جستم و پـرسیـدمش خبـر
هی گفت ، و هی‌گرفت دل زار من ملال
هی گفت ، و هی فشاند دو چشمان من گهر
گفتم چه شد که هیچ نبگرفتیم سـراغ ؟
گفتم چـه شدکـه هیچ نپرسیدیم اثر ؟
این است شرط دوستی ای ماه دل‌پذیر؟
این است رسم دلبری ای شوخ سیم بر ؟

گفتا : خموش باش و حکایت مکن زهجر
طی شد فراق و نخل وصال آیدت به بر
امروز باده نوش که یار آمدت به بزم ،
امروز می بیار ، که غم آمدت به سر
امروز مر تراست دو عید، ای عجب قرین ،
عید وصال و دیگر، نوروز نامور
در حیرتم ، کزین‌دو ، کدام است دلپذیر ؟
در حیرتم ، کزین دو ،کدام‌است خوبتر؟
زین هر دو عید ، عیدی خوش‌تر بود مرا
کز این دو هست حرمت آن عید ، بیشتر
عید ظهور سلطنت ظاهر علی است ،
کز فر او ببالد هم تاج و هم کمر
امروز ، روز خسروی خسروی بود
کش خسروان به چاکری استند مفتخر
روزی چنین نشست بر اورنگ سلطنت
سلطان دین علی ولی ، حی دادگر
از مدح او طرب چو زند دم به راستی ،
گویی کند به دیده‌ی بدخواه نیشتر
یارب که دشمنان گم‌باد نامشان .
یارب که دوستانش گردند ، بیشتر .

با این تمهیدات بود که ایرانیان توانستند آداب ملی را حفظ کنند ودر دوران بعد از اسلام به مرور جشن‌های ایرانی رونقی یافتند و شاعران و سخنوران درباره‌ی آن‌ها قصایدی سرودند. این اشعار و قصاید را همان‌طور که ابوریحان بیرونی نقل کرده است نویسندگانی مانند حمزةبن حسن اصفهانی دراشعار السائره فی‌النیروز و المهرجان ، گردآوری کردند.

مهدی قاسمی

از ترفندها(حیله‌ها)ی استعمار

تاریخ «استعمار» خاصه در عصر تهاجم‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی غرب، پر است از نمونه‌های گونه‌گون «حیله» و «ترفند»؛ با تاکیدبراین نظر که در آغاز این عصر قدرت‌های سلطه‌جو، اگربا مقاومت‌مجدانه ملتی روبرو میشدند، هیچ درنگی روا نمیداشتندکه از طریق تجاوز علن و سرکوب نظامی‌آن ملت وگاه بنام یك «حق‌مسلم»! سرزمین مورد نظر را بزیر سیطره وحکومت آشکار خود در آورند ورسما آن سرزمین‌را «مستملکه» و «مستعمره» خوداعلام دارند و حتی در مراجع بین‌المللی زمان نیز که‌غالبا دست‌نشاندگان بی‌چون وچرای این قدرتها محسوب میشدند، سند حاکمیت ظالمانه خود را تثبیت کنند. تاریخ قرون اخیر آسیا و افریقا و امریکای لاتین مملو ازنمونه‌های مختلف اینگونه تجاوزهای آشکار وشاهد‌های یغمای گسترده ثروت‌های ملل این قاره‌ها است وطبعا گواه تلاشهای همه‌جانبه‌ای بقصد صیانت ازاین تاراج‌گری و حفظ خاموشی و خفتگی‌مردم کشورهای

«مستعمره» بشیوه‌های بس رذیلانه‌وازجمله کوشش بخاطر دوام‌فقر وجهل‌وبویژه پرورش عناصری‌ازمیان‌همان‌مردم است که‌یکپارچه تمامی توش وتوان‌خودرا براه‌حراست قدرت و ماندگاری «ارباب» و «صاحب» میگرفتند. مقصود از این «نوشته» شرح زوایای تاریخ استعمار نیست بلکه توجه به‌این نکته است که در مسیرزمان، طراحان استعمار، با شناخت بنیاد آگاهی‌های جبری و روزافزون ملل کشورهای مستعمره و سست شدن امکانهای تجاوزعلن وتهاجمهای آشکار نظامی دریافتند که‌بخاطر حفظ سیادت‌خود ناگزیر ازکاربرد شیوه‌های مکارانه‌وایجادشرایطی‌هستند که‌محتوای‌منظورآنان‌راحتی درپرهیزاز بهره‌گیری عنوان‌هائی نظیر «مستعمره» و «مستملکه» برآورد تااگر لازم آمد از دری بیرون‌روند، دست‌کم دریچه‌ای برای بازگشت روبروی خود داشته باشند و در فرجام «بنیاد سلطه» را محفوظ دارند. باین ترتیب قدرتهای استعماری با برخورداری از گروها گروه طراحان زبردست خویش هرچه زمان جلوتر رفت کوشیدند تا به‌این شیوه‌های مکارانه توش وتوان‌بیشتر ببخشند تا جاییکه امروز، که به پایان عصر استعمار مشتهر است، ملاحظه می‌شود، «ترفند» های استعماری بنحوی وسیع جایگزین «حضور آشکار» و لشگرکشی‌ـ های نظامی بقصد دریافت مستعمره و مستملکه شده است واجمالا تصویر تلاشهای استعماری در بستر استعمار نو از افزایش حیله و «سیاست‌ها و شیوه‌ـ های» استعماری روایت‌میکند.

بگفته‌ای یکی از آشکارترین «ترفند»های استعماری را در همین‌کلمه «استعمار» و تزویر بارزی که در ساخت این واژه بکار رفته است می‌توان شناخت که چگونه در سده‌های اخیر نفوذدرتاروپود حیات سیاسی،

اقتصادی و فرهنگی ملتی را درپوشش کلمه‌ای ازمشتقات
واژه «عمران» وبمعنای «طلب‌آبادانی» پنهان داشتند و
تسخیر شریانهای زندگی وتاراج ثروت وهستی قومی
رابنام «حمایت» و «یاری» در راه‌احیاءوآبادانی‌سرزمین
آن قوم جلوه دادند. بدیهی است این‌یکی از «حیله»های
نخستین قدرتهای سلطه‌جو بود که‌بروزگار ما و درقبال
آگاهی روزافزون ملتها، نظایر آن چندان کارگرنمیافتد
و لذا باید طرحهای پیچیده‌تر و فریبنده‌تری را بکار
گرفت ، دراین حال نکته گفتنی این است که درجمع
دسیسه‌ها وترفندهای استعماری یك شیوه خاص (البته
به‌صورتهای گونه‌گون و باصطلاح منطبق با اقتضاهای
روز) همچنان بعنوان موثرترین وثمربخش‌ترین روشها
و سیاستهای استعماری باقیمانده است و بدیگرسخن
طراحان استعماری، یك (شیوه» را هنوز هم بارورترین
«شیوه‌ها» میدانند وآن اصل دیرپای «تفرقه‌بیانداز و
حکومت‌کن» است.

قدرتهای تجاوزگر بویژه در این عصر آگاهی و
مقاومت سرسختانه ملتها در مقابل تهاجمهای‌استعماری
هرکدام بنا برطبیعت طلب وموقع سیاسی وباصطلاح
ایدئولوژیك! خود معتقدند که عامل «تفرقه» و یا
«شکستن وحدت ملتها» بی هیچ تالی قابل جانشینی،
می‌تواند پاسخگوی تمنیات توسعه‌طلبانه آنها باشد .
بخوبی میدانند: در این روزگار دیگر محملی نمیتوان
یافت‌که‌بموجب آن «ملتی» رارسما درمقام «تحت‌الحمایه»
ویا «مستعمره» و«مستملکه‌خارجی» قرار داد ولذامی‌باید
بنحوی سوای (انحاء) و «قالبهای» کهنه و «رسوا»،
محتوای مطامع استعماری خود را حفظ کرد وتنها راه
همان ایجاد دودستگی وچنددستگی در خانواده واحد
هریك ازملتهای مورد نظر است واماکاربرداین «شیوه»
نیز می‌باید با «الگو» های تازه صورت بپذیرد ـ در

جهان امروز، گرچه هنوز اختلافات مذهبی و نژادی زمینه‌قابل استفاده‌ای در برانگیختن چند دستگی هاو خصومت‌های ریشه‌ای در خانواده واحد هر ملت‌محسوب میشود ولی در گذرگاه آگاهی ملتها احساس میشود که رفته رفته از حساسیت این روش کاسته شده‌است، پس می‌باید در اندیشه شیوه‌های نو و نوتر وبخصوص در جسجوی «اشکال دنیاپسند» و احیانا «روشنفکرانه!» بود،اینجاست وقتی‌به‌ژرفای‌سیل باصطلاح ایدئولوژی‌- های وارداتی بسوی جهان سوم که درکانون توجه قدرتهای استعماری جای دارند، نگاه میکنیم، بی‌فاصله آگاه میشویم‌که در پشت هر یك از این « ساخته‌های باصطلاح مرامی و ایدئولوژیك وارداتی» در عین حال همان اندیشه «تفرقه‌بینداز و حکومت‌کن» نیز قرار گرفته است.

پیدااست‌که تنها ماموریت «ایسم‌ها وایدئولوژیهای وارداتی» دراین مقصود خلاصه نمیشود. مقاصددیگری نیز درمعرکه جنگ «ایدئولوژیها» می‌توان شناخت که تحلیل آنها از حوصله این مطلب خارج است وناگزیر تنهابااین وجه‌ازماموریت «ساخته‌های جدیدایدئولوژیك» می‌پردازیم که بویژه تحقق اساسی‌ترین هدف‌تهاجم - های استعماری را در جهان سوم بعهده دارند.

با این وصف روشن میشود که قصد نخستین حاملان «الگوهای‌فکری وایدئولوژیك» استعمارنودروهله اول گسستن صف‌متحد مردمی است‌که به‌برکت آگاهی و با اعتقاد بر اصالت «فرهنگی» خویش راه «برآمدن» و «برخاستن» و «دریافتن مصلحت و خوشبختی وطبعا استقلال وحفظ و تعالی موجودیت» خود را بازشناخته و به‌اعجاز وحدت وهمبستگی فراسوی همه تضادهای محتمل و ممکن درجامعه خویش راه جسته‌اند.

بدیهی‌است، طراحان تهاجمات‌استعماری‌درنقشه‌ها

و «تدبیر»های خود نخست کوشیده‌اند تااز عمق کانون‌های دلبستگی و «حال وهوای» اعتقاد و ایمان استوار هر ملت سر درآورند، زیرا دانسته‌اند اگر (نهادهای ایمانی و عقیدتی جامعه مورد نظر و پیوندهائی راکه از این باب درهستی آن جامعه جوش خورده و بعنوان «عنصری» از موجودیت آن جلوه کرده است) ازعرصه‌ی محاسبه بیرون گذارند، راه هر دستاویزی را کور خواهند کرد ـ ولذا کوشش کرده‌اند تا مشی‌خودرا در پوسته آن نهادهای ایمانی و عقیدتی با فریب و ریا جای دهندتا بقول معروف، معجون‌پرورده‌شان با ذائقه گیرنده تاحدامکان سازگار باشد، مطلب بقدر کفایت روشن است وفهمش چندان دشوار نیست ولی‌شایسته است از باب تکرار و یادآوری دانسته‌ها ودست‌کم بخاطر آنکه «نظریه‌پردازان» این‌چنانی و بازرگانان اینگونه باصطلاح «ایدئولوژیها» گمان نبرند که در جامعه‌ای ناآگاه و درمیان مردمی بی‌خبر از چند وچون این ماجراها سربرداشته‌اند، اگرچه مختصر، بپاره‌ای ازاحکام‌مارکسیستی درباره «دین» و «دیانت» اشارتی داشته باشیم.

دین و مارکسیسم

مارکس به‌سال ۱۸٤٤ در رساله‌ای تحت عنوان «نقد فلسفه حقوق هگل» نوشت :

«آدمی خالق دین است نه‌دین خالق او ـ دین آگاهی به‌خود و احساس به‌خود برای انسانی‌است که هنوز برخود چیره نشده یا دوباره خود را از دست داده است ... در نتیجه، مبارزه برضد دین به منزله پیکار برضد جهانی است که دین جوهر روحانی آن است ...

دین بمثابه آه یك موجود مستاصل، قلب یك

جهان سنگدل و نیز روح یك‌هستی بی‌روح است، **دین افیون مردم است** ... امحاء دین (دینی که بمنزله خوشبختی وهمی مردم است) - اقتضای خوشبختی آنها بشمار می‌آید، توقع اینکه مردم از توهمات مربوط به شرائط خود چشم‌پوشی کنند همانند توقع اینست که مردم از شرائطی که نیاز به توهمات دارند چشم بپوشند. پس‌انتقاد دینی بالقوه به انتقاد از دریای اشکهائی که دین هاله آنها است منتهی میشود ... انتقاد دینی انسان را از اشتباه بیرون میکشد تا به‌عنوان انسانی عمل کند و بیندیشد که به‌اشتباه خود پی برده وحاکم بر خرد خویش گشته است تا واقعیت خود را بیافریند وگرد خورشید واقعی «خود» یعنی گرد خویشتن برگردش درآید...»

در رساله‌ای تحت عنوان «وضع حزب کارگر در قبال دین» که یکی از معروفترین و مهمترین آثار ادبیات مارکسیستی و بعنوان یك رساله تعلیماتی و مشخص مبارزات تاکتیکی کمونیستها محسوب‌میشود - میخوانیم:

« . . . مکتب مارکس مکتب مادی‌گرائی (ماتریالیسم) است از این لحاظ بهمان اندازه مادی گرائی (آنسیکلوپدیست‌ها) یامادی‌گرائی«فویرباخ» با دین عناد دارد ... لیکن مادی‌گرائی جدلی (ماتریالیسم دیالك‌تیك) نسبت به کاربرد فلسفه بر زمینه‌های تاریخ و علوم اجتماعی از انسیکلو-پدیست‌ها یا فویرباخ بسیار دورتر می‌رود ... «**باید دین را براندازیم**» این الفبای هر نوع‌مادی-گرائی و لذا الفبای مارکس است ... اما مکتب مارکس بازهم دورتر میرود - باید دانست‌چگونه با دین مبارزه کرد وبرای این‌کار باید منابع ایمان و دین توده‌ها را با مفاهیم مادی‌گرا (ماتریالیسم)

توضیح داد. مبارزه برضد دین را نباید به‌خطابه‌های مرامی انتزاعی محدودکرد باید این مبارزه‌را با اقدامات ملموس جنبش طبقاتی درجهت نابود کردن ریشه‌های اجتماعی دین پیوند داد » .

لنین در اثری که بسال ۱۹۲۲ تحت عنوان (کارل مارکس وآئین او) منتشر کرد بصورت یك (انتقاد از خود تند وخشونت‌آلود) ضعف مبارزه مارکسیست‌ها را برضد دین خاطرنشان ساخت وآنها را در این‌رهگذر باهمال وتنبلی متهم نمود. بپاره‌ای از عبارات او براین زمینه توجه می‌کنیم :

«... انگلس مدتها پیش به رهبران طبقه‌پرولتر معاصر توصیه کرده بود که ادبیات خدا ناگرای پایان قرن هیجدهم را ترجمه کنند تا آنرا درمقیاس انبوه پخش نمایند ما باکمال شرمندگی هنوز چنین کاری‌را نکرده‌ایم (واین‌یکی ازدلایل‌متعددی است) که نشان میدهد دریك عصر انقلابی فتح قدرت بسیار آسانتر از استفاده درست از آنست».

و در جای دیگر اضافه میکند :

« . . . نوشته‌های پرشور ـ پرحرارت ـ هوشمندانه ومعنوی‌خداناگرایان قدیمی‌قرن‌هیجدهم که آشکارا به روحانیت حاکم آن زمان حمله می‌کردند اغلب هزاران بار بهتر از تکرار ملال‌انگیز و خشك مکتب مارکس قادر است مردم را ازچرت دینی‌اشان درآورد ـ تمام آثار مارکس و انگلس‌که کوچکترین اهمیتی داشته است به زبان ما ترجمه شده است، بیم آنکه خداناگرائی قدیمی ومادیگرائی قدیمی (ماتریالیسم) از اصلاحاتی که مارکس و انگلس برآنها واردآوردند محروم‌بمانند ـ بی‌اساس است ...

مهم‌اینست ـ جائیکه‌این‌موضوع راکمونیست‌های ماکه خود را مارکسیست میدانند (ولی در

واقع اهمیت مکتب مارکس را تباه میکنند) اغلب از یاد می‌برند ... **مهم اینست که بتوان توده‌هائی راکه هنوز کاملا بی‌فرهنگند - با منشی آگاهانه نسبت به‌مسائل دینی وانتقاد روشن‌بینانه‌ای از ادیان جلب کرد ...»**

آنچه نقل شد فقط نمونه‌ها و اشاراتی بود از (ادبیات ضد دینی) مارکسیست‌ها، پیداست که به‌اعتقاد آنان «دین» درمقام یك عامل بازدارنده انقلاب - یك نیروی ارتجاعی و تباه‌ساز (جنگ طبقاتی) وطبعا یك مخدر جلوه میکند ...

آنها به حاکمیت رسیدن «پرولتاریا» را نتیجه قیام بی‌امان پرولترها و امحاء بی‌چند وچون و فارغ از رحمت وشفقت «طبقات استثمارگر!» میدانند و در این‌رهگذر «دین را که مبلغ و راهگشای عطوفت ومهر و صفا وصلح اجتماعی است» مخدر وزیان‌بخش تبلیغ میکنند - در همان چند موردی که بازگو شد خصومت جنبش مارکسیستی با دین (خصومتی که بهیچ روی راه وجای آشتی باقی نمی‌گذارد) بر ملا میشود - مطالعه در آثار مارکسیست‌ها بنحو روشن میرساند که بخش مهمی از آنها وقف‌تعلیمات تاکتیکی درمبارزه بادین شده‌است... رهبران و خاصه تئوریسین‌های مارکسیست به‌کادرهای مبارزو جنگنده خود یادآوری میکنند که « **دین بیغیرتی- حقارت - خواری - فرمان‌برداری و فروتنی و خلاصه تمامی صفات رذیله راوعظ میکند»** !! و لذابا خوی‌انقلابی و جنبش انقلابی منافات دارد - مارکس میگفت «**انسان هرچه بیشتر خود را به‌خدا سپارد به‌همان اندازه کمتر به‌خود تعلق دارد.»**

قطعا خوانندگان دریافته‌اند که :

آنچه بصورت پراکنده و دست‌چین از گفته‌ها و نوشته‌های رهبران مارکسیست نقل شد بیشتر جنبه

«آموزش انقلابی» و تعلیمات تاکتیکی داشت ـ باید دانست که اصولا مبنای فکری وفلسفی مارکسیست‌ها اعتقاد مطلق‌به «ماده‌گرائی ـ ماتریالیسم» است . . . مارکسیست‌ها معتقدند که (یك مارکسیست) الزاماباید به‌فلسفه مادی‌گرویده‌باشد وبلفظ‌دیگر «یك‌مارکسیست یك ماتریالیست است».

میدانیم از دیدگاه مارکسیسم در مسیر طولانی اندیشه فلسفی: بنحو اصولی بیش از (دو طریقه) ـ (دو جهان‌بینی) ومآلا (دو فلسفه) رخ نکرده است...

طریقه وجهان‌بینی وفلسفه متکی باصالت ماده و طریقه وجهان‌بینی و فلسفه معتقد باصالت روح. در شیوه فکری نخستین پیدا است‌که محلی و محملی برای پذیرش یك قدرت کامله،یك خالق همه‌هستیها وباعتبار فلاسفه اسلامی یك (واجب‌الوجود) نمی‌توان یافت ... و مارکس و پیروان او و اجمالا همه مارکسیست‌ها از این دسته‌اند.

مارکس در معروفترین اثر خود «کاپیتال» درانتقاد از فلسفه هگل می‌نویسد:

> « ... از نظر هگل فرایند اندیشه که وی‌حتی تحت عنوان «پندار» به‌آن موجودیتی مستقل می‌دهد ، ـ خالق و آفریدگار واقعیت است ... از **نظر من، برعکس پندار چیزی جزانتقال وبرگردان جهان مادی در مغز بشر نیست ...»**

همین سخن‌بنحو بارز وروشن‌موضع فلسفی‌مارکس وپیوستگی اورا به فلسفه «مادی‌گرائی» (ماتریالیسم) نشان می‌دهد .

البته بحث ما یك بحث فلسفی و ورود در چند و چـون «حکمت» و شقـوق متنوع آن نیست بلکـه صرفـا متوجه ایـن مقصود است که پایگاههـای فکری مارکسیسم و تعلق مطلق آنرا به مکتب مادی (که

طبعا نمیتواند با اعتقاد به «خالق هستیها = خداوند» آشتی داشته باشد) برملا سازیم و بدیهی است این امر مشکلی نیست وقتی با نظریات صریح مارکس وپیگیران مرامی او روبرو هستیم و از آنها می‌شنویم که «**امحاء دین (دین که بمنزله نیك‌بختی فریبنده مردم است) - یکی ازشرایط نیك‌بختی واقعی آنها بشمار میرود ...**»

باعتقاد مارکس و مارکسیست‌ها و بطور کلی وابستگان مکتب مادی «... یگانه حقیقت فلسفی اینست که شعور و اندیشه ما هرچند هم‌که بلندپایه به نظرآید صرفا محصول یك‌عضو مادی وجسمی یعنی‌مغز است... ماده، محصول اندیشه نیست بلکه اندیشه خود صرفا محصول عالی ماده است ...»

بنا بر این ازهر روزنی‌که با چهره مارکسیسم‌روبرو میشویم واز هر دیدگاهی که بپایگاههای فکری آن نظر می‌افکنیم - به اصلی دست می‌یابیم که میتوان آن را تحت عنوان: «**آشتی‌ناپذیری دین ومارکسیسم**» خواند واجمالا به‌این شعار لایتغیر مارکسیست‌ها که میگویند:

«**دین در شعور انسان موجد ابهام میشود و بافلج ساختن فعالیت خلاق و ابتکارش - او را به‌علم فاعلیت می‌کشاند ...**»

حال در مقابل داوریهای این چنانی مارکسیسم و کمونیسم درباره دین از یکسو می‌توان به موضع «فرهنگ» و اصولا «حیات جامعه ایرانی» (که از دیرباز جامعه‌ای «روحانی و دینی» و در عصر اسلامی عمده‌ترین قدرت و وسیله غنا و توسعه «فرهنگ اسلامی» بوده است) در برابر مارکسیسم و کمونیسم و از سوی دیگر به بنیاد نیرنگهای تازه استعماری در جهت گویا آشتی «دیانت» و «مارکسیسم» آگاهی یافت. با توجه به نکته‌ی اخیر سزوار است که مبارزان صدیق ضد استعمار و سالکان طریق «پیکار

های استقلال‌جویانه و ملی» با بنیاد این نیرنگ جدید استعماری آشنا شوند و بدانند که عقب‌گرد متولیان «تفتیش عقاید ضد دینی» روی به‌چه مقصودی دارد!

زیرا در هر نبردی آگاهی از دست و دسیسه‌دشمن خود شرط و رمز موفقیت است، مبارزان ضد استعمار باید ازریشه این «بازی» سردرآورند که چه شد، آنها که بابانگ بلند اعلام میداشتند و هنوز هم درسازمانها وحوزه‌های تعلیماتی خود میگویند: «... **باید پوچی اعتقادات دینی را که در گذشته‌ها از انقیاد انسانها در برابر تعدیات اجتماعی زاده شده است ...**» برملا کرد، ناگهان نه تنها به اندیشه (ترك مخاصمه!!) بلکه براه همزبانی و همبستگی! بامردم با ایمان افتاده‌اند ؟

یك جستجوگر واقعی در همان پله نخستین تحقیق درمییابدکه «خدعه»ای درکار است و لذا سعی میکند بژرفای موضوع راه پیدا کند و کشف نماید که چه مقصودی مایه چنین آشتی!! و کوشش در راه تلفیق این دو پدیده کاملا متضاد شده است!

مارکسیست‌ها چه آنروز که‌درعرصه مبارزه مرامی قرار داشتند و بسوی باصطلاح «حکومت پرولترها» میراندند و چه آنزمان که بکنگره‌های حاکمیت و قدرت گام نهادند... واردوگاه موسوم به «سوسیالیسم» را بنا کردند ... به‌مبارزه آشتی‌ناپذیر خود بر ضد دین ادامه دادند وحتی موقعی که دریافتند آتش این «ستیز» اندکی بسردی گرائیده است خود را مذمت کردند و باهمال و تنبلی متهم ساختند ... ولی درهر حال و بهیچ‌روی نتوانستند «دین را از جامعه طرد کنند» ـ موفق‌نشدند توده‌های عظیم ملتها و حتی ملل تحت سلطه خودرا از این‌دلبستگی‌روحانی جداسازند... آنهابه «انکیزسیون ضد دین» تاتوانستند نیرو بخشیدند ولی دین محکم و استوار در قلب انسانها باقی ماند.

«تربیت ضد دینی» را وسیله احیاء رزمندگی **«طبقات مظلوم و استثمار شونده خواندند»** ولی دین پابرجا ماند و اعتقادات دینی از جلا وجلوه باز نیفتاد.. احزاب مارکسیستی این پیکار ضد دینی را تا آنجادنبال کردند که اگر عضوی ازآنها برحسب «عادت» وبینش شخصی وگاه‌ازروی «سهو»، لفظی‌دال‌بر «تکیه به‌خدا» به‌زبان می‌آورد اورا فردی غیر مطمئن و صاحب «تمایلات خرده‌بورژوازی و بورژوازی» ـ لقب‌میدادند ـ ولی‌این شیوه هیچگاه نتوانست برپیوندهای «دین» وپایگاههای اصولی «احساس‌خداشناسی» توده‌هاخللی واردسازد... **واما اگر این حربه کندشد واز حیز انتفاع بازافتاد ـ هدف اصلی یعنی انقیاد ملتها و سلطه‌جوئی برای «استعمار جدید» همچنان باقی ماند ...**

این بود که جناحی ماموریت یافت تا تاکتیك خودرا با چرخشی صدو هشتاد درجه تغییر دهد (لازم به یادآوری است که دراین جناح، شواهد بسیاری از هم‌آوائی وهم‌آهنگی استعمار سرخ و سیاه به چشم میخورد که طبعا نباید از قلمرو هوشیاری رزمندگان‌راه آزادی و استقلال در سراسر جهان و خاصه جهان سوم، پنهان بماند) ...

اجمالا این جناح راه آشتی پیش گرفت ـ غافل که آنهمه سند و مدرك و شاهد آشکار و بین ازاشکال گوناگون ستیزبا (احساسات دینی) توده‌هابنام «میراث مارکسیسم» برجای مانده‌است ـ چنین می‌نماید که این شعار همیشگی مارکسیستی را از یاد برده‌اند که **«باید بطور منظم تبلیغات ضد خدائی وعلمی گسترده‌ای براه انداخت.»**

منطق‌از یکسو و مشاهدات عینی از سوی دیگراین حقیقت را اعلام می‌دارند که «جبهه‌ای از استعمارنو چون خود را در مبارزه ضددینی ناکام یافته، قطعا در مقام‌یك

«تاکتیك و یاصحیح‌تر از این از راه خدعه وترفندراه آشتی بادین پیش گرفته‌است وشك نیست که پیش‌قراولان‌و رزمندگان جنبش‌های ضد استعماری باید به‌کنه این دسیسه‌ها دست یابند واز دامهائی که با دانه‌های رنگارنگ و فریبا فراراهشان گسترده شده‌است‌پرهیز کنند ...

باید بدانند چه‌شد که منادیان مبارزه ضد دینی، آنها که «دین را افیون مردم» میخواندند امروز بر سر آشتی!! و همآوائی!! شده‌اند.

جالب توجه است که جنگ با دین واحساسات دینی در محافل مارکسیستی همچنان در مرتبه یك اصل خدشه ناپذیر و یك هدف غیر قابل چشم‌پوشی مطرح است ـ چنانکه در قطع‌نامه یکی از بزرگترین احزاب کمونیست کنونی آمده است:

«... برگشت اشتباهاتی که حین تبلیغات‌ضد دینی شده بود نباید موجب تزلزل تبلیغات علمی «خداناگرا» بشود ـ این تبلیغات جزء لاینفك آموزش کمونیستی کارکنان حزب است و هدف‌آن انتشار شناخت‌های علمی و «مادی‌گرا» در میان توده‌ها و رهائی مومنان از نفوذ پیش‌داوری‌های دینی است ...

حزب کمونیست که بر تنها جهان‌بینی‌صحیح یعنی بر بینش علمی متکی است (بر مکتب مارکسیسم لنینیسم و پایه نظری آن یعنی ـ ماتریالیسم دیالك‌تیك) نمیتواند در قبال دین‌و در قبال مرامی که باعلم، هیچ وجه اشتراکی ندارد منش بیطرف و بی‌تفاوتی اتخاذ کند.»

۱۰ نوامبر ۱۹۵٤

تکرار میکنیم با این وصف می‌توان به هیچ شرح و توضیح اضافی به ژرفای هدف هائی که در پشت

اینگونه نیرنگها و بویژه در این شکل نابخردانه‌ی جمع و ترکیب «خداگرائی و خداناگرائی = مارکسیسم و دین» نهفته است، راه جست و نیز به جهالتی که در وجود سازندگان چنین «ترفندها» خاصه درجامعه ایرانی موج میزند، **چرا** که در ساختمان فرهنگی این جامعه دیانت و یکتاپرستی به عنوان یك عنصر انفکاك ناپذیر و «اصلی» جذب شده است ـ چرا که «... این ایدئولوژی (مارکسیسم ـ کمونیسم) که صرفا بر ماتریالیسم متکی است و اصول مذهبی و معنویات را مردود میشمارد با هیچیك از ارزشهای اصولی و زیربنائی تمدن و فرهنگ ایرانی‌و هیچکدام از عناصر ترکیب کنندهٔ هویت ملی و بافت اجتماعی و فکری و سنتهای تاریخ و حکومت و تمدن ما سازگار نیست و هم چنانکه یك بدن زنده پیوند یك جسم نامتجانس بیگانه را نمی‌پذیرد و آنرا دفع میکند، ترکیب اجتماعی ایران نیز بهیچوجه آمادگی قبول این عنصر ناهماهنگ را ندارد و **هرکوششی** که در این راه صورت گیرد به **هرنحو** و زیر **هرعنوان** که باشد همانطور که در گذشته هم آزمایش شده است مطلقا محکوم به شکست است...*»

---

* ازکتاب بسوی تمدن بزرگ چاپ اول صفحه ۲۵۰.

محمد صادق فرزام‌نیا

صحنه پیکار : «اندیشه» و «عمل»

آزمون دیالکتیك

قرن بیستم را از همه جهت به‌قرن انقلاب‌موصوف کرده‌اند. براستی قرن ما، قرن انقلابات بزرگ بشری است : انقلاب در مناسبات و ارزشهای اجتماعی ، انقلاب در تولید، انقلاب درعلم و به‌ویژه انقلاب در روش شناسی (متدولوژی) علوم انسانی.

از ویژگی‌های انقلاب در روش‌شناسی علوم‌انسانی ـ ومهمترین آن‌ها ـ اینکه تثبیت ظاهری در هرمعرفتی رامتزلزل ساخته وهرگونه جمعبندی مومیائی ومتبلوری را درهم شکسته است و به‌درستی محتوای این ویژگی نبردی‌است انقلابی‌برضدثبات‌ساختگی‌در «**واقعیت**»ها، و ، در «**مفاهیم**» .

باری، «**مفاهیم**» به‌صحنه‌ی نبرد و آزمون‌دیالکتیك کشانده شده‌اند وحتی مفهوم دیالکتیك نیز درگیرودار چالش‌های پویا و کارساز «عمل» و «اندیشه»ی آدمی هردم به‌محك آزمون‌های جدید درمی‌آید و دراین میان شیوه «متد»های شناخت حقیقت در پیوند با شکوفائی علم، ودر پرتو خرد بارور اولاد آدم مدام سرشارتر و پویاتر می‌شود.

آیا «عمل» انسان، ویرانگر «اندیشه»های اوست؟

یا بعکس، «اندیشه» هـای آدمی در سیر جاودانه و «جدلی»شان میروند تا دستاوردهای قرون و اعصار «عمل» بشری را یکسره به باد فنا دهند؟

آیا دنیای واقعی ، یعنی هستی عملی انسان بعلت تنگ نظری‌ها و نارسائی‌های «اندیشه» دستخوش نابودی است یا اینکه «اندیشه» برای همیشه پاسدار اطمینان بخش اینهمه «هستی» خواهد بود وزندگی را عادلانه‌تر و شکوفاتر وانسانی‌تر خواهد ساخت؟ راه‌پیمائی درمسیر این تفکرات وسیر و سلوك در جنگلی چنین انبوه از «عمل» و «اندیشه» همانا، دیالکتیك تجربت و معرفت هستی‌بخش و هستی‌آفرین انسان است.

راهی طولانی و سخت و ناهموار و پر چم وخم در پیش است وانسان، با خویشتن خویش در نبـردی قهرآمیز، دیالکتیك بر آن سر است تا «اندیشه» را با «عمل» آشتی دهد و بالاخره روزی، اگر مقدرباشد! سرنوشت تفکر و کردار بنی نوع انسان را همبود و همگون سازد تا آنجاکه :

چوعضوی بدردآورد روزگار دگرعضوها رانماندقرار

جدال دراین‌سیر «جدلی» براستی حدیث «**حرکت**» والاترین و ارجمندترین ویژگی آدمی، یعنی «اندیشه» اوست؛ اندیشه‌ای که موشکاف و تیزبین و سختکوش و پیکارجو وسازش‌ناپذیر است.

ما قصد آن، و نیز، بگوئیم: جرات آن نداریم که باچنین بضاعت اندك به پیچ وخم اوراق دیالکتیك‌وارد شویم ویکسره و درقدم اول کنه و معنا وژرفای آنرا بکاویم و همه‌ی مشخصه‌ها، ویژگی‌ها، اصول، قواعد، قوانین، اسلوب‌ها، مقولات و از همه مهمتر سرگذشت پرنشیب وفراز وتاریخی آنرا بازگو نمائیم. زیرا، می‌-دانیم که پژوهش در اعماق «اندیشه»ی بشری و تامل

در ذات هستی امری است جسورانه ، حماسی و در عین حال لانهایه. زیرا میدانیم که «حقیقت» دیروز دروغ امروز است و «حقیقت» امروز، دروغ فردا.

جنك هفتاد و دوملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
حافظ

اگرچه شب تاریك است وبیم موج وگردابی چنین هایل،ولی‌باید بدریا زد وبرای کشف «حقیقت» یا لااقل نزدیك ساختن مفاهیم «حق» و «واقع» بیکدیگر، غواصی را آغاز نمود.

ما بر آن سریم‌که معرفت به«حقیقت» را در رابطه‌با دیالکتیك مورد رسیدگی و پیگیری قرار دهیم، اما ضروری است‌که در همین آغاز راه بگوئیم: دیالکتیك مورد نظر مادریك‌موضع‌گیری معین فلسفی نیست‌ونه تنها دریك موضع‌گیری معین فلسفی نیست، بلکه،قصد آن دارد تابه‌نظارت وداوری دستگاههای فلسفی‌برخیزد وبهمین دلیل این «دیالکتیك» سخت‌گیر وسازش‌ناپذیر و تند و وفادار به‌داعیه خویش است. این دیالکتیك نه مادی است نه متافیزیکی، نه عرفانی است ونه‌اشراقی، نه‌پای در عقل دارد ونه سر بردل، نه عاشق است ونه معشوق، نه‌عابد است ونه معبود نه‌بود است ونه نبود نه آسمانی است ونه خاکی، نه‌از شرق است ونه از غرب، نه‌طلوع می‌کند ونه غروب، نه زنگی است و نه رومی اما درعین حال این «دیالکتیك» در منظومه‌ای موزون وهماهنگ باهمه‌ی عناصرکائنات و «اندیشه»ی آدمی همزاد و همراه و همبستر است و تازمیخانه و می نام ونشان باشد همچنان سر در راه پیر خردخواهد داشت و سرخوشی است، همراز «عشق» و همنفس

باده معرفت.

کوشش ما در ترسیم پیش‌فرض‌ها، متدها، اسلوب‌ـ ها، قوانین، اصول، قواعد و مقولات دیالکتیك، کوششی است صادقانه که می‌تواند آغازگر راه باشد. برسالکان طریقت است که باین کوشش به‌پیوندند و آنرا غنی کنندو ازاین‌طریق برعنای‌فرهنگ وادبیات «اندیشه»ی ایرانی بیفزایند.

راقم این سطور نه‌از آن جهت‌که در زندان «جرم» های خاص گرفتار است و توانائی یا جرات ویا اشتیاق آنرا ندارد‌که زنجیرها رابگشاید وخویشتن راوارهاند، بلکه بیشتر از این بابت‌که خود نوپائی بیش‌نیست‌و قصد آن دارد‌که سیر وسلوك را تجربه کند تکلیفی‌دارد که می‌باید درسر آغاز مقال آنرا روشن کند . ما در سطور آینده بدفعات از«دیالکتیك» سخن‌خواهیم‌گفت. این «دیالکتیك» که مورد نظر ماست خود نیز سالك و طراح پیکارجوی طریقت است و در راه عقیم ساختن آن‌فلسفه‌هائی است‌که‌برتارك «جرم» برنشسته وطرف‌کله‌راکج‌کرده‌وعالیجنابانه‌آسان‌خواه‌وآسان‌گیرند؛ فلسفه‌هائی‌که بیکباره عروج ویابه‌یکباره هبوط‌می‌کنند عروجشان به مابعدالطبیعه و هبوطشان در ماده است، فلسفه‌هائی‌که یا دنباله‌روی «اندیشه» محض‌اند، و یا آلت دست و بهتر بگوئیم دست‌آموز «عمل» محض‌اند. «دیالکتیك» مورد بحث ما، خودواجد مفهومی دیالکتیکی است ومانند همه‌ی مفاهیم علوم انسانی بعنوان حرکت واقعیت انسان، تاریخ و جامعه، و بعنوان «روش علمی» از رصدخانه کارساز خود «اندیشه» و «عمل» انسانی‌را نظاره می‌کند و بقول «نیما» شاعر گرانقدر معاصر، «چشم‌باشی‌زندگانی‌هاست» . به‌تعبیردیگر، «دیالکتیك»

بعنوان واقعیت انسان، دیالکتیك بعنوان روش (متد) و **دیالکتیك** بعنوان**ناظر** برآزمون وشناخت؛ سه عنصر پایدار و همبسته‌ی حرکت اندیشه‌ی آدمی‌اند که در رهگذر سیر و سلوك ابتدا مقابل و معارض‌یکدیگرند، ـ و چون درهم می‌آمیزند، آنگاه بایکدیگرموتلف وسپس متحد می‌شوند. چنین **دیالکتیکی** نـه گوش بفرمـان «اندیشه» است، و نه‌غـلام حلقه بگوش «عمل» بلکـه داور راستین «عمل» و «اندیشه» است و بر کرسی قضاوت نشسته. معیارها و ضوابط سنجش و داوری چنین دیالکتیکی خود دیالکتیکی‌اند و هردم به محك صرافی ونقد درمی‌آیند.

جهان پر شگفت است چون **بنگـری**
نـــدارد کســـی آلت « **داوری** »
که جانت شگفت‌است وتن‌هم **شگفت**
نخست ازخود **اندازه** باید گرفت.

تنها در پرتو شناخت و معرفت دیالکتیکی است‌که می‌توان به‌حرکات وقوانین جامعه متحول **دست یافت و** به‌داوری آنها نشست، تنها با نگرش دیالکتیکی‌است که می‌توان پرده‌های ابهام راکنار زد وبا ابزار و «آلت» سره را از ناسره، صحیح را از سقیم، **درستی را از** نادرستی ومردمی را ازنامردمی تمیزداد. **بامتددیالکتیك** است که می‌توان به‌شگفتی‌های اضداد راه جست و حرکت را در وحدت وعامیت و کلیتش **مورد وارسی** قرار داد وبه داوری راستین ارزش‌ها **نشست**.

★ اندکی فلسفه را بشناسیم زیرا فلسفه از دیالکتیك جدائی‌ناپذیر است

درعهد عتیق، فلسفه راعشق به‌دانائی می‌دانستند. به‌تعبیر دیگر،کوشش آمیخته به‌جذبه، وتلاش‌عاشقانه‌ی انسان رابخاطرکشف اسرار هستی فلسفه می‌نامیدند.

فیلسوف کسی بود که به‌کلی‌ترین،عام‌ترین، اساسی‌ترین وضروری‌ترین مسائل «هستی» پاسخ گوید .براستی ، درآن زمان، فلسفه تجلی معرفت انسان از جهان و نیز شیوه و طریقت این معرفت به‌شمار می‌رفت.

فلسفه - یعنی «اندیشه» در باب «هستی» ازهمان آغاز پیدائی خود به‌صحنه پیکار کشانده شد و تاریخ پیدائی این مبارزه به بیش از دوهزار وپانصد سال قبل بازمی‌گردد فلسفه، راهی طولانی و ناهموار و پر از سنگلاخی را پیموده است و نبردها،و حتی جنگهای فلسفی یکی از شورانگیزترین و جالب‌ترین پیکارهای ذهنی اولاد آدم است. آنچه ویژگی این مبارزات را مشخص می‌کند آنست که رزمندگان فلسفه همیشه با سلاحهای نوتر به‌جنگ باگذشته برخاسته وپیکارجوی راستین علیه پوسیدگی وکهنگی وعقب‌ماندگی بوده‌اند.

سقراط به پژوهندگان راه فلسفه اندرز می‌دهد تا از آسمان بزیر آیند وبرجهان خاکی حرکت کنند، او فلسفه رایج را بباد مسخره می‌گیرد و بحرالعلوم‌های زمان را وامی‌دارد تا به‌جهل و نادانی خود اعتراف کنند وبرای اینکار باصطلاح آن‌روزگارشیوه (متد) «دیالکتیک» را بـه‌کار میگیـرد. سقراط علیـه حکماء هفتگانه و سوفسطائیان شورش می‌کند و به تعلیمات اخلاق می‌-پردازد، اصول استقراء راکشف می‌کند و سر به‌رواق تجربت می‌کشد و نظام هستی را ناشی از غایتی‌میداند وآنرا ذات باریتعالی می‌شمارد و بالاخره باسرکشیدن جام‌شوکران حقانیت نظم وقانون را ثابت می‌کند.

افلاطون، که دست‌آموز و شاگرد سقراط است، از اندیشه‌های فلسفی استاد توشه راه می‌گیرد ولی ساکن نمی‌ماند، و مثل را می‌آفریند، «حقیقت» راعالم‌معقولات می‌شناسد، وبدیگر سخن ازمحسوس به‌نامحسوس‌می-

رسد . او هستی را نه بود می‌داند، ونه نبود بلکه معتقد است که هرچه‌هست همه نموداست. «دیالکتیك» افلاطون برآنست که «حقیقت» مطلق، همانا، خیراست وپیدائی جهان در اراده و مشیت رَبانی است. انسان‌را زنده ونخبه وجود و عالم امکان می‌شناسد.

ارسطو که ابرمرد تاریخ تفکر و «اندیشه» است پدیده‌ی شگرفی است از اتحاد «اندیشه»‌های دوبزرگوار تاریخ فلسفه یعنی سقراط و افلاطون. نام ارسطوهزار سال حجت است. و افکار و اندیشه‌های او هزارسال بر جهان «اندیشه» فرمانروای مطلق است. ارسطو ، که خود شاگرد افلاطون است آشکارا به مخالفت استاد برمی‌خیزد وندا می‌دهد که افلاطون رابسیار دوست می‌دارد ولی حقیقت را بیشتر از افلاطون می‌خواهد . مقدر چنین است که افتخار وضع مقولات و قوانین منطق نصیب ارسطو شود. او براستی دستگاهی برای منطق تعبیه می‌کند که طی هزاران سال از گزند نبردهای «اندیشه» مصون ومحفوظ می‌ماند.

فلسفه از حرکت بازنمی‌ایستد، کلبی‌ها، رواقی‌ها، شکاکان، فلوطین، اسپینوزا، لایپنیتس، اصحاب‌مکاتب فرانسه، فخیته، هگل، جان استوارت‌میل، مارکس ، هایدگر، سارتر و غیرو غیرو هریك در مقام فیلسوف عصر خود هیمه‌ای بر آتشدان فلسفه می‌افکنند ، و شعله آنرا دمبدم فروزان‌تر نگهمیدارند، و در این میان حکما و فیلسوفان بزرگ اسلامی مانند فارابی ، نصیرالدین طوسی، ابوعلی سینا، خیام، مولوی ودهها متکلم و اندیشمند دیگر همچون ابوسعید ابی‌الخیر ، منصور حلاج و صدها تن از نامداران اندیشه و حکمت در شرق به روشنگری برمی‌خیزند و هرکدام بنحوی جهان را سقف می‌شکافند و طرحی نودرمی‌اندازند.

امروز، بنظر می‌رسد تلاش وسیعی در زمینه‌اثبات حقانیت «فلسفه» درگرفته‌است گاهی‌اوقات، ومتاسفانه، مفاهیم فلسفه از دهانه توپ رخ می‌کنند. دریغا، که بعضا فلسفه به خدمت «سیاست» در می‌آید و حلقه‌ی غلامی‌اش را می‌پذیرد. پوزیتیویسم، پراگماتیسم، اگزیستانسیالیسم وماتریالیسم جریان‌های‌مهم وبزرگ فلسفه‌ی معاصرند و هرکدام تلاش می‌کنند که خود را نماینده با صلاحیت کشف اسرار «حقیقت» معرفی نمایند. ودر این میان «فلسفه‌ی علمی» بمثابه‌ی‌منظومه‌ای هماهنگ و موزون و برخوردار از همه‌ی دست‌آوردهای فکری بشر برآن سر است‌که شارح وحدت منطقی جهان‌بینی و بینش علمی و روش دیالکتیکی باشد و در پرتو این وحدت به شناخت «حقیقت» نائل آید.

می‌توان گفت که جهان‌بینی علمی صلاحیت آن را دارد که بعنوان مبنا و اساس اندیشه‌های فلسفی قرار گیرد، زیرا، جهان‌بینی علمی خود جلوه‌ایست از غنا و رنگارنگی و اسرار طبیعت و جامعه که می‌تواندباابزار «علم» کلی‌ترین مسائل هستی و جامعه و انسان را وارسی کند زیرا، فلسفه مبتنی بر جهان‌بینی علمی نقطه حرکت خودرا قوانین واقعی حرکت طبیعت و جامعه می‌داند واگر بخواهیم فلسفه را، بهر تقدیر در خدمت علوم جامعه‌شناسی درآوریم ـ در پرتو چنین فلسفه‌ایست‌که می‌توان خطوط اصلی و قوانین عام و خاص روندهای جامعه را دریافت بی‌آنکه زندانی فلسفه شد، می‌توان قوانین اساسی و خطوط عمده‌آنرا مدون و ترسیم نمود و به‌ویژگی و طبایع هر حرکت اجتماعی ومنجمله انقلاب راه جست.

از جهان‌بینی علمی سخن بمیان آوردیم و فلسفه‌را برمبنای آن قرار دادیم بنابراین ضروری است که در

اینجا درباب «علم» کمی سخن بگوئیم .

حقیقت «علم» چیست؟
کاروان علم به چه مقصد گام میزند؟

در سالهای اخیر به‌ویژه در سه دهه نیمه دوم قرن بیستم علم ودانش بشری، در زمینه‌های مختلف بنحوی شگفت‌انگیز پیشرفت کرده‌است واین «پدیده» پیشرفت در مسائل مربوط به‌دانائی و معرفت بهیچوجه معلول تصادف نتواند بود. و بهر تقدیر این مطلبی است نیازمند بحث و تدقیق بیشتر ولی ضروری است در اینجا چند سئوال فلسفی را در زمینه «علم» مطرح کنیم به این امید که «رابطه» میان مفاهیم‌سه‌گانه «فلسفه» ، «علم» و «دیالکتیك» راهمچنان حفظ کرده باشیم.

امروز، انقلاب در «علم» و فن (که مصداق عملی علم است) انسان آرزومند مشتاق را بسی بیشتر از پیش به‌شگفتی آورده است.

عشق تو نهال حیرت آمد
وصل تو کمال حیرت آمد

هرچقدر دامنه علوم بسط و گسترش می‌یابداسرار ورموز هستی براستی بیشتر رخ می‌کنند.خودشناسی سقراط ، هنوز راهی بس دراز در پیش دارد. انسان هنوز نتوانسته است حتی به اسرار حیاتی سلول راه جوید، هنوز علت حرکت در درون اتم وانگیزه‌های فرمان در سلول مجهول است. با اینهمه پیشرفت، هنوز نه اسرار ذره پیداست ونه اسرار گیتی همچنان:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابی‌ش در میان بینی

چرا منظومه عظیم خورشید در مدارهستی‌همانگونه

سرگـردان و در گـردش است ، کـه ذره گراویتون Groviton در اتم ؟ چرا اتم برای گراویتون خودیك خورشید است، درحالیکه خورشید در پیشگاه باعظمت خلقت، گراویتونی بیش نیست. و هزاران سئوال ازاین دست.

با اینهمه بگوئیم که علم بسی پیشرفت کرده‌است، علم می‌رود تا باسرار اسیدهای آمینه راه‌جوید، می‌رود که باسرار حیات‌وقوف یابد.ارمغان «علم» برای‌بشریت در یك جمعبندی نهائی چه تواند بود؟ و چرا روند «علم» ومعرفت به قوانین حرکت طبیعت و جامعه در مرکزثقل همه‌ی‌فعالیت‌های‌فلسفی مربوط به «عمل» و «اندیشه»ی انسانی جای گرفته است؟

«علم» در چه تعریفی می‌گنجد و ویژگی‌ها وطبایع اساسی آن چه تواند بود؟ آیا علم به‌مقصد عادلانـه‌ی «خیر» در حرکت است و یا به‌سوی ستمگری وشرارت جهت‌گیری کرده است؟

باری آن‌علم کو که ازیکسو همچون چراغ راهنما، برقوانین طبیعت و جامعه‌های انسانی بارقه امید می‌افکند وبانسان آرزومند یاری می‌رساند، تا بمدد آن قوانین ناشناخته را کشف کند و به‌یاری همین قوانین بر نیروهای لجام‌گسیخته طبیعت مهار زند و راه رفاه وسعادت و رهائی را هموار سازد. از سوی دیگر، و با دیدی بازهم واقع‌گرایانه‌تر مشاهده می‌کنیم‌که «علم»در رابطه با «سیاست» ـ‌که این مفهوم بهیچ‌روی فعلا در زمینه‌ی بحث ما جائی ندارد ـ بعضا چهره کریهی از خودنشان می‌دهدکه ذهن فیلسوف و متفکر شرافتمند رامشوب می‌کند. براستی علم مانند «سیاست» «دو چهره» شده است؛ چهره‌ای که شادی‌آفرین و سعادت‌بخش و خلاق وعدالت‌پیشه است ، و چهـره‌ای کـه

ملال‌انگیز و شآمت‌بار و ویرانگر و ستمگر است . و چون «علم» بهرتقدیر در سایه هوش و خرد و استعداد آدمی همچنان در گسترش تکاملی است، لاجرم، توان ویرانگری و شآمت و ملالتش هر دم فزونی می‌گیرد و دریغا کـه این سوی چهره‌اش مدام تهدیدکننده‌تر ، خشن‌تر و هولناکتر می‌شود. چه باید کـرد؟ واقعیت چنین است. آیا انسان باید در مقابل چنین مصیبت آشکاری به تماشا نشیند؟ تا آنجا که دست‌آوردهای خود او، بالاخره، موجبات انهدام قطعی و نهائی‌اش‌را فراهم کند؟ آیاراهی برای مهارکردن نیروهای لجام ـ گسیخته‌ای که علم را به‌خدمت خود درآورده‌اند وجود دارد؟ آیا می‌توان «علم» را یکسره به خدمت ساختن و پرداختن تمدن کهنسال بشری برگماشت؟ وا اسفا ! که تا تحقق راستین این آرزوها راهی بس طولانی در پیش است. ولی باید بهرصورت راهی وجود داشتـه باشد. راهگشای اصلی همانا «عقل» و «خرد» است عقل و خردی که‌خورشید تابناك دیالکتیك بر آن بتابد، عقلی که ذات حرکت رابشناسد و به‌راز و رمز اضداد واقف باشد وبسوی زیبائی و خیر حرکت کند.

کوشش های عاقلانه‌ی دهه‌های اخیر، بنیان‌گذاری سازمان ملل متحد، جنگهای خونین و بیرحمانه موضعی در چهارگوشه جهان، شاید بخاطر اینکـه تضادهای جهانی به‌یکباره‌موجب‌انهدام قطعی تمدن نشود ـ و نیز اینهمه رفت وآمد ومذاکره و قهر وآشتی و تهدید و قدرت‌نمائی و اختراع «تز» لبه پرتگاه جنگـ و اینهمه رقابت‌های دائم‌التزاید تسلیحاتی و جنب وجوش‌های سیاسی فی‌الجمله بخاطر آنست که کراهت آن چهـره هولناك «علم» کاستی بگیرد.

عالم، هنگامیکه به طرح مساله «علم» مـی‌پردازد

لاجرم پای مسائل مربوط به تخصص را بمیان آورد . گوئی رسم وعادت چنین شده است که تخصص را با مسائل انسانی، ویا بهتر بگوئیم، باحقانیت انسانی چندان عنایتی نباشد یا بعضی‌ها چندان عنایتی نداشته باشند. ولی ازآنجاکه ماطالب آنیم‌که سه‌مفهوم اساسی **علم، فلسفه و دیالکتیك** را دریك منظومه واحد و در رابطه با یکدیگر مورد بررسی قرار دهیم باید بگوئیم‌که تحلیل مساله علم بالضروره در پیوند دیالکتیکی با واقعیت‌ها و امور انسانی است. زیرا علم وفلسفه را انسان‌بوجودآورده است، زیرا علم وفلسفه از انسان برخاسته و به انسان باز می‌گردد.

درباب مفهوم «علم» هرکس سخنی دارد و فایده‌ای برای آن مترتب می‌داند. یکی می‌گوید «علم» حدیث معرفت انسان به ذات واجب‌الوجود است.

دیده را فایده آنست که دلبر بیند

ورنبیند چه بود فایده بینائی را

عارف بلندپایه میهن ما ندا می‌دهد:

جنك هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

تحقیقات علمی و سرمایه‌گذاری‌های هنگفت در راه کشف اسرار طبیعت وانسان و بعضا در راه گسترش تسلیحات، تفکر و برداشت یك رهبر سیاسی از مفهوم «علم» تواند بود.

رهبر نظامی سرآن داردکه «علم» را به‌خدمت‌جنگ درآورد . و مرد عالم درکارگاه خود همچنان به کشف قوانین و اسرار طبیعت اشتغال دارد بی‌آنکه در صدد تعریف ویا فایده علم برآید. دراین میان فیلسوف دیالکتیك‌مآب یا فیلسوف جدالی چه برداشتی از علم می‌تواند داشته باشد؟ برای چنین فیلسوفی «علم»

نظامی است از معارف بشری در اتحاد یابهتر بگوئیم در ائتلاف باشیوه‌ی پژوهشی خاص برای غایت رهائی ونجات : یعنی برای آزادی، صلح، برادری و رفاه و خوشبختی.

بجاست مساله را بسی بیشتر مورد تحلیل قرار دهیم :

می‌دانیم از دوران باستان دانستن هدف، غائی تاملات فلسفی بوده است ودرچهارچوب مطالعه فلسفی طبیعت وساخت معرفت به‌منطق بمثابه دکترین اندیشه درصدد ادراك جهان عینی و دنیای ذهنی برآمده است. از ارسطو به‌بعد «معرفت» (گفتیم که علم نظامی است از معارف بشری بنابراین مفهوم معرفت رادر رابطه با این نظام بکار می‌بریم زیرا مشتاقیم در پایان بانظمی منطقی به‌نتیجه برسیم) وابعاد و ویژگی‌ها و احتوای‌آن بنحو قابل ملاحظه‌ای تغییر شکل داده، همچنانکه‌منطق و زبان معرفت نیز دچار دگرگونی و تغییر شده است. از اواخر قرن نوزدهم ببعد، امر بحث درباره مطالعات مربوط به ویژگی «معرفت» بازسازی شده بنحوی که می‌توان نکاتی رابه‌شرح آتی دراین زمینه متذکر شد.

نقطه نظر نظام‌هـای ارزشی و نقش ملموس علم دگرگون شده، نقش و اهمیت تجربه و اندیشه‌هـای نظری برای دستیابی به‌نتایج تازه مورد ارزشیابـی مجدد قرار گرفته و امکانات دستیابی به محتویات تازه در زمینه معارف علمی در پرتو حرکت اندیشه بسی افزون گشته استودراین رهگذر، علم، با مفاهیم عملی غنی شده وبازتاب این غنا در خود «معرفت» اثرگذاشته است وبراین زمینه شیوه (متد)های جـدیـد فرصت یافته‌اند تا پدیده‌های جدیدی راکه در میدان دید علوم ظاهر می‌گردند شناسائی وکشف کنند.

این تغییرات و، نیز تغییرات پیچیده دیگر، مسائل منطقی مختلفی رامطرح کرده‌اند. حتی ایـن تغییرات مفهوم خود منطق را همچنانکه در پیش گفتیم تغییـر داده‌اند بنحوی‌که در حال حاضر کثیری منطق وجود دارد وهردم برشمار این منطق‌ها اضافه می‌گردد.

«معرفت علمی» نیزبغرنج وبی‌شمار است.ومساله‌ی اساسی این است کـه همه‌ی این تغییرات می‌توانـد موضوع تحلیل منطقی قرار گیرد.

تحلیل منطقی

بعضی از پژوهشگران و اصحاب معرفت راعقیده بر این است‌که‌تحلیل منطقی تنها به‌یکی ازدوچشم‌انداز موضوع «معرفت» در رابطه است. باین معنا: اساس ساخت منطق قیاسی معطوف باین است که عمدتاً از معرفتی از پیش داده شده به «معرفت» بعدی گذار می‌کند، بدیهی است با درجات و احتمالات معین . در اینجا داستان قضایای موجبه وسالبه و کلیه و شخصیه و اقسام تضاد و تداخل و صغری و کبری و مقولات عشر بسی‌شورانگیز وخواندنی است‌که جملگی‌درخطوط همین چشم‌انداز موضوع «معرفت» جای دارند.

آیا در قلمرو معرفت علمی، می‌توان جانب ایـن چشم‌انداز را ندیده گرفت و یا اهمیت آنرا نفی‌کرد؟ نه. بهیچوجه. زیرا، قیاس و تحلیل جز به‌جزء معرفت بمثابه‌ی یکی از بزرگترین و با اهمیت‌ترین تلاش‌های ذهنی بشر در مسائل معرفت‌شناسی است. اما، مساله این‌است‌که **تنها** باقیاس منطقی وبواسطه‌آن، «معرفت» بسط وگسترش نمی‌یابد. ابزار دیگری لازم است که چنین منطقی راغنی‌کند وآنرا درخدمت «علم» و «معارف»

بشری درآورد .

ضروری است برای‌طرح مسائل مربوط به‌دیالکتیک هنوز حدیث علم را ادامه دهیم.

علم، در رابطه با منطق صوری و دیالکتیک

کثیری از دانشمندان معاصر برآنند که مفاهیم و اصول اساسی علم، دست‌آورد فعالیت خلاقه‌ی ذهنی و هوش ونبوغ انسان‌است یعنی‌فعالیتی که‌درچهارچوب تحلیل منطق صوری (اصول و قواعد ساخته از پیش) ودرپیچ وخم قوانین آن خودرا محصور نمی‌کند و ازآن درمی‌گذرد.

آلبرت اینشتین ریاضی‌دان معروف درهمین زمینه می‌نویسد : «تئوریسین برای آنکه به نتیجه دلخواه علمی برسد باید بهرحال شیوه (متد)ی را برگزینند» و برای اینکار بایدبدوا از فرضیات کلی مدد بگیرد و آنهارا مبنای فعالیت پژوهشگرانه خود قرار دهد. این فرضیات برای پژوهشگر بمنزله‌ی «اصول»اند وتوانائی آنرا دارند تا وی را به‌نتیجه برسانند. بنابر این‌فعالیت علمی تئوریسین به دوبخش اساسی تقسیم می‌شود : اول باید اصول را دریابد ودوم اینکه درپرتو این‌اصول، به‌تجربه وآنگاه به‌گسترش و تکامل نتیجه پردازد . انجام قسمت دوم این رسالت، یعنی تجربه و نتیجه و بسط و تکامل بعدی آن برعهده دبستان است یعنی بهرحال مدرسه و دارالعلم در این زمینه ابزار لازم را به پژوهشگر راستین می‌دهند و اورا بسلاح «اصول» مجهز می‌کنند چنانچه ـ بهرتقدیر ـ یابنده‌درزمینه‌ای خاص، جسورانه، و مصممانه و باپشتکار عمل کند واز نبوغ وهوش نیز بهره کافی داشته باشد، دراینصورت موفقیت او حتمی‌است. یعنی می‌تواند در پرتو «اصول»

دارالعلم، به‌نتایج و دست‌آوردهای معین دست یابد. اما، درموردبخش اول‌یعنی دریافت و بازیافت «اصول» وبدیگر سخن، استقرار آن «اصولی» که به کار قیاس می‌آیند، موضوع کاملا فرق‌میکند،در اینجادیگر یك«متد» معین‌ومنظم **ساخته‌ازپیش** وجودنداردکه‌بطورقطع‌قابلیت اجرائی داشته باشد. در اینجا براستی «متد» وشیوه‌ای وجود نداردکه بتوان‌آنرا آموخت ویاآنرا آموزش داد. دراین مرحله پژوهشگر بایستی لیاقت و سزاواری‌آنرا داشته باشد که به نغمه‌های طبیعت گوش فرا دهد، و باچشم عقل راز ونیاز آن‌را دریابد تا خود به‌شخصه، واز این طریق، آن «اصول» را کشف کند وآن خطوط عمده و اساسی راکه رابط میان غامض‌ترین حقایق تجربه‌اند جمعبندی نماید.

راستی را چنین است؟ آیا هیچ شیوه‌ای برای برقراری مفاهیم و اصول کلی اولیه وجود ندارد؟ آیا برای گسترش «معرفت» کافی است فقط به منطق صوری متکی شد؟ اگر چنانچه قورخانه‌ای از ابزار منطق در اختیار داشته باشیم می‌توانیم باآتشبار آن حرکت اندیشه را بسوی فرایافت‌های تازه و بدیع‌تنظیم ورهبری کنیم و دژ اسرارآمیز طبیعت و جامعه را بشکافیم و مسخرش سازیم؟

قبل از پاسخ باین سئوالات به تئوری نسبیت اینشتین اشاره میکنیم :

ازاین دانشمند سئوال می‌شود که چگونه موفق‌به کشف تئوری نسبیت شده است؟

دانشمند نامی چنین پاسخ میدهد: « من به اصل «هماهنگی عالم» یا «انتظام عالم» یقین داشتم و همین ایقان موجب شد تا تئوری نسبیت را کشف کنم» در این پاسخ مفاهیمی هست که تحلیل آنها می‌تواند مارا

به‌درك مفاهیم دیگری که در راه شرح و بسط آن‌هستیم راهبر شود.

اینشتین یك «اصل» را مبدا حرکت‌اندیشه بسوی کشف یکی از اسرار طبیعت قرار داده واز آن نقطه ، عزیمت‌کرده است. بی‌تردیداین «اصل» یعنی «هماهنگی عالم» یا «انتظام خلقت» نقش مهمی در تحول فکری دانشمند ایفا کرده است. اما، شکاکان و اصحاب سفسطه که معتقدند «فلسفه» و «منطق» و به ویژه دیالکتیك هیچ نقشی در کشف تئوری‌های علمی‌ندارند باین آسانی قانع نمی‌شوند و می‌گویند، بسیار خوب ، هم‌اکنون کثیری از مردم روی زمین باصل «انتظام خلقت» یا «هماهنگی‌عالم» اعتقاد دارند، هردانشجوی دارالعلم می‌داند که کل کائنات در هماهنگی ونظمی خاص قراردارند. در اتم‌هماهنگی وجود دارد، همچنانکه در سلول. حیوان وانسان براساس قوانین و اصول خاص پابه‌هستی می‌گذارند، هماهنگ و منظم و موزون رشدمی‌کنند و می‌میرند. ستارگان نیز چنین‌اند، روزی می‌آیند، میلیون سال در مدار خود می‌چرخند، وبالاخره روزی میروند. کجا؟ درکل هستی، از کجا آمده‌اند؟ از کل هستی.

از جمادی مردم و نامی شدم
وزنما مردم ز حیوان پر زدم
مردم از حیوانی و آدم شد
پس چه‌گویم چون زمردن کم شدم
بار دیگر از فلك پران شوم
وآنچه اندر وهم ناید آن شوم

در اکثر آثار متفکران شرق و عرفا وفلاسفه‌میهن ما ، مساله هماهنگی و نظم در خلقت‌مطرح شده‌ولی‌طرح مساله و اعتقاد باصل انتظام خلقت موجب کشف‌تئوری

نسبیت نشده است. گروهی از مردم نیز با اعتقاد بهمین اصل بسیاری از بازتاب‌های ذهنی و طبیعی را تبیین وتوجیه کرده‌اند. نتیجه آنکه تنها اعتقاد به‌یك «اصل» نمی‌تواند راهگشای محقق به سوی کشفیات تازه باشد. بدیگر سخن اگرچنین باشد هراندیشمند انتظار دارد؛ با اعتقاد باصل «هماهنگی جهان» فی‌الفور به‌سمت تئوری نسبیت حرکت‌کند ، آنرا بشناسد و کشفش نماید وبالاخره مبانی آنرا جمعبندی کند. درحالیکه چنین نیست. نکته اینجاست که‌اساسا چنین قاعده‌ای وجود ندارد. براستی نمی‌توان آئین‌نامه و دستور عملی خاص در باب امور اجرائی مسائل مربوط به حرکت‌از «اصل» ساخته از پیش به‌کشف تئوری بدست داد . فقط می‌توان گفت اگر چنین قاعده‌ای‌وجود داشته‌باشد، هنوز درمغز خود متفکر است وبه بیرون تراوش‌نکرده است. حتی اگر اینشتین می‌توانست همه‌ی حرکات و بازتاب‌های اندیشه خودرا جمعبندی و ریز آنرابازگو نماید ـ یعنی دقیقا مشخص کند که چه عوامل‌وقواعدی را رعایت کرده است تا از «اصل» قبلی به تئوری‌بعدی رسیده‌است، مع‌الوصف هیچکدام ازما ودیگران قادر نخواهیم بود تا بارعایت بازتاب‌های ذهنی اینشتین ـ هرچند دقیق و طابق نعل‌بالنعل ـ بـاسرار تئوری نسبیت پی ببریم . چرا ؟ زیراقبل از پیدائی منطق دیالکتیك، رسم وقاعده براین بود وهنوز بعضی از طرفداران منطق صوری برآنند که منطق ابزاری است در دست اندیشمند که او بیاری آن ابزار و بموجب قواعد قیاس منطقی ازیك یاچند «اصل» و «فرضیه» به‌یك یاچند «اصل» و «فرضیه» جدید دست یابد. اما درنظام ویژه دیالکتیك چنین نیست و ما ناگزیرازادامه بحث هستیم :

باری، مقولات دیالکتیك بخلاف قواعد وپیش‌فرض‌ـ های منطق صوری نقش سازنده و خلاقی در گسترش معرفت بشری دارند واز قواعد وپیش‌فرض‌های منطق صوری درمی‌گذرند. این مقولات می‌توانند بطور اساسی به‌فعالیت ترکیبی (سنتتیك) اندیشه مددرسانندوحرکت اندیشه را نظم دهند. نه به‌خاطر حرکت از علامتی به علامت دیگر بلکه ازیك مفهوم Comcept به مفهومی دیگر واز شناخت ساده به شناخت پیچیده واز معرفت سطحی و جزئی به معرفت عمیق و کامل. بدرستی می‌توان گفت که اندیشه‌ی آدمی نمی‌تواند چنین‌وظیفه‌ی سنگینی را از منطق صوری انتظار داشته باشد.

اکنون مفاهیم جدیدی به بحث ما وارد شده‌اند : مقوله ومنطق صوری، جا دارد که درباره این مفاهیم به شرح وبسط پردازیم .

منطق صوری

همه‌ی انسان‌ها فانی‌اند، سقراط انسان است . سقراط فانی است. چنین است. داستان منطق‌قیاسی. ولی آیاهمه‌ی مساله، منطق صوری است؟ نه. این‌یکی ازدو چهره دیالکتیك است. بایستی به‌مفاهیم جدید دست یافت؛ مفاهیمی که پیش از این ناشناخته‌بودند. در معدن اندیشه بسی گوهرها نهفته است بایستی‌بر مفاهیم پرمعناتکیه زد مفاهیمی که قادر باشند براستی مفاهیم دیگر را تبیین کنند، مفاهیمی‌که از اندیشه‌های خلاق برخاسته وبسوی دنیای تازه‌ها درحرکت است.

دستگاه منطق صوری در چهارچوب محاسبات پیچیده منطقی، بنیانگذار قواعد محکم و بی‌همتای گذار ازیك معرفت به معرفت دیگر است. بدیهی است وجود چنین دستگاهی برای معرفت ضروری است و ضرورت

آنرا تجربه انسانی طی صدها سال از زمان ارسطو تا نوزائی اروپا به ثبوت رسانده است:

اما گسترش اندیشه، خلاقیت و شکوفائی آن به ابزار وادوات دیگری نیاز داردکه از یکسو اندیشه را به‌سمتی معین جهت بدهد، واز سوئی دقیقا و در ابعاد معین خلاقیت و زایندگی را برای «اندیشه» تضمین کند.

همه‌ی این وظائف اخیر به عهده مقولات دیالکتیك فلسفی نهاده شده است مقولات بمدد محتوای خـود ویژه‌شان حرکت اندیشه را تنظیم و تبیین می‌کنند و بانسان یاری می‌رسانند تا درچم وخم وفراز ونشیب زندگی درست بیندیشد و با اندیشه‌ی کارساز وخلاق برطبیعت فائق آید وجامعه و زندگی راهردم‌انسانی‌تر کند.

مقوله، یکی‌از مفاهیم اساسی دیالکتیك

فی‌المثل، مقوله جبرDe´ Terminism رادر نظر بگیریم. این‌مقوله برآنست‌که تمام پدیده رادرچهارچوب قوانین علیت بررسی نماید و بهمین جهت‌اندیشه را به‌سمت علت‌ها رهبری میکند. اما دراین میان خود مقوله جبر در رابطه باسایر مقولات دیالکتیك به تنوع لانهایه اشکال پیوند علی توجه دارد. زمانی فرا می‌ـ رسد که اندیشه از حرکت بازمی‌ایستد و اگر حرکت اندیشه متوقف می‌شود وشاهبال بلندپرواز او می‌شکند ـ آنگونه که بعضی از فلاسفه معاصر عقیده دارند ـ این نه‌بخاطر آنست که اندیشه زندانی مقولات می‌شود ، بلکه اینهمه بخاطر فقدان مقوله است، مقوله‌ای کـه بر اساس علمی مفروض تبیین‌شده وتنها طریق ممکن‌برای گسترش اندیشه است زیرا، خود سنتزی از تجربه و

داده‌های مفاهیم است، مفاهیمی که بنحوی علمی بر تجربه تکیه دارند.

منطق صوری و مسائل نظری منطق بطور کلی، ـ نه‌معنا ـ بلکه موضع ونقش قاطع خودشانرا در نظام معرفت علمی معاصر از دست داده‌اند. نظام معرفت علمی معاصر، برمبانی تجربه درست، و براساس دستگاه ریاضی و منطق متحول بنیان گرفته است. در اینجا بریك نکته اساسی تکیه می‌کنیم:

اگر منطق دیالکتیکی معاصر، واندیشه‌های تئوریك در رابطه با دیالکتیك، بطور کیفی با منطق فلسفی‌قبل ازخود مغایرت دارد این بهیچوجه از ویژگی و اعتبار اصول و موازین منطق نظری نمی‌کاهد.

تکامل علم و اشکال منطق

گسترش منطق تنها در صورتی ممکن است که به‌خدمت علم‌درآید وبه‌نیازهای آن پاسخ‌گوید. پژوهش دقیق وهوشیارانه در جریان گسترش معرفت بشری وتحلیل همه‌جانبه معرفت علمی بما امکان می‌دهد تا منطق‌دیالکتیك را بمثابه متد اندیشه علمی و تئوریك معاصر و نیزبمثابه تئوری شناخت بکاربریم. وچنانچه دیگر گرایش‌های منطقی معاصر، مشروط بر آنکه سر در غایت خودمنطق نداشته باشند وبه‌نیازهای‌گسترش معرفت بشری، بهرتقدیر، یاری رسانند، می‌توانند مورد توجه دیالکتیسین قرار گیرند.

تاریخ فلسفه گواهی می‌دهد که شیوه‌های فلسفی هر دوره مهر و نشان ویژگی‌های علمی همان دوره را با خود کشیده‌اند. فعالیت‌های تئوریك و پراتیك هر دوره تاریخی می‌تواند بیش وکم مارابه جریان‌های فلسفی همان دوره واقف سازد: ارغنون ارسطو، متد-

های معرفت دکارت و بیکن، و دیالکتیك هگل هر کدام برای خود تابلوئی است که با دست نقاش چیره‌دست، یعنی علم زمانه ترسیم شده است. بدینسان در قرن ۱۷ و ۱۸ که دوقرن اقامه براهین ایستائی (مکانیستی) جهان است شاخص متد معرفت نیز با قوانین مکانیکی ارزیابی می‌شود. دراین دوره‌متد معرفت در جمعبندی نهائی، برآنست که جهان با قوانین مکانیك اداره می‌شود. کثیری ازفلاسفه وعلما ودانشمندان‌وریاضی‌دانان درآن دوره اعتقاد دارند که مناسبات کمی محض‌حاکم بر اسرار جهان‌اند و کلید حل معماهای طبیعت‌دراختیار همین مناسبات کمی است.

بدیهی است بروز وظهور یك چنین خطاهای‌آشکار معلول بی‌کفایتی علم درآن دوره تواند بود.

بهمین جهت دیالکتیك فلسفی معاصر، بخلاف نظام‌های فلسفی پیشین، و بمعنای متد فلسفی، درصدد آن نیست تا تابلوئی عام و همه‌جانبه و کلی از جهان بدست بدهد تابعدا ملزم‌باشد همه‌چیز را درچهارچوب تابلوی ساخته از پیش وبراساس خطوط ومرایای آن ایضاح و تبیین کند، یعنی اشتباه گذشتگان را تکرار نماید. دیالکتیك فلسفی همراه با مقولات خود، درپرتو تجربه، تجربه‌ای که در رابطه‌ای پویا و دمساز با فعالیت عملی معرفت است به‌خلق مقولات جدید می‌پردازد. بدیگر سخن در منطق دیالکتیکی مقولات ازبطن هماهنگ معرفت و تجربه و عمل زاده می‌شوند و این هرسه را در روند پویای خود سرشارتر و غنی‌ترمی‌کنند. درنظام‌های مقولات منطق دیالکتیکی یا دیالکتیك منطقی نه‌تنها دست‌آوردهای معرفت وپراکسیس مورد تفسیر و تبیین قرار می‌گیرد، بلکه هنوزکوشش‌ها و وظائف‌معرفت وپراکسیس نیز به‌ارزیابی ونقددرمی‌آیند

وبهمین جهت است که دیالکتیك منطقی را بیك تعبیر «متد عام معرفت علمی» تعریف کرده‌اند.

مقولات دیالکتیك منطقی، نه‌تنها با داده‌های علم زمانه مطابقت و هماهنگی دارند، واز آن نشان می ـ گیرند، بلکه، نیز، همیشه ازآخرین دست‌آوردهای‌علم جلوتر حرکت می‌کنند و دمبدم امکانات وسیعی برای آفرینش‌های علمی بوجود می‌آورند و چشم‌انداز های تازه‌تری را در منظر علم می‌گشایند. فلسفه‌ای که‌دربند مهارکردن و تثبیت علم است و هر کشفی را آیه‌ای‌جزم می‌شمارد در دنیای مقولات دیالکتیکی منطقی فاقداعتبار، زائد و بی‌فایده است. بنابر این نمی‌تواند مدعی ارائه یك متدعام معرفت باشد. مقولات فلسفه، متولدمی ـ شوند، تحول‌می‌یابند وهمیشه درطریق تعمیم‌تجربه‌اند، تجربه‌ای که وظیفه‌اش، معرفت وبازسازی علمی زندگی و جهان است. باینجهت است که مقولات دیالکتیك منطقی همیشه از زمانه جلوتر حرکت می‌کنند ودورنگر وخلاق‌اند. چنین مقولاتی، قادرند سنتزهای معارف بشری را که‌در انبان شاخه‌ها و رشته‌های گوناگون‌علم تلمبار شده‌اند، بیکباره برکنند و آنها را در راه‌تحقق «عمل» انسانی به‌کار اندازند. براستی این مقولات‌رمز شادی‌اند، شادی هماهنگ و موزون و عادلانه‌ای که روح فیلسوف متفکر و متفکر فیلسوف را به وجد و جذبه درمی‌آورد تا آنجاکه ندا درمی‌دهد:

رمز سخنهای من اردائی

«قول» منت مژده به‌شادیستی.

ناصرخسرو

مقولات فلسفی را بیشتر بشناسیم

جهان‌مقولات دیالکتیکی، جهانی است رنگارنگ و وسیع. به رنگارنگی و وسعت همه‌ی هستی وباصفحات

معدودی که در اختیار داریم نمی‌توانیم بدرستی وبوجهی کامل مقولات را مورد بررسی ونقد قرار دهیم، حتی نمی‌توانیم به‌آنها نزدیك شویم و بناچار و بافاصله، به‌تماشای آنها بسنده می‌کنیم وتامل فلسفی و کشف و شهود در ژرفای مقولات فلسفی، این دست‌آورد بدیع اندیشه وعمل بشری را، به فرصت آینده می‌گذاریم.

گفتیم مقولات زاده می‌شوند، تحول می‌یابند وتجربه راتعمیم می‌دهند ولی خطاست اگر بگوئیم مقولات‌می‌میرند ویکسره معدوم می‌شوند. همچنانکه روند علم تداومی است از کوشش‌های خلاقه‌ی تجربه و عمل و معرفت انسان، مقوله نیزکه‌خود زاده علم است‌نمی‌تواند فارغ ازاین ویژگی باشد.

باری، مقوله نیز تداومی است از فعالیت‌دیالکتیکی ذهن و تجربه و معرفت آدمی و چنانچه غیر ازاین‌بود مقوله بدل باوراد و ادعیه ساحرانه می‌شد، ادعیه و اورادی که قرن‌ها حرکت کاروان علم را متوقف کرد و اندیشه رادرزندان تعصب وجزم به‌بند کشید.

بدینسان کشفیات و دست‌آورد های علم، ایجاب می‌کند، که مقولات راه تکامل گیرند، بنحوی‌که متناسب باتازه‌های علم توانائی تعمیم عمل و تجربه و معرفت‌را بدست آورند وقادر باشند به‌پیشرفت و دگرگونی‌کمك رسانند.

مقولات برای اینکه ابزاری برای پیشرفت باشند وبرای اینکه به‌خدمت امر انسانی درآیند، و مردم و جوامع بشری را در راه پرنشیب وفراز زندگی یاری رسانند، وآنهارا بسوی برکت‌و خیر راهبر شوند، بایدمداوم وبلاانقطاع محتوای‌خودراگسترش دهند و در مجموع متحول و متکامل شوند. براین نکته تکیه می‌کنیم و موکدا خاطرنشان می‌سازیم، کـه مقوله‌های دیالکتیکی را نمی‌توان با هیچ قدرتی، وبرای مدتـی

طولانی به‌بند و زنجیر کشید و «اصول» ! و مبانی کهنه وفرسوده را بعنوان فلسفه مدرن به اصطلاح به‌خدمت «عمل» گماشت.

براستی، فیلسوف معاصر، و یاکسی که مدعی فلسفه است، باید از برج عاج قرون واعصار بزیرآید وبه زندگانی بنگرد. فیلسوف دیالکتیک‌مآب باید قادر باشد همیشه بر فراز وبر اوج اندیشه‌های معاصر پرواز کند بی‌آنکه‌اززندگی خاکی غافل باشد، نه‌فقط آسمانی باشد ونه‌فقط‌خاکی، بلکه‌هم‌آسمانی باشد و هم خاکی، چنین است محتوای اساسی فلسفه معاصر، چنین‌است طریقت دیالکتیکی و منطقی. سلوك در چنین طریقت ، به متفکر امکان خواهد دادتا بواسطه‌ی «اندیشه» های نو که برآمده از مقولات تازه‌اند، هر دم برتوان نیروی ذهنی و عقلی خود بیفزاید وشیوه‌ها و متدهائی رابه‌کار گیرد که امر پیشرفت را درهمه‌ی زمینه‌هـای معارف بشری آسان وآنرا تضمین نماید.

معهذا منطق صوری را ارج گذاریم

مابه‌نقش قطعی دیالکتیك منطقی در فهم و تبیین معرفت علمی معاصر اهمیتی در خور و به‌سزائی قائل شدیم. ولی‌این‌امر، بهیچوجه از اهمیت شایسته سایر متدها وابزار منطق صوری مدرن در تحلیل معـرفت نمی‌کاهد. تجربه نشان داده است که کاربرد اصول و قواعد منطق صوری در طرح نظری و عملی بسی‌پرسود وبارآور بوده است بنحوی که هیچیك از شاخه‌های علوم نمی‌توانند یکسره از کاربرد دستگاه منطق‌صوری فارغ بمانند. با اصرار براینکه دستگاه منطق صوری نمی‌تواند خود به‌تنهائی شارح محتوی اساسی روند آفرینش علمی و روند ظهور وبروز افکار نو باشد.

دیالکتیك منطقی که مفاهیم و شیوه‌ها و موضوع

و اشکال و مقولات و اصول و قواعد آن در آینده به‌بحث گذارده خواهد شد، براستی، منطق و تئوری معرفت است و بنیاد و اس اساس‌فلسفی تحلیل‌منطقی دانش علمی معاصر به‌شمار می‌آید.

دیالکتیك را بشناسیم

آیا می‌توان یك تعریف جامع و جهان شمول از مفهوم دیالکتیك بدست داد؟ و اساسا اینکار چه لزومی دارد؟ مگر انسان بی دیالکتیك نمی‌تواند زندگی کند؟ ومگر تاکنون زندگی نکرده است؟ طرفه اینجاست که حتی انسان‌های اولیه نیز دیالکتیك خاص خودشان را داشته‌اند وبی آنکه بدانند، اصول و موازین آنرا در زندگی روزمره‌شان به‌کار می‌گرفته‌اند!

دیالکتیك براستی سرگذشتی شورانگیزوتاریخی بس طولانی و پر پیچ و خم دارد. وناگزیر در اینجا متعین‌ترین و مشخص‌ترین دیالکتیك‌ها را بازگو میکنیم.

در مقدمه گفتیم که دیالکتیك‌ها، حتی اعیان‌ترین و شاخص‌ترین‌شان، یعنی دیالکتیك‌های هگل ـ مارکس‌ـ پرودن، از تیرهای سهمگین انتقاد مصون نمانده‌وچون دربرخی‌موارد، وبعضابندگی نظرگاههای ساخته‌ازپیش را پذیرفته‌اند، از جایگاه اعلای خود بزیر کشانده‌شده، ومقامو منزلت خودرا بیش وکم، ازدست داده‌اند. دیالکتیك آسمانی افلاطون‌که عروجی سختکوش‌به‌جانب مکاشفه در مثل Idee سرمدی است، دیالکتیك خاکی وعرفانی فلوطین که از واحد به‌کثیر، و از وحدت به کثرت می‌خرامد، دیالکتیك لایپ‌نیتس که بر آن‌سراست تا به‌واحد وکثیر جامعیت بخشد و دیالکتیك هگل که شارح مراحل گسستن از خویشتن خویش پروردگار است وروح، عقل، انسانیت والوهیت را به وحدت و

یگانگی می‌رساند و در آن ممتلی و ممزوج و ذوبشان می‌کند، و مارکس و پرودن که دیالکتیك را به خـدمت «عمل» و امر انسانی ومبارزه طبقات آشتی‌ناپذیـر درآورده‌اند، هیچکدام براستی نتوانسته‌اند همه‌ی‌محتوا و ویژگی دیالکتیك را در راه آشتی تام وتمام بشر از یکسو با خویشتن خویشش، واز سوئی با جامعه های انسانی به‌کار گیرند ویا تعریفی جامع برآن بارکنند.

می‌گویند «دیا» Dia دارای معانی مختلفومنجمله معانی «ازخلال» و «راه بسوی» است. اگر دیالکتیك را بمعنای روش تلقی کنیم باید بلافاصله بگوئیم «راه بسوی» چه‌چیز؟! با آنچه در مقدمه گفتیم باید «راه بسوی» تجربه باشد؛ تجربه‌ای که هردم نو می‌شود و باسارت هیچ قالب عملی که ساکن شده باشد تـن نمیدهد.

دیالکتیك می‌تواند معنای حرکت را بخود بگیرد : حرکت انسان، حرکت تمـدن، حرکت طبیعت و . . . حرکتی که در راه پرنشیب و فرازش دمبدم بادشواری‌های تازه و پیش‌بینی نشده درونی و بیرونی برخورد می‌کند.

بعضی از اصحاب معرفت خوش دارند، ریشـه‌ی دیالکتیك را در فلسفه‌های جزمی تاریخ فرو کنند ، و برآن سرند که بمدد دیالکتیك و با میانجیگری تاریخ، انسانیت راکه به‌مابعدالطبیه مبدل‌شده استباخویشتن خویشش آشتی دهند. بدیهی است اگر انسان‌امروزی را بمعنای جامعه‌شناسانه‌اش، به چنیـن تفسیری از دیالکتیك وابسته کنیم بمنزله آنست که‌خود جامعه‌شناسی‌را به کشتی در حال غرق بسته باشیم .

یکی‌ازفرهنگـ نویسان اروپائی‌می‌نویسد: «اصطلاح دیالکتیك، معانی و مفاهیم بسیار متنوعی یافته است .

این اصطلاح تنها در صورتی قابل استفاده خواهد بود که بروشنی معلوم گردد در کدام یك از معانی بکار رفته است.»

گهگاه، دیالکتیك را «هنر مباحثه ظریفانه و چابکدستانه از همه‌ی مسائل می‌خوانند» و بدینسان مفهوم دیالکتیك را با معنای فصاحت مخلوط می‌کنند.

سوفسطائیان نیز در عهد عتیق خلعت دیالکتیك بر تن کرده بودند و می‌خواستند وانمود کنند که در هنر کلامی و خطابی ماهر و چیره‌دستند.

سن‌توماس داکن نیز لفظ دیالکتیك را بکار گرفته واز آن با تحقیر و توهین سخن گفته است. بنا بعقیده او دیالکتیك یعنی «هنر مباحثه عقیم» و یکی دیگر از فلاسفه، دیالکتیك را «هنر گفتگو از همه و از هیچ» دانسته است.

دکارت می‌نویسد: «دیالکتیك مآب‌ها فکر می‌کنند که بر خرد آدمی حکم می‌رانند، بدین ترتیب که برخی از صور استدلال را برای خود مقرر می‌دارند».

درست یا نادرست، این تفسیرها دیالکتیك را عمدتا به‌لفاظی چابك‌دستانه اما میان‌تهی خلاصه می‌کنند. ولی پوزیتویست‌ها Positivists که مطالعه در متافیزیك را یکسره باطل و بیهوده انگاشته‌اند و معرفت را متکی بر امر واقع می‌دانند؛ هاله موجود در اطراف دیالکتیك را پررنگ‌تر می‌کنند ولی این امتیاز را بدست می‌آورند، که بهرحال، از امتزاج دیالکتیك با فن سخنوری سهل و ساده درمی‌گذرند و به‌یکی از وجهه‌های تاریخی دیالکتیك اصیل نزدیك و مربوط می‌شوند.

یکی از متفکران اخیر در خطابه‌ای اصطلاح اسطوره دیالکتیکی را بکار برده و متذکر شده است که کار این اسطوره صدمه‌زدن به معرفت است.

فیزیك‌دان دانمارکی بوهر روش دیالکتیکی را به شکل اکمال متقابل وارد علوم دقیقه کرده است. توضیح اینکه تعارضی در دانش میکروفیزیك بوجود می‌آید، که نظریه ذره و موج را مقابل هم قرار می‌دهد. تئوری بوهر برآنست که دوتئوری موج وذره یکدیگر را منتفی نمی‌سازند بلکه درآن واحد اعمال‌شدنی نیستند، زیرا یکی از آنها منظر وچشم‌انداز دیگری را می‌پوشاند و ازاین بابت شبیه به‌دو دامنه یك کوهند.

بدینسان، درمی‌یابیم که بحث در باب گسترش و اکمال متقابل کـه واضع آن نیل بوهر است بنحو شگفت‌انگیزی در علوم دقیق امروزی گسترش یافته است .

یکی ازفلاسفه بنام کاستون باشلار که از آغـاز تالیف اثر خود بنام دیالکتیك زمان (۱۹۳٦) دیالکتیك را در روش علوم وارد کرده اخیرا اعلام داشته است که روش علوم دقیقه معاصر بر دیالکتیکی کردن امر بسیط استوار است» و می‌افزاید: « مقصود، دیالکتیکی است که خود نیز متحرك است» وادامه‌می‌دهد: «دیالکتیك‌ها بلاانقطاع و دمبدم جابجا می‌شوند» بنظر این فیلسوف دیالکتیك بعنوان روش علوم دقیقه باآن اسلوب‌هـای عملی مرتبط است که «جهاز مفهومی هر علمی رانسبی می‌گرداند» .

یکی دیگر از فلاسفه می‌گوید: «اساسا عمل ومشی دیالکتیك عبارتست از تصفیه وپالایش معرفت. ایـن پالایش زیر فشار تجربه‌ای صورت می‌گیرد که‌با معرفت مواجه داده میشود.»

یکی دیگر از اصحاب منطق گفته‌است «آنچه را ما دیالکتیك می‌نامیم مفهومی از علم است که بموجب آن هریك از قضایای علمی علی‌الاصول قابل تجدید نظر

است» .

چرا دیالکتیك وارد علوم دقیقه شده است؟ درست بخاطر راهکشائی به سوی امر پنهان و درست به‌خاطر حرکت صحیح بسوی امری که بدشواری قابل فهم‌است وبالاخره بخاطر تجدید تجربه وآزمایش و نیز بخاطر اینکه جمود و تصلب قالب‌های عملی غیر ممکن گردد.

بنا به‌آنچه آمد، دیالکتیك نه هنر بحث و مجادله‌و اغفال است ونه وسیله مدح وستایش مواضع فلسفی ساخته از پیش‌که بنام‌های: اصالت عقل، ماتریالیسم، اسپیروتوالیسم ، ایـدالیسم و اگزیستانسیالیـزم و ماتریالیسم وغیرو مشهورند. **مقصود دیالکتیکی است بواقع آزمایشی و نسبی‌گرا تا با توسل به‌تدقیق‌نظر، حل معما کند، ومتعلقات معرفت را با ژرفای امرواقع وفق دهد یعنی «عمل» و «اندیشه» را موزون کنـد و انسان را باخویشتن‌خویش‌اش آشتی دهد واو را به رفعت و تعالی رساند.**

بعض از قوانین دیالکتیك

«قانون» گذار از «کم» به «کیف»

قانون چیست؟

اگر فلزی را حرارت دهیم گرم وآنگاه منبسط می‌-شود. بخار آب‌نیز چنین است بدنبال این تجربه‌هاحکم می‌کنیم: «حرارت در بسیاری ازموارد موجب انبساط اشیاء وعناصر است» .

اگر جسمی را به هوا پرتاب کنیم به زمین باز می‌گردد، اگر موتور هواپیما خاموش شود وملخ‌ها از حرکت بازایستد هواپیما بزمین سقوط می‌کند. اینها که برشمردیم، جملگی در قانون‌های علمی به‌هم بسته

می‌شوند. اجسام بازمین «رابطه»ای معین دارند که با «قانون» جاذبه بیان می‌شود.

بعضی اوقات میان اشیاء وپدیده‌ها روابطی وجود داردکه ماظاهرا قادر بدرك آن نیستیم. فی‌المثل ، کاغذی که هم‌اکنون زیر قلم من است، با درختی که بیرون‌خانه است چه رابطه‌ای می‌تواند داشته باشد؟ ظاهرا هیچ! ولی اگر بیندیشیم، که از درخت می‌توان چوب تهیه کرد وچوب می‌تواند ماده اولیه‌برای کارخانه کاغذسازی باشد معلوم می‌شود که درخت‌و کاغذ چقدر بیکدیگر نزدیکند.

کشاورزی و صنعت را مثال بزنیم: کشاورزی‌برای صنعت، مواد اولیه یعنی مثلا چغندر قند وپنبه تولید می‌کند، اما، صنعت نیز در عوض برای کشاورزی ماشین‌آلات و کود شیمیائی تدارك می‌بیند. روستابرای شهر مواد کشاورزی تهیه می‌کند، و شهر برای روستا کالای صنعتی می‌سازد.

بدینسان ملاحظه می‌شود، که میان پدیده‌های‌طبیعت واجتماع‌انتزاع وتجریدوجود ندارد،وهمیشه «رابطه»ای میان‌آنهابرقراراست. شیئی‌ای، به‌شیئی‌ای دیگرمربوط است ، دومی به‌سومی و... نانوابرای خیاط ، نان‌تهیه می‌کند، خیاط برای معلم لباس می‌دوزد، معلم به‌کودك می‌آموزاند و کودك نیز نان مصرف می‌کند، نتیجه اینکه تقریبا همه اشیاء و همه‌ی پدیده‌ها بشکلی و بادرجه‌ای بایکدیگر «رابطه» دارند. ولی آیا روابطی از این دست جملگی واجد درجه اول اهمیت‌اند ؟ نه. بعضی روابط عرضی و اتفاقی‌اند ولی بعضی دیگر ذاتی و پایدار یا بالنسبه پایدار و باینگونه «روابط» رابطه‌ی منطقی می‌گویند.

قانون بدرستی بیان‌کننده وشارح اینگونه روابط منطقی است، بعبارت دیگر **قانون** نمی‌تواند شارح‌همه‌ی ارتباطات باشد، بلکه قانون، تنها روابط اساسی ، عمیق، قطعی ونسبتا پایدار را تبیین می‌کند.اماویژگی قانون بهمین‌جا پایان نمی‌پذیرد.

می‌گویند «قانون تبعیض و استثناء نمی‌شناسد» معنای این سخن چیست؟ یعنی قانون در قاعده وباقاعده عمل می‌کند نـه در تبعیض و استثناء . مثلا قـانون ارشمیدس بر هرچه غوطه‌ور در مایع است حکم‌می‌راند. هرچیزی در مانعی قرارگیرد بقدر وزن مایع هم حجمش کسر وزن پیدا می‌کند. حال، مایع و جسم‌هرچه باشد، تفاوت نمی‌کند. سنگ در حال سقوط شتابی دارد معین و حرکت آن به‌سمت زمین از قانون معینی تبعیت می‌کند سنگ ذغال باشد یا الماس، عالم آنرا بهوا پرتاب کرده باشد یاعامی تفاوت نمی‌کند.

قانون حامل یك ویژگی عام است و ژرف‌ترین و اساسی‌ترین معرفت را بدست می‌دهد. اماقانون تنها شارح ویژگی عام‌نیست، بلکه‌بیانگر «رابطه»ی‌ضروری نیز هست آنچه قانون حکم می‌کند باید بالضروره و الزاما وبطور اجتناب‌ناپذیر علم شود وسر بلند کند و ظاهر گردد.

اگر اشیاء وپدیده‌ها بطورعینی و در جهان خارج وجود دارند، روابط میان آنها یعنی قانونی که برآنها حاکم است، لاجرم باید موجودیت عینی داشته باشد.

بدینسان، عینیت یکی ازخطوط اساسی‌قانون‌است و با این استدلال معلوم می‌شود که قوانین گسترش طبیعت وجامعه وابسته بـه اراده و خودآگاه انسان نیست و نتیجه می‌گیریم که بویژه قوانین طبیعت قبل از پیدائی انسان وجود داشته است.

گفتیم، قوانین طبیعت و جامعه عینی‌اند . آدم‌ها نه‌می‌توانند قانون را خلق کنند و نه می‌توانندقانونی‌را نابود کنند و نه‌حتی قوانین را یك‌جانبه تغییر دهند.

اگرچه این مطلب امروز خیلی بدیهی بنظرمی‌رسد ولی درگذشته متفکران و فلاسفه عقاید جزمی خاصی در این زمینه ابراز می‌کرده‌اند.

کانت گفته است که طبیعت هیچگونه قانونی نمی‌شناسد وتنها اراده انسان است که به‌جهان وطبیعت نظم می‌بخشد. قانون یك‌امر انسانی است وبی انسان هیچگونه قانونی وجود ندارد. امروز نیز این تئوری میان‌فلاسفه ومتفکران معاصر هنوز طرفدارانی‌دارد . کانت بطور بدیعی به‌بحث درباره قانون می‌پردازد . او می‌گوید: «هنگامی‌که مطالعه‌ی پدیده‌های طبیعت راآغاز می‌کنیم، قوانین رابازمی‌یابیم. بنابراین، قبل‌ازشناسائی واقعیت قانون، مفهوم آنرا در شیارهای مغز خود داشته‌ایم. قانون از اختصاصات مغز واز مستملکات ذهنی ماست، درحالیکه در دنیای خارج بهیچوجه قانونی وجود ندارد.» و بهمین جهت است که کانت اصرار داردکه قانون مقوله‌ای ساخته از پیش و اولیه apriori است زیرا قبل از تجربه در زوایای عقل ماپنهان بوده است.

این استدلال، بسی نادرست است. زیرا، فی‌المثل، اگر دانشمند درصدد کشف میکرب بیماری‌زا برمی‌آید به‌آن علت است‌که قبلا به‌تجربه دریافته است‌که‌بیماری معلول میکرب است، بدیگر سخن اعتقاد به وجودمیکرب اورا به‌تلاش علمی واداشته است و میکرب چیزی‌موجود در مغز نیست بلکه موجودی است عینی که در دنیای خارج از ذهن زندگی می‌کند.

دراینجا خوانندگان راتوجه می‌دهیم که به‌بحث

درباره تئوری نسبیت مراجعه نمایند وخود از آن بحث نتیجه لازم را بدست آورند.

بدینسان، تلاش برای کشف قوانین نمی‌تواند یك تجربه خودبخودی، خلق‌الساعه، و غریزی و بر مبانی مکاشفه باشد (اعتقاد به‌نظام خلقت) و انسان هنگامی درصدد جمعبندی روابط برمی‌آید که قبلاو در تجربه رابطه‌ی منطقی میان اشیاء را کشف کرده‌باشد . این بمعنای آنست، که اصرار برتقدم ؛پیش‌ساختگی **مقوله** اصراری ضد علمی است که تجربه آنرا تائید نکرده است .

خلاصه کنیم: قانون شارح رابطه‌های جهان شمول، عام، ضروری و بالنسبه پایدار و اساسی میان نمودها واشیاء موجود در اجتماع وطبیعت است .

تنوع قوانین

اگر قوانین شارح روابط منطقی **میان نمودهائی** در جزء ویاقسمتی از طبیعت وجامعه‌ی ملموس باشد، دراینصورت آنرا قانون **خاص** می‌نامند. مثلا قوانین فیزیك ، قوانین شیمی، قوانین زیست‌شناسی وقوانین اقتصادی و... واگر قوانین ویژگی وعامیت و کلیت را در تمام پدیده‌های طبیعت و اجتماع ویا برای تمام پدیده‌های «اندیشه» تبیین کند، در اینصورت **به قانون عام** موسوم است مانند قانون جاذبه ویا قانون نقش فن‌شناسی در تولید و ...

در مباحث مربوط به‌قوانین **دیالکتیك ما عمدتا با** قوانین خاص سروکار نداریم و **باتوجه‌به‌محدودیت‌هائی** که داریم ازمیان قوانین عام دیالکتیك سه قانون مشهور آنرا که اکثر دیالکتیك‌مآبان بر سر آن اتفاق‌نظر دارند به‌بحث می‌گذاریم :

قانون گذار از کم به‌کیف
قانون وحدت مبارزه اضداد
قانون نفی در نفی

اول قانون‌گذار از کم به‌کیف

برای ساختن یکدستگاه کمپیوتر مواد ویژه‌ای لازم است که بطورعادی درطبیعت یافت نمی‌شود. فی‌المثل، در کمپیوتر نوعی فلز بکار می‌رود که دارای استحکام فراوان است و ضریب سایش آن در حداقل ممکن . پس بایستی آلیاژی تهیه کرد که سالیان متمادی‌بی‌آنکه کمترین سائیدگی پیداکند مورد استفاده باشد. دراین زمینه علم شیمی بانسان یاری رسانیده است . چگونه؟ دانشمندان شیمی‌دان محاسبه کرده‌اند که برای ساخت چنان آلیاژی بایستی با متدهای جدید مولکول‌های‌بسیار بزرگ را با یکدیگر ترکیب نمود و از اینطریق پولیمر ایجاد کرد. مولکول‌های پولیمر از تعداد کثیری اتم تشکیل‌شده‌اند. نتیجه‌آنکه، باتغییر تعدادکمی اتم‌ها می‌توان ویژگی ماده راتغییر داد: آنچه را سخت است‌نرم، وآنچه را کدرست شفاف نمود وبعکس. بعبارت دیگر باتغییر کمیت‌ها شیمی‌دان، به کیفیات جدید دست‌می‌یابد. نتیجتا معلوم می‌شودکه میان کیفیت و کمیت یا میان چندی وچونی اشیاء وپدیده‌ها «رابطه»ای موجود است وبدین ترتیب می‌توانیم بگوئیم در اینجا نیز ما با یك قانون سروکار داریم. اما قبل‌از ادامه بحث باید بدانیم کیفیت چیست ودرچه تعریفی می‌گنجد.

کیفیت و ویژگی

هر شیئی ظاهری دارد که ما بامعرفت به‌آن ظاهر شیئی را شاخص می‌کنیم و می‌شناسیم. مثلا درخت ،

انسان ، اتومبیل و... واینها هرکدام شاخص‌ها و خطوط ویژه‌ای دارندکه‌مختص به‌خودشان است ؛ یعنی هرکدام واجد چشم‌اندازها، مرایا، نشانه‌های خاصی‌اند که بدرستی ممتاز می‌شوند و جوهر و ذات «وجود» خود را می‌نمایانند.

براستی چرا می‌گوئیم این، یك درخت است؟ وآن یك اتومبیل! برای اینکه درخت گیاهی است که تنه، ساقه، ریشه، شاخه وبرگ و احیاناگل ومیوه دارد، بر زمین استوار است، واز خاك وآب وکود تغذیه می‌کند وبرای صنعت وکشاورزی‌کاربردهای خاص دارد وغیرو غیرو... اما اتومبیل چنین ویژگی‌ها و خاصه‌هائی ندارد وبکلی «چیز» دیگر است. بااین مقدمه ما بابیان درخت مفهوم معینی را بیان کرده‌ایم با ویژگی‌های معین و طبیعت و ذات درونی و بدیگر سخن ویژگی‌های یك «کیفیت» رانمایانده‌ایم.

بدینسان کیفیت یعنی تعین درونی و وابسته به نفس شیئی، یعنی مجموعه‌ای از خطوط، زوایا، مرایا ویالاخره ویژگی‌ها و طبایع واقعی که بطورنسبی به شیئی ثبات می‌بخشدوآنرا ازدیگراشیاء متمایزمی‌کند.

اما، مبانی اساسی قضاوت ما درباره کیفیت چه تواند بود؟ بدنیای حیرت‌انگیز پولیمرها بازگردیم : وزنه‌ای پنجاه‌کیلوئی بارشته‌ای بسیار نازك‌به‌سقف‌می‌آویزیم، رشته مقاومت می‌کند، در واقع پنجاه کیلو را بموئی بسته‌ایم. لیوان آبی به‌زمین سخت می‌افتد و با اینکه جنس آن از بلور است نمی‌شکند ومانند توپ به هوا میپرد؟! چه اتفاقی افتاده است؟ ویژگی‌ها وسرشت مواد تغییر کرده‌اند. دنیا عوض شده است؟! «قاعده» براین بودکه رشته نازك نخ باف شاری اندك گسیخته شود وآبگینه دراصابت باسنگ بشکند. ولی‌پولیمرها

معجزه کرده‌اند ! پلاستیك وارد صنعت پتروشیمی شده است .

براستی در پرتو **ویژگی** های جدید، **کیفیات‌جدید** بدست آمده است، وما ، باتوجه به **ویژگی‌هاست که** به تعینات، مشخصه‌های درونی و در مجموع **به‌کیفیت** شیئی معرفت می‌یابیم .

بدینسان ویژگی یعنی خط اختصاصی هر شیئی یعنی مجموعه مشخصه‌های ممتاز و دیگر خاصه‌های آن؛ شاخص اساسی کیفیت است، بدین ترتیب اشیاءمعمولا بیش از یك ویژگی دارند و ویژگی رانمی‌توان‌باکیفیت یکی دانست. کیفیت یعنی وحدت درونــی و مجموعه‌ی همه‌ی ویژگی‌ها بنابر این یك ویژگی از شیئی به‌تنهائی وبطور مجزا نمی‌تواندشارح کیفیت شیئی باشد **باید تمام ویژگی‌ها در اتحادی معین قرار گیرند تا کیفیت شیئی تعین پیدا کند.**

کمیت

اشیاء وپدیده‌ها تنها باکیفیت‌شان مشخص نمی‌شوند. باید همچنین کمیت اشیاء و پدیده‌ها معین و مشخص باشد. معمولا ما علاوه برآنکه به کیفیت‌اشیاء مینگریم، کمیت آنها را مورد توجه‌قرارمی‌دهیم؛ یعنی بعد، تعداد، حجم و ...

مشخصه‌های‌کمی اشیاء وپدیده‌ها جوراجور،متعدد و متغیرند . مثلا اگر بخواهیم ماشین‌های مورد لزوم برای یك کارخانه را خریداری کنیم تعداد آنها راباشاره معین می‌کنیم: یك، دو، سه، چهار ... امااگر بخواهیم بهره‌وری یك کارگر را محاسبه کنیم، بنحو دیگری‌عمل می‌کنیم واز اصطلاحات «درصد» و یا جمعبندی مربوط به‌کارآئی استفاده مینمائیم. بدینسان کمیت یعنی‌تعین

اشیاء و پدیده‌ها بواسطه تعداد، ابعاد، حجم ومقدار...

هنگامیکه کیفیت شیئی تغییر کند خود شیئی نیز تغییر می‌کند. مثلا اگر آب تبدیل به‌بخار شود، این دومی، کیفیتی دارد سوای اولی. آب را می‌تواندرلیوان ریخت و سر کشید، ولی بخار فرار است و در لیوان باقی نمی‌ماند واگر بنحوی آنرا در ظرفی محبوس کنیم، بهرحال خاصه‌ی آب راندارد، و ...

حال ببینیم تغییرات کمی هم موجب تغییر کیفی می‌شود ؟

یك سدآب را چگونه می‌سازند؟ کارگران در بادی امر با وسائل و ابزار آلات و ماشین‌های مخصوص قطعات بزرگ بتون را در مقابل جریان آب قرارمی‌دهند. توده‌هائی از قطعات عظیم بتون روی هم انباشته می‌گردد ولی هنوز سدی پدیدار نشده وجریان آب از حرکت نایستاده است. اما باتکرار عمل، زمانی فرا می‌رسد، که توده‌های سنگ برجریان‌آب اثرمی‌گذارد. بتدریج آب ازجریان میافتد و دریك نظام معین دانش سدسازی و عملیات بعدی یك اثر فنی بوجود می‌آید: سد آب که می‌تواند مولد برق هم باشد.

چه‌چیز رخ نموده است؟ زمانی که تاثیر تغییرات کمی به‌حد معینی نرسیده باشد، بنظر می‌آید که تکوین یك کیفیت جدید عملی نیست ولی همینکه تغییرات‌کمی به‌حد مورد لزوم برسد آنگاه کیفیت جدید ظاهر می‌گردد وما این حد مورد لزوم‌را، **اندازه** می‌نامیم. بنابر این **اندازه** حدفاصل تغییر کمی به کیفی است و حصر آن به‌شمار می‌آید. مثال‌های مختلفی را در رشته‌های علوم مختلفه می‌توان ذکر کرد و **اندازه** را نشان داد مانند **اندازه‌ی** تغییر کیفیت آب به‌بخار که ۱۰۰ درجه است و... بایستی کمی بیشتر درباره اندازه صحبت

کنیم :

اندازه

کلمه‌ی اندازه خود درحد وحصر معنای‌اندازه‌گیری به‌کار رفته است وبهرحال از مقوله‌ی کمیت است.

صوفی ار باده به «**اندازه**» خورد **نوشش باد**
ورنه « **اندیشه** » **اینکار فراموشش باد**

با اینکه مفهوم اندازه، که در چهارچوب مسائل مربوط به کمیت قابل عمل است اما در عین حال از کیفیت جدائی‌ناپذیر می‌نماید. چرا ؟

خرده سنگ‌هائی در نظر بگیریم (از لحاظ کمی) یکی بزرگ است، و دیگری کوچك یکی ریزتر استو دیگری درشت‌تر ... اما خرده سنگها در مجموع ابعاد معینی دارند هرگز خرده سنگی باابعاد ۵۰۰ متر دیده نشده است واگر سنگی چنین یافت شود، دیگرخرده سنگ نیست، بلکه تخته‌سنگ است. آدم‌هائی‌هستند بلند قامت‌اند، وآدم‌هائی کوتاه‌قد، اما بهرحال تاکنون آدمی به‌قامت ۵ متر دیده نشده است. که فی‌المثل پانصد کیلو هم وزن داشته باشد. کمیت پانصد کیلو وزن و پنج‌مترقد برای آدم **جور** در نمی‌آید و این امر برای هر شیئی و هر پدیده صادق است.

بنابر این کیفیت هر شیئی در رابطه‌ی معینی با کمیت همان شیئی است و موضوع قابل تاکید آنکه **اندازه** بعنوان حصر کیف وکم همیشه عینی و قابل اندازه‌گیری است.

از آنچه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که **اندازه** یعنی تناسب و تطابق و وحدت دو چشم‌انداز ازشیئی یعنی کیف وکم یا چند وچون آن و بهمین دلیل است که برای هر شیئی اندازه‌ایست که با کیفیت وکمیت آن در تناسب ودر رابطه است. این تطابق رانمی‌توان

ازمیان برداشت واگر چنین شود دیگر شیئی، آنچه‌که هست، نخواهد بود و «هستی» کنونی‌اش را از دست خواهد داد.

دراینجا به‌بحث خود خاتمه می‌دهیم، و اگرفرصتی باشد وبخت سازگار، سایر مسائل مربوط به حرکت دیالکتیکی «اندیشه» و «عمل» را در مقاله‌ای‌دیگرمطرح خواهیم .نمود که عمده‌ترین آنها اصول و قواعد ومقوله‌های دیالکتیك وآنگاه خود مساله «معرفت» است.

پرویز پارسا

نیازهای زیربنائی و دراز مدت سیستم توزیع
محصولات منتخب کشاورزی در ایران

مقدمه :

«اندیشه‌های رستاخیز» از آغاز انتشار ضمن تاکید برطرح مطالب ایدئولوژیك و فلسفی از دیدگاههای ملی، هربار بعد صاحب نظری کوشیده است بریکی از مسائل مهم و حاد (اقتصادی و رفاهی و...) انگشت بگذارد و بحث و فحص ایجاد کند. و اما نکته‌ی گفتنی در این میان آنست که هیچگاه برآنچه ارائه شده مهر قاطعیت و اطلاق نمیکوبد بلکه در پی نشر هریك از این مطلب‌ها امیدوار است «گفتگو و تبادل نظری» بقصد راهجوئی برانگیخته شود. زیرا همچنان براین عقیده استوار است که تنها از رهگذر این «گفت وشنودها» و «داد وستدهای فکری» است که می‌توان براه حل‌های راستین دست یافت. خاصه که این شیوه راهیابی درست باب طبع «رستاخیز» و دمکراسی «رستاخیزی» ما است.

مقاله‌ی زیر را که در قلمرو «نیازهای زیربنائی نظام توزیع محصولات منتخب کشاورزی» تهیه شده است (و بیشك یکی از اساسی‌ترین و مهمترین مسائل اقتصادی و رفاهی امروز و فردای ما است) ـ با همان دید وامید بچاپ سپردیم که دیگر اصحاب نظر دربارهٔ آن به ابراز رای و احیانا نقد بنشینند ـ باشد بهترین‌شیوه‌ها و راهها براین زمینه دریافت شود.

«اندیشه‌های رستاخیز»

سیستم توزیع کالاها و خدمات در ایران هنوز تا حد زیادی مبتنی بر واحدهای صنفی سنتی مانند مغازه‌های کوچك است که لزوما و باتوجه به اشتغال افراد اقتصادی نیست. بعلاوه نیازهای اساسی ایران بسرمایه‌گذاری در سیستم توزیع در درازمدت نیز تا بحال بطریق علمی برآورد نشده است. آنچه در زیر ارائه می‌شود کوششی است مقدماتی در این جهت‌که می‌توان بعنوان مبنای بحث به‌آن توجه کرد.

مهمترین متغیر اقتصادی که چنین بحثی را طبیعتا باید باآن شروع کرد جمعیت فعلی و آینده کشوراست زیرا هدف نهائی هرسیستم اقتصادی تامین مایحتاج مردم ورفاه نسبی آنهااست گوآنکه درجه چنین رفاهی برحسب کشورها متفاوتست.

اول ـ پیش‌بینی جمعیت‌کشور :

پیش‌بینی جمعیت یك کشور در دراز مدت‌بستگی بعوامل زیادی ازقبیل ملاحظه‌نرخ رشدگذشته وعوامل موثر در شکل یافتن و اثرکردن بر آن در حال‌وآینده دارد. نرخ رشد و ازدیاد جمعیت ایران در چندسال گذشته معلول کاهش نرخ مرگ و میر براثرپیشرفت‌های بهداشتی و پزشکی، زاد و ولد زیادتر و سطح زندگی ودرآمد بهتر دراثر رشد اقتصادی سریع بوده است. رشد اقتصادی در مراحل پیشرفته خود منتهی به‌کاهش نرخ رشد جمعیت می‌گردد لیکن درایران‌برغم برنامه‌های تنظیم خانواده رشد اقتصادی با افزایش نسبی جمعیت همراه بوده است.

جمعیت ایران را در سی‌وپنج سال آینده می‌توان روی سه فرض **بالا** ، **متوسط** و **پائین** پیش‌بینی کرد فرض «بالای» جمعیت مبتنی براینستکه نرخ‌رشدمرکب سالانه‌جمعیت‌از ۲٫۶۸ درصد دردوره ۲۰۳۵ ـ ۲۰۲۵

به ۲٫۵۵ درصد در دوره ۲۰۵۰ ـ ۲۰۳۵ و به ۲٫۱۵ درصد در دوره ۲۰۷۰ ـ ۲۰۵۰ برسد در این فرض کاهش نرخ رشد جمعیت بمیزان شدیدی نیست و دال بر این خواهد بودکه اقداماتی که در جهت تنظیم‌خانواده بعمل می‌آید زیاد موفق نباشد، بر مبنای چنین فرض «بالای» جمعیتی، جمعیت ایران از ۳۳٫۶ میلیون نفردر ۲۰۳۵ به‌نزدیك ۷۵ میلیون نفر در سال ۲۰۷۰ خواهد رسید که افزایشی بمیزان ۲٫۲۳ برابر در ۳۵ سال خواهد بود. نرخ‌کلی رشد جمعیت برای‌تمام این‌دوره (۲۰۷۰ ـ ۲۰۳۵) در سطح ۲٫۳۲ درصد درسال است.

فرض «متوسط» جمعیت که جمعیت ایران را در سال ۲۰۷۰ به ٦۵ میلیون نفر می‌رساند دارای نرخ رشد ملی ۱٫۹ درصد برای دوره ۷۰ ـ ۲۰۳۵ خواهد بود. دراین‌فرض‌نرخ رشدجمعیت‌کشور از ۲٫٦۸ درصد ۷۰ـ۲۰۵۰ کاهش‌مییابد. درچنین‌فرض، نرخ‌زاد و ولد کمتر از میزان مشابه خود درگذشته خواهدبود و علت این امر می‌تواند بالارفتن سطح زندگی بموازات‌رعایت دقیقتر برنامه تنظیم خانواده باشد. دراین فرض‌جمعیت ایران در ۳۵ سال مورد بحث ۱٫۹٤ برابر خواهد شد.

فرض «پائین» جمعیت مبتنی بر این نظراست که جمعیت ایران با نرخ رشد مرکب ۱٫٤۷ درصد درسال یعنی تقریبا نصف نرخ رشدجمعیت ۲۰ سال گذشته که ۲٫۹۰ درصد درسال بوده رشد کند. چنین فرضی درصورتی حاصل خواهد شد کـه کوششهای تنظیم خانواده درحد بسیار بالائی چه‌درشهر وچه‌در روستاها موفق باشد.

از سه فرض بالا فرض اول «محتمل» فرض دوم «قابل حصول» و «فرض سوم» نسبتا غیر واقعی‌بنظر می‌رسند، در محاسبات این بررسی فرض متوسط و دوم مورد قبول وملاك سایر محاسبات قرار گرفتـه

است. کنترل جمعیت در ایران با توجه به امکانات تولیدی وعوامل تولید آن بویژه‌کمی نسبی آب و خاك مساعد کشاورزی امری ضروری بنظرمی‌رسد.بنا براین در عین حال که ممکنست فرض بالای اول رشدجمعیت در ایران تحقق یابد باید اقداماتی نمود که فرض‌دوم «متوسط» تحقق یابد نه فرض اول «بالا» .

توفیق دراین امر درتسهیل رشد اقتصادی و اجتماعی کشور اثر بسزائی خواهد داشت. رساندن نرخ رشد جمعیت ایران به‌فرض سوم و پائین ذکرشده درفوق اگر غیر ممکن نباشد بسیار مشکل خواهد بود. بنابراین فرض ما اینستکه جمعیت ایران در ۲۵۷۰ به ٦٥ میلیون نفریاحدود دوبرابر جمعیت سال ۲۵۳۵ کشور خواهد رسید.

دوم ـ ترکیب شهری ـ روستائی جمعیت‌ایران:

توزیع جغرافیائی جمعیت در سطح کشور عامل مهمی برای برنامه‌ریزی سیستم توزیع کالا های کشاورزیست. ترکیب شهری ـ روستائی جمعیت در داخل استانها و تفاوتهای آن در میان استانها نیزاثر مهمی بر شبکه توزیع خواهد داشت. بنابر این داشتن ایده‌آل کلی ولی جامع درمورد ترکیب شهری‌ـروستائی جمعیت کشور در استانهای مختلف و طرز برقراری ارتباط کالائی میان مناطق‌دارای مازاد وکمبودمحصولات کشاورزی امری ضروری است.

شهرنشینی و هجوم بشهرها در ایران حدود سی سال قبل آغاز شد درحال حاضر قریب ٤٧ درصد جمعیت ایران در مناطق شهری است. نرخ‌شهرنشینی در ایران از ٥ر٣١درصد در سال ۲۵۱۵ به ۳۸ درصد درسال ۲۵۲۵ و ٨ر٤٦ درصد در ۲۵۳۵ تغییر یافته است لیکن از نظر میزان شهرنشینی در مناطق‌مختلف

جدول شماره ۱

شاخص شهر نشینی بتفکیک استانهای کشور در سال ۲۵۳۵

نام استان	میزان شهر نشینی (در صد)	شاخص شهر نشینی (متوسط کشور=۱۰۰)	تفاوت به متوسط کشور بالاتر از متوسط + پائین تر از متوسط -
مرکزی	۷۹/۷	۱۷۰/۳	+ ۷۰/۳
کیلان	۲۹/۱	۶۲/۲	- ۳۷/۸
مازندران	۳۲/۶	۶۹/۷	- ۳۰/۳
آذربایجان شرقی	۳۶/۳	۷۷/۶	- ۲۲/۴
آذربایجان غربی	۳۲/۱	۶۸/۶	- ۳۱/۴
کرمانشاهان	۴۳/۴	۹۲/۷	- ۷/۳
خوزستان	۵۸/۱	۱۲۴/۱	+ ۲۴/۱
فارس	۴۲/۲	۹۰/۲	- ۹/۸
کرمان	۳۱/۴	۶۷/۱	- ۳۲/۹
خراسان	۳۸/۳	۸۱/۸	- ۱۸/۲
اصفهان	۶۲/۹	۱۳۴/۴	+ ۳۴/۳
سیستان و بلوچستان	۲۴/۵	۵۲/۴	- ۴۷/۶
کردستان	۲۴/۲	۵۱/۷	- ۴۸/۳
همدان	۲۸/۵	۶۰/۹	- ۳۹/۱
چهار محال و بختیاری	۳۵/۶	۷۶/۱	- ۲۳/۹
لرستان	۳۱/۸	۶۷/۹	- ۳۲/۱
ایلام	۱۹/۷	۴۲/۱	- ۵۷/۹
بوشهر	۳۴/۱	۷۲/۹	- ۲۷/۱
زنجان	۲۴/۹	۵۳/۲	- ۴۶/۸
یزد	۶۱/۲	۱۳۰/۸	+ ۳۰/۸
هرمزگان	۲۶/۸	۵۷/۳	- ۴۲/۷
کهکیلویه و بویر احمد	۱۲/۷	۲۷/۱	- ۷۲/۹
سمنان	۳۷/۹	۷۹/۳	- ۲۰/۷
کل کشور	۴۶/۸	۱۰۰/-	-

کشور اختلافات زیادی مشهود است چنین اختلافاتی دردهه‌گذشته ادامه یافته وحتی درسال ۲۵۳۵ نابرابری شهرنشینی درمیان‌استانهای مختلف کشورکاملامشهود است تنها چهار استان مرکزی، اصفهان،خوزستان، ویزد دارای شهرنشینی بیشتری در مقایسه بامتوسط ملی بوده و بقیه استانها زیر متوسط ملی‌شهرنشینی کشور (۴۶٫۸ درصد) قرار داشته‌اند.

پنج استان‌ایران یعنی‌استانهای‌مرکزی، آذربایجان شرقی وخوزستان، اصفهان و خراسان جمعا ۱۰٫۴۳ میلیون نفر از جمعیت ایران که ٦٦ درصدکل‌جمعیت شهری کشور را در سال ۲۵۳۵ تشکیل می‌دهد در خود داشته‌اند. در توزیع منطقه‌ای و استانی جمعیت کشور در ۳۵ سال آینده پیش‌بینی می‌شود برابری بیشتری میان رشد اقتصادی و اجتماعی مناطق‌مختلف کشور بوجود آیدورشد متعادل‌تر نواحی مختلف‌کشور بنابر ضرورت منابع طبیعی و عوامل تولید کشورهدف باشد و فشارهائی که هم‌اکنون در این مرحله از رشد اقتصادی ایران که کشور بطرف صنعتی شدن پیش می‌رود ودر اثر تمرکز بیش ازحد جمعیت در برخی نواحی شهری احساس می‌شود کمتر شود. با درنظر گرفتن مطالب فوق می‌توان چنین خاطر نشان‌ساخت‌که: کل جمعیت ایران از ۳۳٫۵۹ میلیون نفر در ۲۵۳۵ به ۴۷ میلیون نفر در ۲۵۵۰ و ٦۵ میلیون نفر در ۲۵۷۰ افزایش خواهد یافت. نرخ رشد مرکب سالانه جمعیت در چنین وضعی ۲٫۲٦ درصد در دوره ۵۰ ـ ۲۵۳۵ و ۱٫٦۳ درصد در دوره ۷۰ ـ ۲۵۵۰ خواهدبود.

جمعیت شهری ایران دارای نرخ رشدی بمراتب زیادتر از نرخ کلی رشد جمعیت کشور خواهد بود. جمعیت شهری کشور از ۱۵٫۷۲ میلیون نفردر ۲۵۳۵ به ۳۱٫۵ میلیون نفر در ۲۵۵۰ و ۵۴ میلیون نفر در

سال ۲۵۷۰ خواهد رسید. نرخ جمعیت شهری در دوره ۵۰ ـ ۲۵۳۵، ۷ر۴ درصد در سال فرض شده است که به ۷۳ر۲ درصد در دوره ۷۰ ـ ۲۵۵۰ کاهش یابد. باین ترتیب تصور می‌رود که نسبت جمعیت شهرنشینی کشور بکل جمعیت آن از حدود ۴۷ درصد حاضر به ۶۷ درصد در ۲۵۵۰ و به ۸۳ درصد در ۲۵۷۰ برسد.

جمعیت روستائی کشور از ۸۸ر۱۷ میلیون نفردر ۲۵۳۵ به ۵ر۱۵ میلیون نفر در ۲۵۵۰ و ۱۱ میلیون نفر در ۲۵۷۰ کاهش خواهد یافت. نرخ کاهش سالانه جمعیت روستائی کشور ۹۵ر۰ درصددر دوره ۵۰ـ۲۵۲۵ خواهد بود که به ۷۰ر۱ در سال در دوره ۷۰ـ۲۵۵۰ خواهد رسید. پیش‌بینی توزیع منطقه‌ای جمعیت کشور نشان می‌دهداستان‌مرکزی همچنان در زمره‌فشرده‌ترین و متمرکزترین منطقه کشور از لحاظ تراکم جمعیت باقی خواهد ماند وحتی بر درجه تراکم جمعیت آن در دوره ۳۵ ساله مورد نظر افزوده خواهدگشت. جمعیت استان مرکزی در ۲۵۷۰ درحد ۱ر۱۶ میلیون نفر یا ۶ر۲۴ درصد کل جمعیت کشور بنظر می‌رسد که با ۶ر۲۰ درصد کل جمعیت کشور در حال حاضرقابل مقایسه است.

در ۳۵ سال آینده بر آهنگ شهرنشینی کشور درحدی افزوده خواهدشدکه درسال ۲۵۷۰ دربسیاری از مناطق کشور جمعیت شهری بیش از ۷۰ درصدکل جمعیت را تشکیل خواهد داد.

سوم ـ مناطق شهری و توزیع آمایش آنها:

صرفنظر ازکل جمعیت کشور ونسبت‌شهرنشینی وروستانشینی آن برای برنامه‌ریزی دراز مدت سیستم توزیع محصولات کشاورزی داشتن اطلاعاتی نسبت به

طرز استقرار جمعیت در مناطق مختلف کشور ضروریست. بنظر میرسد در ۲۵۷۰ مناطق‌روستائی همچنان تولید کنندگان عمده محصولات کشاورزی و مناطق شهری مصرف کنندگان مهم و عمده‌آن‌باشند. واردات محصولات کشاورزی را نیز باید در ایران بر مازاد محصولات کشاورزی مناطق روستائی افزود و این‌دو جمعا مازاد محصولات کشاورزی را تشکیل خواهند داد که‌باید میان مناطق شهری توزیع گردد. مقداری کوشش نیز برای رساندن محصولات‌کشاورزی از مناطق روستائی دارای مازاد به مناطق روستائی دارای کمبود ویا برای رساندن محصولات کشاورزی وارداتی بمناطق روستائی دارای کمبود ضروری‌خواهد بود. مکانیسم توزیعی که‌ازاین لحاظ ضروری بنظر می‌رسد می‌تواند بشرح زیر خلاصه شود:

۱ـ از مناطق روستائی دارای مازاد به مناطق شهری دارای کمبود (که شامل مناطق شهری دارای روستاهای مازاددار نیز باشد).

۲ـ از مناطق روستائی مازاددار مستقیما به مناطق روستائی دارای کمبود.

۳ـ از مناطق روستائی دارای مازادبه‌مناطق‌شهری دارای روستاهای کمبوددار و از مناطق شهری چنین نواحی بقسمتهای روستائی آنها.

٤ـ توزیع غلات وارداتی و دیگر محصولات کشاورزی وارداتی میان مناطق شهری دارای کمبود.

٥ـ توزیع غلات و محصولات کشاورزی وارداتی میان مناطق روستائی دارای کمبود.

مکانیسم توزیع محتملا مبتنی بر آوردن محصولات کشاورزی وارداتی به‌نقاط مهم شهری در بدو امر و سپس توزیع آنها میان روستاهای کمبوددار آن نقاط خواهد بود.

بهر تقدیر مناطق شهری چه آنهاکه دارای مازاد محصولات کشاورزی در روستاهای خود هستند وچه آنها که ازاین لحاظ کمبود دارند نقاط ارتباطی مهمی در شبکه توزیع خواهند بود.

تمرکز جمعیت شهری که در حال حاضر درشهرـ های معدودی است در سالهای آینده چنین نخواهدبود. بعنوان مثال در سال ۲۵۳۵ تهران به تنهائی ۲۸٫۶ درصد جمعیت شهری کشور را در خود داشت وشهر دیگری نبود که جمعیت آن متجاوز از یك میلیون نفر باشد ، متوسط جمعیت هر شهر بدون تهران۳۱هزار نفر وبدون درنظرگرفتن شهرهائی‌که‌جمعیت آنهابیشتر از ۲۵۰ هزار نفر بود، فقط ۲۲ هزار نفر درهر شهر بوده است درحالیکه درسال ۲۵۷۰ نه‌تنها از تراکم نسبی جمعیت در تهران کاسته خواهد شد بلکه‌سایر شهرهای مهم بمیزانی از جمعیت خواهند رسید که سرمایه‌گذاری درشبکه توزیع آنها توام با صرفه‌جوئی‌ـ های اقتصادی بیشتری باشد. بنظر می‌رسدکه‌جمعیت تهران در سال ۲۵۷۰ از مرز ۱۰ میلیون نفر بگذرد و حد مزبور برای سال ۲۵۷۰ حداکثر ظرفیت قابل‌اداره تهران خواهد بود. جمعیت تهران درسال ۲۵۷۰ در صورتی بحد مزبور خواهد رسید که برای گسترش فعالیتهای اقتصادی، صنعتی در سایر نواحی کشور و جلوگیری از افزایش مهاجرت به تهران اقدامات لازم در زمان مناسب معمول گردد والا تهران در آینده‌ای بسیار نزدیکتر بحد ۱۰ میلیون نفر خواهد رسید که با امکانات فیزیکی ومحیطی آن‌برای رشد تطبیق‌نخواهد داشت. پیش‌بینی می‌شود جمعیت شاغل ایران در سال ۲۵۷۰ به ۲۵ میلیون نفر بالغ گردد که ۳۸ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل خواهد داد . در حال‌حاضر جمعیت شاغل ایران حدود ۹ میلیون نفر است که ۲۷

درصد جمعیت کل کشور را تشکیل میدهد نسبت جمعیت شاغل بکل جمعیت کشور که در حال حاضردر حد ۲۷ درصد است ناشی از جوان‌گرائی جمعیت‌ایران است که قریب نیمی ازآن فعلا در گروههای سنی‌صفر تا پانزده سال تمام قرار دارند و بیشتر مصرف کننده‌اند . نتیجه کاهش نرخ رشد جمعیت ایران در آینده و رشد جمعیت گذشته با توجه بجوان‌گرائی‌آنها این خواهد بودکه گروههای سنی صفر تا پانزده‌ساله کشور وارد نیروی کار شده‌وبر درصد نسبی‌افراد۱۵ تا ۶۰ ساله بیفزاید. در بین سالهای ۲۰۳۵ – ۲۰۷۰ با درنظر گرفتن دانشجویان در حال تحصیل حدود ۱۶ میلیون نفر به جمعیت شاغل ایران ازنظر سنی افزوده خواهد شد. بعبارت دیگر باید ۱۶ میلیون شغل موثر جدید برای جمعیتی که بالقوه آماده بکار می‌شود فراهم گردد. مشاغل مزبور باید دررشته‌های بواقع‌مورد نیاز کشور مانند پزشکی ، داروسازی ، پرستاری ، مهندسی رشته‌های مختلف تکنولژیست آزمایشگاهی ونظائر آن ایجاد گردد نه بصورت دبیران تاریخ و ادبیات و ...

این‌میزان اشتغال ازنظر نگارنده ازبخش‌کشاورزی تامین نخواهد شدو تنها امیدهای موثر او می‌تواند به‌گسترش صنعت و خدمات وتاحدی نیز صنایع‌وابسته به کشاورزی ارتباط یابد.زیرا امکانات وعوامل‌تولیدی کشور بویژه ازنظر مقدار آب و خاك مساعد باتکنولژی شناخته شده فعلی و با درنظر گرفتن امکانات شیرین کردن آب شور دریاها و صرفه‌جوئیهای ممکن‌درمقدار آب مصرفی کشور مجموعا در حدی نیست که بتوانیم به‌رشد بسیار زیاد کشاورزی و فراهم کردن امکانات زیاد اشتغال درآن امیدوار باشیم .

به احتمال قوی جمعیت شاغل در بخش

کشاورزی از ۳٫۵ میلیون نفر فعلی به ۲٫۵ میلیون نفر در ۲۵۷۰ خواهد رسید. این امر ازاین جهت است که زمینهای مساعد جدیدی بمقدارزیاد ممکنست به زیر کشت آورده نشود و شاید هم زمینهای فعلی وزمین‌های مارژینالی که به‌زیر کشت آورده شوند بیشتر زیر کشت عمقی قرار گیرند تاسطحی. تحقق این امر بنوبه خود نیازمند تلفیق واحدهای کوچك و غیر اقتصادی کشت و تاکید واقعی بر تعاونیهای تولید، کشت مکانیزه و کاهش نیروی انسانی در کشاورزی خواهد بود. نتیجه تحقق چنین امری کاهش تدریجی جمعیت شاغل درهر هکتار زمین زیرکشت وکاهش آن ازسطح‌فعلی ۲۲۰ نفر درهر هزار هکتار به ۱۲۵ نفر در هر هزار هکتار درسال ۲۵۷۰ خواهد بود. با توجه به آنکه رقم مزبور در کشاورزی پیشرفته آمریکا ۲۵ نفر در هر هزار هکتار زمین در ۱۹۷۰ بوده بنظر نمی‌رسد که رقم ۱۲۵ نفر برای هر هزار هکتار زمین زیر کشت در ایران رقمی بسیار دور ازواقع درآید.

باین ترتیب خدمات وصنعت باید حدود ۱۷ میلیون نفر را بخود جذب‌نموده و برای آنها ایجاد اشتغال‌کند که ۱۶ میلیون نفر ناشی از تغییر گروههای سنی‌افراد و ازدیاد افراد آماده بکار ویك میلیون نفر آن بیکار شده‌های بخش کشاورزی باشند. بطور مسلم صنایع وابسته به محصولات کشاورزی از قبیل صنایع تبدیلی فرآورده‌های کشاورزی باید نزدیك مزارع بزرك و واحدهای کشت مکانیزه آینده قرار گیرند تا نه تنها کشاورزان بیکار شده دراثر رشد کشت مکانیزه بطور طبیعی جذب امکانات جدید اشتغال صنعتی درنزدیکی خود گردند بلکه از نظر سیستم توزیع در مجموع نیاز بسرمایه گذاریهای کمتری باشد. (در حال حاضر محصولات کشاورزی اکثرا بشهرها و یا نواحی شهری

آورده شده وپس از تبدیل بفرآورده‌های صنعتی ناشی از کشاورزی دومرتبه به‌روستاها و نواحی روستائی اطراف شهرها برده میشود که مستلزم مقداری حمل ونقل‌زائد وهزینه‌های غیراقتصادی ناشی ازآنهااست. استقرار صنایع روستائی در مجاورت واحدهای بزرگ کشت مکانیزه می‌تواند موجب صرفه‌جوئیهای اقتصادی قابل توجهی در حمل ونقل کشور گردد. در برخی از صنایع تبدیلی فرآورده‌های کشاورزی، صرفه‌جوئیهای ناشی از تولید بمقدار کثیر کمتر از هزینه‌های حمل و نقل و توزیع مواد اولیه و محصولات نهائی است) از این لحاظ باید بررسیهای دقیقی بویژه در مورد نقاط مطلوب استقرارصنایع روستائی با توجه به بازار جذب صرفه‌جوئیهای‌لازم در سرمایه‌گذاریهای زیر بنائی‌حمل و نقل، بازاریابی و توزیع ونزدیکی‌بمنابع مواد اولیه وشعاع عمل اقتصادی آنها صورت گیرد. پیروی از چنین استراتژی استقرار صنایع روستائی نه تنها منتهی به ایجاد امکانات اشتغال در مجاورت نواحی روستائی دارای استعداد خواهد گشت بلکه می‌تواند به‌رشد متعادل‌تری در میان نقاط تولیدی کشور منتهی شود در عین آنکه از اتلاف وقت و سرمایه‌گذاری در نقاط بی‌استعداد کشور از نظر کشاورزی و صنعت جلوگیری شود.

چهارم ـ رشد اقتصادی آینده :

برای برنامه‌ریزی سیستم توزیعی محصولات کشاورزی کشور بناچار باید در مورد تقاضای غذای جمعیت والگوی رشد اقتصادی کشور و سطح درآمد قابل مصرف سرانه ایده‌هائی ولو در حد تقریب‌فراهم آید وبهمین جهت در قسمت زیر رشد اقتصادی آینده کشور و تقاضای غذائی مردم آن مورد پیش‌بینی قرار

میگیرد:

۱ـ روند تولید ناخالص ملی

رشد سریع اقتصادی ایران در سالهای اخیر و نرخ قابل توجه رشد اقتصادی کشور در مقایسه با ضوابط بین‌المللی سنجش رشد امریست بدیهی که نیازی بتوضیح ندارد در اینجا روند آینده رشد اقتصادی در قالب تولیدناخالص ملی مورد بحث قرار می گیرد. این پیش‌بینی‌ها براساس فرض‌های زیراست:

(۱) ـ پیش‌بینی‌ها بقیمت ثابت سال ۲۵۳٤ مورد بحث خواهند بود.

(۲) ـ اهمیت بخش نفت ازنظر سهم ارزش‌افزوده آن در تولید ناخالص ملی تدریجا کاهش خواهد یافت و بنظر میرسد این کاهش پس از برنامه عمرانی‌ششم (۲۵٤۱) شروع شود. بدیهی است این کاهش‌بصورت تقلیل درآمد حاصله از صادرات نفت خام خواهد بود. صنایع وابسته‌به نفت از قبیل‌صنایع پتروشیمی، کود شیمیائی و پلاستیك سازی مسلما نقش بیشتری را در ایجاد ارزش افزوده بیشتر در تولید ناخالص ملی ایفا خواهند کرد. باین ترتیب پیش‌بینی می‌شود سهم نسبی درآمد مستقیم صادراتی نفتی در کل تولید ناخالص ملی کشور از ۱ر۳٦ درصد در سال ۲۵۳٤ به ۲۱ درصد در ۲۵٤۱ و ۹ درصد درسال ۲۵۵۰ و به‌رقم پائین ۳ درصد در سال ۲۵۷۰ برسد.

(۳) ـ پیش‌بینی ارزش افزوده بخش کشاورزی به‌نرخ مرکب‌سالانه ۲ر۲ درصد بقیمتهای ثابت‌در دوره ۷۰ ـ ۲۵۳۵ اضافه گردد. نرخ رشد ارزش افزوده بخش کشاورزی‌در دوره ٤۱ ـ ۲۵۳٤ حدود ٦ر۲ درصد در سال بقیمتهای ثابت سال۲۵۳٤ فرض می‌شود . سرمایه‌گذاریهائی که برای افزایش تولید وبازده کشاورزی در برنامه ششم بشود نتایج خود را در

برنامه‌های‌عمرانی هفتم‌وبعداز آن آشکار خواهد نمود و می‌توان انتظار داشت که بسبب تحقق چنین سرمایه‌ـ گذاریهائی نرخ رشد ارزش افزوده بخش‌کشاورزی‌در دوره ۵۰ ـ ۲۵٤۱ بقیمتهای ثابت سال ۲۵۳٤ کمی بالاتر و درحد ۲ر۳ درصد درسال باشد.

در دوره ۷۰ ـ ۲۵۵۰ نرخ رشد مرکب سالانه ارزش افزوده بخش کشاورزی بقیمتهای ثابت سال ۲۵۳٤ کمتر از دو درصد بنظر می‌رسد. باچنین‌نرخ‌ـ های رشدی درحالیکه قدر مطلق ارزش افزوده بخش کشاورزی ایران از ۳۳٤ میلیارد ریال در ۲۵۳٤ به ۷۳۰ میلیارد ریال درسال ۲۵۷۰ افزایش خواهدیافت سهم نسبی بخش کشاورزی این دوره در قسمت‌غیر نفتی تولید ناخالص ملی از ۸ر۱٤ درصد به ۳ درصد کاهش خواهد یافت.

(٤) ـ قسمت اعظم رشد اقتصادی ایران ازبخش صنعت ناشی خواهد شد.. .پیش‌بینی می‌شود که این بخش با نرخ رشدمرکب سالانه‌ای درحدود ۲ر۸ درصد در سال در دوره ۷۰ـ۲۵۳٤ پیش رود. رشد ارزش افزوده بخش صنعت حدود ۱۷ درصد درسال دردوره ٤۱ ـ ۲۵۳٤ ، حدود ۱۱ درصد درسال در دوره ۵۰ ـ ۲۵٤۱ وپس‌ازآن یعنی طی دوره ۷۰ ـ ۲۵۵۰ درحدود ٤ تا ۵ درصد درسال پیش‌بینی می‌گردد. این‌پیش‌بینی مبتنی براین فرض است که سرمایه‌گذاریهای گذشته در صنایع سنگین در دوره برنامه ششم بثمر خواهند رسید وسرمایه‌گذاریهای بنیادی و زیربنائی بحدی خواهند رسید که نرخ رشد ۱۰ تا ۱۱ درصد ارزش افزوده بخش نفت رادر دهه آینده تحقق بخشند وپس ازآن نرخ رشد ارزش افزوده بخش صنعت بقیمتهای ثابت درحد عادی ٤ تا۵ درصد درسال تثبیت شود. سهم نسبی بخش صنعت در تولید ناخالص داخلی از

حدود ۳۱ درصد فعلی به ٤۸ درصد درسال ۲٥۷۰ افزایش خواهد یافت.

(٥) ـ بخش خدمات تابعی ازنرخهای رشد مفروض برای بخشهای کشاورزی صنعت و همچنین الگو و میزان دخالت دولت در امور اقتصادی کشور وفعالیت‌ـ های تولیدی آن و خدمات اجتماعیش خواهد بود ونرخ رشد آن میان بخشهای کشاورزی و صنعت در حد ٥ر٦ درصد درسال برای کل ۲٥۷۰ ـ ۲٥۳٤ فرض شده است. آهنگ رشد بخش خدمات که بحدکافی دارای رشد نبوده دربرنامه ششم سریعتر و درحد ۱۱ تا ٥ر۱۱ درصد درسال بنظر می‌رسد وپس ازآن‌بمیزان ۷ درصد درسال در دوره ۲٥٥۰ ـ ۲٥٤۱ و٤تا۵درصد درسال در دوره ۷۰ ـ ۲٥٥۰ خواهد بود. سهم بخش خدمات در تولید ناخالص داخلی غیر نفتی درحدۀ ملی (٥٤ درصد) باکاهشی مختصر در دوره ۷۰ ـ ۲٥٥۰ به ٤۹ درصد خواهد رسید.

(٦) ـ فرض دیگری که در مورد این پیش‌بینی‌ها وجود دارد افزایش سهم خالص مالیاتهای غیر مستقیم در تولید ناخالص ملی در سالهای آینده است. درحال حاضر سهم مزبور درکل تولید ناخالص ملی وتولید ناخالص ملی بدون نفت بترتیب ۱ر٦ درصد و ۲ر٦ درصد است. باتوجه به‌صنعتی شدن کشور رشد سهم خالص مالیاتهای غیر مستقیم بتولید ناخالص‌ملی کشور سریع پیش‌بینی می‌شود. در نتیجه پیش‌بینی می‌شود خالص دریافتی ازمحل مالیاتهای غیر مستقیم ازحد ٥۹ میلیارد ریال در ۲٥۳٤ به ۲۱۰ میلیارد ریال در ۲٥۷۰ وتا حدود ۳ر٦ برابر افزایش یابد و سهم نسبی خالص مالیاتهای غیر مستقیم در تولیدناخالص ملی کشور از ۱ر٦ درصد فعلی به حدود ۸ درصد در سال ۲٥۷۰ افزایش یابد.

براساس فرض‌های فوق پیش‌بینی می‌شود تولید ناخالص ملی ایران بقیمتهای ثابت در دوره مورد بحث یعنی ۳۵ سال ۲۵۷۰ ـ ۲۵۳۵ بیش از ۷ برابرشود.

تولید ناخالص ملی کشور که در سال ۲۵۳۵ بالغ بر ۳۶۷٦ میلیارد ریال بود حداقل به‌رقمی بمیزان ٦٦۵۰ میلیارد ریال در سال ۲۵٤۱، ۱۲۲۰۰ میلیارد ریال‌درسال ۲۵۵۰ و ۲٦۷۰۰ میلیاردریال‌درسال ۲۵۷۰ خواهد رسید. نرخ رشد تولید ناخالص ملی کشوردر دوره ۲۵٤۱ ـ ۲۵۳٤ در حدود ۹ درصددرسال‌بقیمت‌های ثابت، برای دوره ۲۵۵۰ ـ ۲۵٤۱ درحد ۷ درصد درسال وبرای دوره ۲۵۷۰ ـ ۲۵۵۰ در حدود ٤درصد درسال فرض شده است با قبول این فروض تولید ناخالص سرانه‌کشور بقیمتهای ثابت ۱۷۳۱۰۰ ریال (۲٤۵۰ دلار) درسال ۲۵٤۱ ، ۹۵۵٦۰۰ ریال (۳٦۷۰ دلار) درسال ۲۵۵۰ و ٤۱۰۸۰۰ ریال (۵۸۱۰ دلار) درسال ۲۵۷۰ خواهد بود و باتحقق ین حداقل‌ها ایران درمدتی که حدود سه دهه خواهد بود به‌سطح درآمد سرانه‌اکثر کشورهای صنعتی خواهد رسید. دقت شود که ارقام فوق بعنوان «حداقل» ارائه می‌شوند ودرعمل ممکنست آهنگ رشد اقتصادی ایران بمراتب‌سریعتر از نرخهای رشدمفروض ما باشد وایران در مدتی کوتاه‌تر بدرآمدهای سرانه بالاتر نزدیك ٦ هزار دلار درسال برسد. نرخهای رشدمذکور بنحوی درنظرگرفته شده که نابرابریها، تنگناها وعدم تعادلهای عمده‌ای ایجاد نکند وضمن حفظ یك آهنگ مستمر سرمایه‌گذاری مصارف بخش خصوصی و عمومی هم بحداقل لازم تقلیل یابد. جدول شماره ۲ برآورد مصرف و تشکیل سرمایه اقتصاد ایران را ارائه می‌کند:

پیش‌بینی‌های مذکور در جدول فوق مبتنی بر جنبه‌های زیر است:

جدول شماره ۲

پیش‌بینی مصرف و تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی

(بجمعیت ثابت سال ۲۵۳۴)

	۲۵۳۴		۲۵۴۱			۲۵۵۰			۲۵۷۱			
	ملیارد ریال	در صد کل	ملیارد ریال	در صد کل	نرخ‌رشد سالانه	ملیارد ریال	در صد کل	نرخ‌رشد سالانه	ملیارد ریال	در صد کل	نرخ‌رشد سالانه	نرخ‌رشد سالانه ۲۵۳۴/۷۰
مصرف :												
بخش خصوصی	۱۵۳۴	۴۲	۲۷۹۰	۴۲	۸/۹	۵۶۱۰	۴۶	۸/۱	۱۳۰۸۰	۴۹	۴/۳	۶/۱
بخش دولتی	۷۶۹	۲۱	۲۱۹۰	۳۳	۱۶/۱	۳۶۶۰	۳۰	۵/۹	۷۴۸۰	۲۸	۳/۶	۶/۵
کل	۲۳۰۳	۶۳	۴۹۸۰	۷۵	۱۱/۶	۹۲۷۰	۷۶	۷/۱	۲۰۵۶۰	۷۷	۴/۱	۶/۳
تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی :												
بخش خصوصی	۴۵۳	۱۲	۶۰۰	۹	۴/۱	۱۱۰۰	۹	۷/۰	۲۶۷۰	۱۰	۴/۵	۵/۱
بخش دولتی	۶۴۷	۱۸	۱۴۶۰	۲۲	۱۲/۳	۲۳۲۰	۱۹	۵/۳	۴۲۷۰	۱۶	۳/۱	۵/۴
کل	۱۱۰۰	۳۰	۲۰۶۰	۳۱	۹/۴	۳۴۲۰	۲۸	۵/۸	۶۹۴۰	۲۶	۳/۶	۵/۲
موازنه پرداختها	۲۳۴	۷	۲۰۰	۳ −	—	۳۹۰−	۳−	—	۶۰۰−	۲−	—	—
تولید ناخالص ملی	۳۶۳۷	۱۰۰	۶۶۵۰ (۹/۰)	۱۰۰	۹/۰	۱۲۲۰۰ (۷/۰)	۱۰۰	۷/۰	۲۶۷۰۰ (۴/۰)	۱۰۰	۴/۰	۵/۷
پس‌انداز ملی	۱۳۳۴	۳۷	۱۸۶۰	۲۸	۴/۹	۳۰۳۰	۲۵	۵/۶	۶۳۴۰	۲۴	۳/۸	۴/۴

ماخذ : محاسبات شخصی

(۱) ـ محدود کردن مصرف بخش‌های خصوصی وعمومی به‌حدود معقول و منطقی.
(۲) ـ اختصاص دادن قسمت مهمی از تولید ناخالص ملی برای‌تشکیل سرمایه‌ثابت ناخالص‌داخلی.
(۳) ـ تقویت وتشویق بخش خصوصی برای افزایش سرمایه‌گذاری در اقتصاد کشور.
(٤) ـ محدود کردن میزان مداخله دولت‌درجریان رشد اقتصادی کشور برشته‌های اساسی و ضروری، با درنظر گرفتن شرایط فوق، پیش‌بینی می‌شودمخارج مصرفی از ۱۵۳٤ میلیارد ریال درسال ۲۵۳٤ به ۱۳۰۸۰ میلیارد ریال در ۲۵۷۰ افزایش یابد که‌نرخ رشدی معادل ۱ر٦ درصد برای تمام دوره ۲۵۳۵ تا ۲۵۷۰ خواهدداشت پس رشد مخارج مصرفی بخش خصوصی در برنامه ششم عمرانی کشور و حتی بعد ازآن ازسال ۲۵۵۰ بالاتر از ۱ر٦ درصد در سال بنظر می‌رسد.

فرض شده است مخارج مصرفی بخش دولتی با نرخ ۱٦ درصد درسال در دوره ٤۱ ـ ۲۵۳٤ وپس‌از آن باکاهش شدید بمیزان ٦ درصد درسال در دوره ۵۰ ـ ۲۵٤۱ و ۵ر۳ تا ٤ درصد درسال در دوره ۷۰ ـ ۲۵۵۰ افزایش یابد.

۲ـ روند مخارج مصرفی:

علاوه بر متغیرهای جمعیت ورشد اقتصادی، مخارج مصرفی بخش خصوصی متغیر مهم دیگری برای تفکر در برنامه‌ریزی شبکه توزیع محصولات کشاورزی‌خواهد بود افزایش درآمدها وتوزیع بهتر آن درمیان‌مناطق شهری وروستائی و در داخل استانها اثر قابل توجهی بر تقاضای غذائی افراد خواهدداشت. درحال حاضر تفاوتهای بارزی میان مخارج مصرفی خانوارهای‌شهری وروستائی هم در داخل استانها وهم درمیان استانها

وجود دارد.

لیکن برای برنامه‌ریزی درازمدت پیش‌بینی می‌شود چنین نابرابریهائی تدریجا روبه‌کاهش رود بویژه که در سالهای آینده‌بنظر می‌رسد گسترش اقتصاد ممالک در نواحی معدودی متمرکز باشد و نتایج رشداقتصادی مناطق جغرافیائی بیشتری از کشور را دربر گیرد . چون در قسمتهای زیر پیش‌بینی‌هائی درموردافزایش مصرف مواد منتخب کشاورزی داده خواهد شد، از تکرار آن دراینجا خودداری می‌شود.

پنجم ـ توزیع محصولات کشاورزی در آینده :

حقایق عمده‌ای کـه در مـورد توزیع محصولات کشاورزی پیش روی ما قرار خواهند گرفت و بایـد قرار گیرند بشرح زیر است:

۱ـ جمعیت ایران از ۳۳٫۵۹ میلیون نفر در۲۵۳۵ به ٤۷ میلیون نفر در ۲۵۵۰ وحدود ٦۵ میلیون نفر در ۲۵۷۰ افزایش خواهد یافت.

۲ـ جمعیت شهری با آهنگ سریعتری رشدخواهد کرد وبه ۳۱٫۵ میلیون نفر در ۲۵۵۰ و ۵٤ میلیون‌نفر در ۲۵۷۰ خواهد رسید. سهم جمعیت شهری در کل جمعیت کشور از ٤٦٫۸ درصد در ۲۵۳۵ به ٦۷ درصد در ۲۵۵۰ و ۸۳درصد در ۲۵۷۰ خواهدرسید.

۳ـ جمعیت روستائی با آهنگ رشدی منفی در دوره ۷۰ ـ ۲۵۳۵ همراه خواهد بود واز ۱۷٫۹میلیون نفر در ۲۵۳۵ به ۱۵٫۵ میلیون نفر در ۲۵۵۰ و ۱۱ میلیون نفردر ۲۵۷۰ خواهدرسید.

٤ـ فرآیند شهری شدن جوامع کشور گسترده‌تر خواهد بود ودر سال ۲۵۷۰ تقریبا تمام استانهای کشور دارای نسبت جمعیت شهری به کل جمعیت متجاوز از ۷۵ درصد خواهند بود.

۵ـ بنیاد شغلی جمعیت‌نیز تغییرات وسیعی‌خواهد نمود. سهم اشتغال دربخش کشاورزی از حدود ۴۰ درصدفعلی به ۱۰ درصد در ۲۵۷۰ خواهدرسید و کل جمعیت شاغل از ۸ر۷ میلیون نفر در ۲۵۳۴ به ۶ر۱۳ میلیون نفر در ۲۵۵۰ و ۲۵ میلیون نفر در ۲۵۷۰بالغ خواهد شد.

۶ـ بنیاد سنی جمعیت نیز تغییرات وسیعی‌خواهد نمود ازاین لحاظ افراد بیش از ۱۵ سال نسبت‌بالاتری ازجمعیت رادرمقایسه باوضع فعلی‌تشکیل خواهندداد.

۷ـ تعداد شهرها از ۳۶۵ شهر در ۲۵۳۵ به‌بیش از ۶۰۰ شهر در ۲۵۷۰ وتعداد شهرهای بزرگ‌دارای بیش از ۲۵۰ هزارنفر جمعیت از ۸ عدد فعلی به‌نزدیك ۴۵ شهر در ۲۵۷۰ خواهد رسید.

۸ـ تعداد دهات کشور از حدود ۶۲ هزار فعلی تحت تاثیر ونفوذ کشور وصنعت وفعالیتهای‌کشاورزی بزرگ وپروژه‌های دامپروری ودامداری بزرگ‌تجاری کاهش خواهد یافت. همچنین‌برقراری وتاسیس صنایع روستائی قسمتی از خلائی را که درحال حاضر میان شهرها وروستاها وجود دارد پر خواهد کرد.

۹ـ تولید ناخالص ملی سرانه از ۱۱۱۱۹۰ ریال در۲۵۳۴ به‌حدود ۱۷۳۱۰۰ ریال‌در ۲۵۴۱ و ۲۵۹۶۰۰ ریال در ۲۵۵۰ و ۴۱۰۸۰۰ ریال در ۲۵۷۰ به‌قیمتهای ثابت سال ۲۵۳۴ افزایش خواهد یافت. بعبارت‌دیگر تولید ناخالص سرانه بقیمتهای ثابت در سی و پنج سال آینده‌حداقل‌حدود۴ برابر خواهد شد.

۱۰ ـ توزیع درآمد میان نواحی شهری و روستائی ودرداخل ومیان استانهابابرابری بیشتری‌همراه خواهد بود ونابرابری فعلی درآمد شهری ـ روستائی که در حدود نسبت ۶ر۴ به ۱ برآورد می‌شود به ۸ر۱ به‌۱ در ۲۵۷۰ کاهش خواهدیافت. مخارج سرانه مصرفی

افراد شهری از حدود ۸۳٤٦۰ ریال در ۲۵۳٤ به ۲۱۷۹٦۰ ریال در ۲۵۷۰ بالغ خواهد شد ولی مخارج سرانه مصرفی افراد روستائی از۱۹۱۷۷ ریال در ۲۵۳٤ به ۱۱۹۰۹۰ ریال در همین دوره افزایش‌خواهد یافت.

۱۱ ـ تقاضای مواد غذائی وترکیب آن تحت تاثیر افزایش درآمدسرانه و توزیع برابرتر درآمدها تغییرات عمده‌ای خواهد یافت و اختلاف عمده‌ای که بین سطح مصرف شهری و روستائی در حال‌حاضر وجود دارد تقریبا ناچیز خواهدشد. میزان مصرف سرانه مواد غذائی که درحال حاضر معادل ٤۵۰ تا ۵۰۰ کیلوگرم است بحدود ٦۰۰ کیلو گرم در ۲۵۵۰ و قریب ۷۲۵ کیلوگرم در ۲۵۷۰ خواهدرسید. ازنظر ترکیب‌مصرف مواد غذائی برسهم مواد پروتئینی و میوه‌ها وسبزیها افزوده وازسهم نسبی‌مواد نشاسته‌ای‌بویژه‌گندم کاسته خواهد شد.

۱۲ ـ کل تقاضای مواد غذائی ایرانیان از ۱۵تا ۱٦ میلیون تن درحال حاضر به‌حدود ۳۰ میلیون تن‌در سال ۲۵۵۰ وقریب ۵۰ میلیون تن در ۲۵۷۰ خواهد رسیدکه از این مقدار نزدیك ۸۰ درصد یا ٤۰میلیون تن آن باید درنواحی شهری و ۱۰ میلیون تن بقیه در نواحی روستائی توزیع گردد.

۱۳ ـ از حدود ۵۰ میلیون تن تقاضای موادغذائی سالانه ایران در۲۵۷۰ ، حدود ۵ میلیون تن‌یا ۱۰درصد با هزینه‌ای قریب ۳ تا ۳٫۵ میلیارد دلار بایداز خارج وارد شود وبقیه در کشور تولید گردد وبرای نیل به این منظور میزان تولید داخلی موادغذائی باید ازسطح فعلی بحدود سه برابر افزایش یابد والا نیازهای وارداتی بیشتر خواهد بود و ممکنست باکاهش‌درآمد نفت، منابع مالی لازم برای تامین آن فراهم نباشد حتی

اگر فراهم نیز باشد بصلاح دراز مدت کشور است‌که اتکائش بر عواید ودرآمدهای نفتی نباشد.

ششم ـ استراتژی توزیع :

سیستم توزیع محصولات عمده کشاورزی وکارآئی آن اهمیت بمراتب بیشتری در سالهای آینده کسب خواهد کرد. در حال حاضر ضایعات محصولات کشاورزی در کشورهای مختلفی که تجهیزات کافی انباری، سردخانه‌ای نگهداری و محافظت موادغذائی وبازاریابی صحیح ندارند از طرف کارشناسان‌سازمان خواربار ملل متحد در حد ۳۰ تا ۳۵ درصد برآورد شده است. ایران نیز ازاین خصیصه مستثنی نیست وهمانطور که قبلا تذکر داده شد درحال حاضر شبکه توزیع ایران علاوه بر ضایعات عادی توام با ضایعات ظرفیت حمل ونقل کامیونی و دوباره کاریهای زائدی است‌که هزینه‌ای کلان را بر اقتصاد کشور تحمیل می‌نماید و با آنکه ازطریق بازاریابی تعاونی قدمهائی برداشته شده ولی هنوز تعاونیهای تولید و شرکتهای تعاونی روستائی و شرکتهای سهامی زراعی نقشی‌موثر در توزیع وبازاریابی صحیح‌محصول کشاورزی‌ندارند. بر حقیقت فوق باید موضوعهای زیر را نیز افزود : سختی و صعوبت دسترسی جغرافیائی به برخی نقاط کشور، عدم کفایت شبکه راههای کشور، فقدان‌وسائل ارتباطی کافی راه‌آهن، نابرابری شدید قدرت کسب درآمد دراستانهای‌مختلف، نابرابریهای مهم در موجود بودن سرمایه‌گذاریهای زیربنائی در نقاط مختلف‌کشور و غیره .

رشد اقتصادی آینده ایران آنطورکه در بالا برآورد شد فشار زیادی بر سیستم توزیع‌کشور وارد خواهد کرد و روش فعلی بشرح فوق با وضع سنتی خود

بهیچوجه قابل دوام بنظر نمی‌رسد . تسهیلات توزیع فعلی با درنظر گرفتن تقاضای آتیـه بهیچوجه کفاف نخواهد کرد و ضروریست استراتژی جامعی برای تولید کشاورزی، صنایع تبدیلی وابسته، بازاریابی، نگهداری آنها در انبار وسردخانه مورد برنامه‌ریزی و قبول قرار گیرد بویژه که جمعیت ایران تا ۳۵ سال دیگر حدود دو برابر خواهد شد و بعلاوه درآمد سرانه بالاتر و تمرکزهای جغرافیائی متفاوت ازوضع فعلی خواهد بود وبر مصرف کمی وکیفی مواد غذائی در استانهای کشور نیز افزوده خواهد شد.

مسئله مهم در سرمایه‌گذاری در تاسیسات توزیع، طرحریزی شبکه‌ای از آنست بگونه‌ای کـه مزایـای اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌گذاری درآن بحداکثـر رسد. این امر بنوبه خود مستلزم انجام تحلیلی دقیق برای تشخیص شقوق مختلف سرمایه‌گذاری در توزیع است. قبل ازانجام چنین تحلیل‌هائی باید به‌پرسشهای زیر پاسخ داده شود:

۱ـ چه نوع حمل ونقل‌می‌تواندبهتر واقتصادی‌تر، دونقطه را به‌یکدیگر متصل کند راه‌آهن، راه خشکی، راه‌آبی، راه هوائی؟ طبیعی است بادرنظرگرفتن شرایط ایران وگرانی نسبی هزینه حمل و نقل هوائی از یك طرف و مطرح نبودن راههای آبی قابل حمل و نقل‌زیاد در ایران به علت عـــدم رودهای سراسری و موانع کویری و حفر کانال وغیره انتخاب حقیقی ایران‌بیشتر منحصر به‌انتخاب میان راه‌آهن از یکطرف و راه خشکی از طرف دیگر می‌گردد. سیستم فعلی حمل و نقل کشور شدیدا متکی بر راههای خشکی است اتکاء بر شبکه راه‌های خشکی تاحدی نیز ازاین لحاظ ضروریست‌که احداث راه‌آهن دربسیاری از نقاط کشور مقرون‌بصرفه نیست. این‌گفته را نباید بمنزله عدم امکان گسترش

راه‌آهن بطور کلی تلقی نمود ولی بعنوان تاکید بیشتر برحمل ونقل زمینی ضروریست و شرط اساسی توفیق در برنامه‌ریزی سیستم توزیع ایران در درازمدت بنظر می‌رسد. گسترش شبکه راههای خشکی وشاهراهها وشبکه راه‌آهن کشور نه‌تنها تقاضای حمل ونقل و نقاط مهم تولیدی کشاورزی رابابد دربرگیردبلکه تقاضای حمل ونقل مراکز عمده تولید صنعتی را .

۲ـ پس از تعیین نوع ارتباط اعم از راه خشکی وراه‌آهن، پرسش دیگری که بایدمورد بررسی دقیق قرار گیرد اینست که کدامیك از نواحی باید از لحاظ حمل ونقل ازیك محل خاص تغذیه شوند؟ بعبارت‌دیگر مناطق مسلطی که کالاها ازآنجا بشعاع اقتصادی‌اطراف آنها باکمترین هزینه و بیشترین فایده بایدرسانده‌شود میباید مشخص گردند. این مسئله نه‌تنها تابعی ازنقاط تولیدی دارای کمبود در حال حاضر خواهد بود بلکه کمبودها ومازادهای عملا تحقق‌یافته آینده رانیز باید دربرگیرد. با تشخیص نقاط مسلط از نظر تولیدی‌و خوشه ویا مجموعه‌ای از نقاطی که در اطراف آن باید بطریق اقتصادی تغذیه شوند صرفه‌جوئیهای زیادی‌از لحاظ مخارج حمل ونقل و اقتصادی بکار بردن‌ظرفیت‌ـ های انباری وسردخانه و وسائط نقلیه می‌تواندصورت گیرد. در درازمدت باید شاهد بوجود آمدن ارتباطات حمل ونقل، انبارداری وبازاریابی مختلفی‌باشیم که در نواحی متفاوت مجزا از یکدیگر ولی در قالب‌یك‌مجموعه ملی نیازهای منطقه‌ای اطراف خودرا ارضاء کنند . کاربرد چنین تسهیلات منطقه‌ای بیشتر در موردکالاـ هائی کم وبیش متجانس مانند گندم، گوشت قرمز، تخم‌مرغ، محصولات لبنی، سبزیها و میوه‌های خاص خواهد بود وبرای کالاهای دیگر مانند چای و برنج‌که در استانهای معدودی تولید یا وارد می‌شوند باید

بیشتر متکی بر شبکه ملی توزیع و مجموعه راههای ارتباطی وتسهیلاتی توزیعی باشیم.

۳ـ پرسش دیگری که باید به‌آن توجه داشت اینست که آیا تاسیسات لازم برای انجام وظایف بازاریابی و توزیع میان مناطق ودر داخل مناطق جغرافیائی وجود خواهد داشت یا خیر. نبودن چنین تاسیساتی، از بازده سرمایه‌گذاری در سیستم حمل و نقل وتوزیع خواهد کاست. تقویت تعاونیهای توزیع و استفاده موثرتر از مکانیسم‌های بازاریابی آنها و تاکید بر پیدایش منظم و سازمان‌یافته آنها در نقاط موردنیاز می‌تواند بر کارآئی شبکه حمل ونقل وتوزیع بیفزاید.

٤ـ نوع واسطه وکانالی‌که‌باید محصول‌کشاورزی را از تولید کنندگان پراکنده در نقاط مختلف کشور جمع‌کرد وآنها رابمصرف‌کننده رساند نیز باید مورد توجه قرار گیرد. محصولات مختلف، کانالهای متفاوتی را برای توزیع خودایجاب مینماید. مثلاتوزیع‌محصولات پروتئینی مانند گوشت، تخم‌مرغ، شیر و غیره‌بدلیل ماهیت فسادپذیر آنها درشرایط تخصصی ویژه‌ای‌باید صورت گیردکه متفاوت از توزیع گندم و برنج است و اگر برای برخی کالاها مانند غلات، میوه‌ها و سبزیها توزیع افقی که درآن تولید کننده محصول خود را به شخص یاموسسه واسطه فروخته و آن شخص آنهارا مستقیما به مصرف کننده برساند مطلوب باشد برای مواد پروتئینی این نوع توزیع ممکنست منشاء حل مشکل ملی دسترسی بالقوه مساوی تمام نقاط کشور نگردد. لذا بنظر می‌رسد سیاست بازاریابی و توزیع برای هرکالا باید با درنظر گرفتن خصایص ویژه آن کالا اتخاذ گردد وتصمیمات مربوط به حمل و نقل، انبارداری، نگهداری و محافظت، و تاسیسات ذخیره باتوجه به‌نیازهای منطقه‌ای هر کالا مشخص گردد.

هفتم ـ نقش بالقوه بانك توسعه کشاورزی‌ایران در سیستم توزیع آینده کشور :

کشاورزی ایران راه درازی را برای رسیدن به‌سطح تولید فعلی خود پیموده و صرفنظر از اقداماتی نظیر اصلاحات ارضی و اصلاح سیستم مالکیت زمین شاهد سرمایه‌گذاریهای دولت و تسهیلات آبیاری، تاسیس بانکهای اعطاءکننده اعتبار کشاورزی و تاسیسات تعاونی تولید بوده است لیکن بنظر ما اهمیت واقعی کاری که باید برای کشاورزی ایران انجام شود و عظمت حقیقی آن در آتیه است.

ایران دارای جمعیتی بمراتب‌زیادتر، درآمدسرانه‌ای بالاتر، سطح زندگی بالاتر و نیازهای پروتئینی‌بمراتب بیشتری خواهد بود. درعین حال آشکار است که‌برای جذب و اختصاص عوامل محدود تولید کشور برشته‌های صنعت، خدمات کشاورزی مقداری رقابت وجود خواهد داشت. درآمد نفت نیز که تاکنون پشتوانه اقدامات و فعالیتهای دولت بوده بعنوان یك منبع مادی باید سهم کمتر و ناچیزی را در ارضاء نیازهای‌زودگذر وفوری کشور بازی کرده ودر راه سازندگی وافزایش قدرتهای حقیقی تولید آن بکار گرفته شود . گسترش تولید وبازده کشاورزی کشور را باید بصورت یك ضرورت حتمی تلقی نمود واهمیت این امر برای ایران آتیه بهیچوجه کمتر از اهمیت و ضرورت رشد صنعتی و خدمات نخواهد بود. حفظ استقلال ملی ما اقتضا می‌کند که از لحاظ کشاورزی قوی باشیم، با آنهاکه می‌خواهند محصولات کشاورزی موردنیاز مملکت رابا هواپیماواردآن‌کنند بدلیل‌آنکه پول‌داریم سخت مخالفت کنیم و امیدوارانه کمر همت به پیشبرد ممکن بخش کشاورزی‌ببندیم. بخش کشاورزی ایران‌ازنظرت ولید و بازاریابی‌وتوزیع نیازمندیك استراتژی ملی‌است که‌درآن

منابع تولیدی موجود و بالقوه کشور درنظر گرفته شود.

استراتژی صحیح ومعقول کشاورزی بایدمجموعه‌ای از اقداماتی راکه در جهت‌های زیر انجام می‌شود دربر گیرد :

۱ـ برنامه‌های ایجاد سازمانها و تاسیسات لازم برای تحقیقات کشاورزی، فرهنگ روستائی وآموزش کشاورزان.

۲ـ برنامه‌های سرمایه‌گذاری درتجهیزات زیربنائی شامل تاسیسات‌آبیاری وزهکشی وجاده‌های‌روستائی.

۳ـ برنامه‌های اصلاح و بهبود سیستم‌بازاریابی محصولات کشاورزی و توزیع داده‌های‌کشاورزی.

٤ـ برنامه‌های حفظ غلات، مکانیزه کردن ومدرنیزه کردن فعالیتهای کشاورزی.

٥ـ اتخاذ سیاستهائی در زمینه قیمت‌گذاری‌صحیح محصولات کشاورزی و مالیات‌بندی مناسب بردرآمد‌های کشاورزی، استفاده از زمین وتسهیلات اعتباری روستائی و تنظیم قوائی که حفظ تولیدات کشاورزی مملکت را در درازمدت میسر سازد.

٦ـ استراتژی و کوششهای فوق باید برای نیل به سه رشته عمده فعالیت هدایت شوند :

(۱) ـ بهبود وپیشرفت تحولات بنیانی‌کشاورزی.

(۲) ـ افزایش تولیدکشاورزی ورفاه‌کشاورزان .

(۳) ـ تغییر مبانی رفتار و مبادی اقدام‌کشاورزان وجمعیت روستائی بگونه‌ای که آثار مثبت سازنده‌ای در جهت مدرنیزه کردن کلی اقتصاد روستائی کشور داشته باشد. بدون آنکه درصدد توصیه‌استراتژی لازم برای کشاورزی ایران باشیم باید یادآور شویم اتخاذ هرگونه استراتژی باید بصورت مجموعه‌ای جامع باشد که براساس طرح مسائل مربوط به تولید، سازمان‌های تولید وبازاریابی و توزیع محصولات کشاورزی

را نیز دربر گیرد تا آثار مفید و مستمری بر گسترش کشاورزی ایران داشته باشد.

برای تحقق این هدف و طرح‌ریزی مجموعه‌ای از

جدول شماره ۳

مانده اعتبارات کشاورزی بانکهای تجارتی و تخصصی به بخش خصوصی (۱)

(میلیارد ریال)

	۲۵۳۱		۲۵۳۲	۲۵۳۳	۲۵۳۴	۲۵۳۵		درصد تغییر	
	مبلغ	سهم				مبلغ	سهم	۲۵۳۴	۲۵۳۵
بانک‌تعاون کشاورزی‌ایران	۲۴/۸	۸۵/۸	۲۹/۸	۴۴/۹	۵۲/۴	۶۵/۲	۴۹/۷	۱۹/۷	۲۴/۴
" توسعه " "	۰	۰	۲/۸	۸/۳	۲۳/۴	۴۲/۳	۳۲/۳	۱۸۱/۹	۸۰/۸
سایر بانکها	۴/۱	۱۴/۲	۴/۷	۹/۴	۱۸/۲	۲۳/۶	۱۸/۰	۹۳/۶	۲۹/۷
جمع	۲۸/۹	۱۰۰/۰	۳۷/۳	۶۳/۶	۹۴/۰	۱۳۱/۱	۱۰۰/۰		

۱ــ شامل سرمایه‌گذاری مشارکت در شرکتها و موسسات خصوصی نیست.

برنامه‌های گسترش تولید وتوزیع کشاورزی ضروریست در بدو امر دولت در سازمان دادن، اداره، سرمایه‌گذاری و اجرای چندین طرح مطالعه شده کشاورزی سرمایه‌گذاری نماید. مخصوصا اگر با کمبودتسهیلات زیربنائی، بخش خصوصی انگیزه کافی برای ورود به این رشته از فعالیت را دربدو امر نداشته باشد. در این زمینه نباید نقش موسسات اعطاء اعتبارکشاورزی از قبیل بانك توسعه کشاورزی ایران و بانك تعاون کشاورزی راناچیز انگاشت. درصدی ازاعتبارات بانك‌های تجاری نیز ممکنست بمصرف طرحهای کشاورزی برسد. جدولهای ۳ و٤ حجم اعتباری را که از طریق بانکهای مختلف در اختیار بخش کشاورزی و توزیع قرار گرفته نشان میدهد:

جدول شماره ٤

طبقه‌بندی طرحهای مصوب بانك توسعه برحسب نوع فعالیت ـ میزان سرمایه‌گذاری و ارزش تولیدات سالانه ازماخذ ترازنامه‌های بانك توسعه کشاورزی ایران وترازنامه‌های بانك مرکزی از این قرار است:

«واحد : میلیون ریال»

زراعت و گوسفنداری:

سهم بانك در سرمایه‌گذاری از (۱۳) در سال ۲۵۲۷ به (۲۰٤۱) درسال ۲۵۳۵

کل سرمایه‌گذاری از (۲۷) در سال ۲۵۲۷ به (٤۲٦۰) درسال ۲۵۳۵

ارزش تولیدات از (۱٦) در سال ۲۵۲۷ به (۱٦۷۹) در سال ۲۵۳۵

باغداری:

سهم بانك از (۱۰) درسال ۲۵۲۷ به (۲۰۳٦) در سال ۲۵۳۵

کل سرمایه‌گذاری از (٤۷) درسال ۲۵۲۷ به

(۳۹۹۰) درسال ۲۵۳۵

ارزش تولیدات از (۱۸) درسال ۲۵۲۷ به (۱۷٦٥) در سال ۲۵۳۵

مرغداری:

سهم بانک از (۲٥) درسال ۲۵۲۷ به (۷٥۸۳) در سال ۲۵۳۵

کل سرمایه‌گذاری از (٦۱) در سال ۲۵۲۷ بـه (۱٥٦۳۲) درسال ۲۵۳۵

ارزش تولیدات از (٥۸) درسال ۲۵۲۷ به (۷۹٥۹) در سال ۲۵۳۵

گاوداری:

سهم بانک از (۳٥) درسال ۲۵۲۷ به (٦۰٤۲) درسال ۲۵۲۷

کل سرمایه‌گذاری از (۱۲۹) درسال ۲۵۲۷ بـه (۱۱٤۰۷) درسال ۲۵۲۷

ارزش تولیدات از (٥٥) درسال ۲۵۲۷ به (٥۸۷۷) در سال ۲۵۲۷

کشت وصنعت:

سهم بانک از (۹٤) درسال ۲۵۲۸ به (۱۱٥٤) در سال ۲۵۳۵

کل سرمایه‌گذاری از (۲۷٥) در سال ۲۵۲۸ به (۱۱۹٦) درسال ۲۵۳۵

ارزش تولیدات از (۲۰٦) درسال ۲۵۲۸ به (۱۱۷) در سال ۲۵۳۵

صنایع وابسته به کشاورزی:

سهم بانک از (۷۳۰) در سال ۲۵۳۳ به (٤۹۳٥) در سال ۲۵۳۵

کل سرمایه‌گذاری از (۱۱۹۷) درسال ۲۵۳۳ به (۱۳٤۲٦) درسال ۲۵۳۵

ارزش تولیـدات از (٤۰۱) درسال ۲۵۳۳ بـه

(۱۰۱۰۲) درسال ۲۵۳۵

توزیع ومارکتیک:

سهم بانك از (۵۰۲۱) درسال ۲۵۳۳ به (۵۸۵) در سال ۲۵۳۵

کل سرمایه‌گذاری از (۱۱۰۲۰) در سال ۲۵۳۳ به (۵۸۵) درسال ۲۵۳۵

ارزش تولیدات از (۷۹۵۰) در سال ۲۵۳۳ به (ـ) درسال ۲۵۳۵

خدمات کشاورزی:

سهم بانك از (٥٦٤) در سال ۲۵۳۳ به (٧٠٤) در سال ۲۵۳۵

کل سرمایه‌گذاری از (٦٢١) درسال ۲۵۳۳ به (۱۱۸۷) درسال ۲۵۳۵

ارزش تولیدات از (۳۷٤) در سال ۲۵۳۳ به (٢٦٢) در سال ۲۵۳۵

سایر:

سهم بانك از (۲۲) در سال ۲۵۲۷ به (۷۲۱) در سال ۲۵۳۵

کل سرمایه‌گذاری از (٤٠) در سال ۲۵۲۷ به (١٤٤٣) در سال ۲۵۳۵

ارزش تولیدات‌از (٢٦) درسال ۲۵۲۷ به (١٠٤٠) در سال ۲۵۳۵

جمع:

سهم بانك از (۱۰۵) در سال ۲۵۲۷ به (۲۵۸۰۱) در سال ۲۵۳۵

کل سرمایه‌گذاری از (٢٠٤) در سال ۲۵۲۷ به (٥٣١٢٦) در سال ۲۵۳۵

ارزش تولیدات از (۱۷۳) در سال ۲۵۲۷ به (۲۸۸۰۱) در سال ۲۵۳۵

جدول شماره ۵

درصد سهم هریك از فعالیتها درکل سرمایه‌گذاری وارزش تولیدات طرحهای مصوب بانك

نوع فعالیت		۲۵۳۳	۲۵۳۴	۲۵۳۵
زراعت و گوسفندداری	کل سرمایه‌گذاری	۱۸/۴	۶/۳	۸
	ارزش تولیدات	۱۱/۸	۶	۵/۸
باغداری	کل سرمایه گذاری	۵/۷	۳/۷	۷/۵
	ارزش‌تولیدات	۰/۴	۵/۱	۶/۲
مرغداری	کل سرمایه گذاری	۲۳/۴	۱۴/۵	۲۹/۴
	ارزش‌تولیدات	۳۲/۱	۲۳ر۷	۲۷/۶
گاوداری	کل سرمایه گذاری	۶/۴	۴/۱	۲۱/۵
	ارزش‌تولیدات	۷/۱	۵/۳	۲۰/۴
کشت و صنعت	کل سرمایه گذاری	۳/۹	۴۲/۳	۲/۲
	ارزش تولیدات	۱/۹	۲۷/۴	۰/۴
صنایع وابسته به‌کشاورزی	کل سرمایه گذاری	۳/۹	۸/۳	۲۵/۳
	ارزش‌تولیدات	۲/۱	۵/۹	۳۵/۱
توزیع و مارکتینگ	کل‌سرمایه گذاری	۳۵/۸	۹/۸	۱/۱
	ارزش تولیدات	۴۲/۲	۷/۱	—
خدمات کشاورزی	کل سرمایه گذاری	۲	۱۰	۲/۳
	ارزش تولیدات	۲	۱۶/۲	۰/۹
سایر	کل سرمایه گذاری	۰/۵	۱/۱	۲/۷
	ارزش تولیدات	۰/۴	۲/۳	۳/۶
جمع	کل سرمایه گذاری	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
	ارزش تولیدات	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

ماخذ: جدول قبلی

هشتم ـ برآورد نیازهای انباری وسردخانه‌ای:

۱ـ تا زمانی‌که اقتصاد خانوادگی محدود اساس کار بود وتولید فقط برای مصرف خانواده صورت‌می‌گرفت مشکلی ایجاد نمیشد ولی در اقتصاد امروز عده زیادی مصرف کننده محصولات کشاورزی هستندبدون آنکه‌خود مولد آن‌باشند. درنتیجه محصولات‌کشاورزی در درون شبکه مبادلات عظیم مواد خوراکی قرار می‌گیرد ولذا انبارکردن‌ونگهداری‌آنهالازمه حیات‌اقتصادی امروزاست. ازطرف‌دیگرانتقال موادغذائی‌ازسردخانه‌ای بسردخانه دیگر و یا بمحل مصرف باید در شرایطی نزدیك بشرایط نگهداری کلی و فنی آن انجام گیرد وبنابر این مسائل حمل ونقل مواد غذائی بهمان اندازه حائز اهمیت است‌که تولید آن. شبکه سرما زمان نگهداری محصولات فسادپذیر راگسترش داده و نقل وانتقال آنها را بنقاط دیگر میسر می‌سازد و بدین ترتیب از اتلاف مازاد تولید فصلی دریك منطقه در موقعیکه در مناطق دیگرکمبود مشاهده می‌شود کاهش داده‌واز اختلاف فاحش قیمتها در زمان و مکان معین که باعث خسارت تولید کننده و مصرف کننده است جلوگیری بعمل می‌آورد.

هرقدر جمعیت زیادتر شود حجم‌نیازبه‌سردخانه و انبارها نیز زیادتر شده وگاه بابعادی معادل چندین‌هزار متر مکعب می‌رسد. دراینصورت چه از لحاظ سرمایه‌گذاری وچه ازلحاظ تنظیم وضع اقتصادی محل، نظارت بر احداث واداره سردخانه داخل در حدود مسئولیت مقامات محلی مانند استانداران، شهرداری‌ها و بالاخره دولت خواهد بود. در این نگارش به‌لحاظ اهمیتی که انبارها (اعم از انبارهای عمومی و سردخانه‌ها) بطور کلی در سیستم توزیع دارد ظرفیت مورد نیاز در دوره‌های ٤١ ـ ٢٥٣٦ ، ٥٠ ـ ٢٥٤١ ، ٦٠ ـ ٢٥٥٠ و

۷۰ ـ ۲۵۵۶ وهزینه لازم‌در دوره‌های مذکور به‌قیمتهای ثابت ۲۵۳۶ پیش‌بینی‌گردیده است. انتظار می‌رود در صورت تحقق این پیش‌بینی‌ها مشکل انبارداری و به عبارت بهتر تسهیلات زیربنائی توزیع حل شده و مآلا گامهای موثری درجهت بهبود هرچه بیشتر سیستم توزیع کارآمد برداشته شود.

۲ـ برآورد نیاز تاسیسات انباری (شامل انبارهای عمومی و سردخانه) در سالهای ۲۵٤۱ ، ۲۵۵۰ ، ۲۵٦۰ و ۲۵۷۰ .

الف ـ سردخانه :

بطورکلی سه‌نوع سردخانه را میتوان درنظرگرفت:

(۱) ـ سردخانه‌های مصرفی‌که اکثر چند محصولی بوده ومانند یخچال خانوادگی از ضروریات زندگی‌بوده و وجود یا ایجاد آن‌در مراکز تجمع جمعیت امری الزامی است ...

(۲) ـ سردخانه‌های تولیدی که ممکن است چند محصولی ویا یك محصولی باشند و بیشتر در مراکز تولید بایستی ساخته شوند.

(۳) ـ سردخانه‌های وارداتی که چند محصولی بوده و اکثرا در محل ورود کالا اعم از مرزها یابنادر تجاری باید ایجاد گردد.

درهر منطقه که تولید آن به‌مقدار قابل ملاحظه‌ای زیادتر از‌مصرف باشد ایجادسردخانه‌تولیدی ضرورت دارد زیرا محصولات کشاورزی باید در محل‌تولیدانبار شوند تا استفاده از فروش خارج از فصل عاید تولید کننده شودنه تاجر ویا واسطه‌ها . درمورد سردخانه‌های وارداتی باید اضافه نمودتاآنجاکه روندهای ۱۵ سال گذشته نشان می‌دهد واردات محصولات‌کشاورزی روبه‌ازدیاد است وبرای این محصولات انبار معینی‌لازم

است باید دوباب بندر مجهز برای این منظور اختصاص یابد بدیهی‌است هرقدر سیستم توزیع بهتر وکارآمدتر باشد، نیاز به‌سردخانه وارداتی کاهش میبابد.

ب ـ فرضهای محاسبه :

۱ـ جایگزینی کالاها بطور متوسط یك تن در ٤ متر مکعب برای کالاهای فسادپذیر Perishabla Products

فرض گردیده است.

۲ـ استهلاك سالیانه سردخانه ٥ درصد فرض گردیده است.

نکته قابل توجه آنستکه مردم ایران میوه تازه زیاد مصرف می‌کنند قسمت عمده میوه مصرفی محصولات جالیزی است که کمتر به سردخانه می‌رود. از طرف دیگر بعلت تنوعی که درآب و هوای مملکت وجود دارد گاه اتفاق میافتدکه میوه‌ای در یك منطقه بعنوان میوه فصل ودر نقطه‌ای دیگر بعنوان میوه خارج از فصل مصرف شود . برای میوه‌های درختی وضع متفاوت‌است زیرا بعضی ازاین میوه‌ها فقط در مناطق معینی‌تولید می‌شوند ویا فصل تولیدشان در سراسر کشور چندان متفاوت نیست (خرداد ـ مهر) و بهمین جهت برای مصرف خارج از فصل نگهداری آنها مطرح است.

۳ـ ظرفیت گوشت قرمز در سردخانه‌های‌وارداتی:

واردات گوشت سال ۲٥٤۱ معادل ۲۲٤٦۸۰ تن تخمین زده شده است از آنجائیکه هزینه احداث سردخانه زیادتر ازهزینه احداث انبارکالاهای فاسد نشدنی است، باید تا آنجاکه ممکن است تعداد آنها را محدود کردوشاید به‌مصلحت باشد نگهداری‌واردات وصادرات محصولات غذائی فقط در دو ویا سه محل عمده‌انجام گیرد. وارد کردن دام زنده وانتقال‌آن‌بحالت زنده امری گران و خطرناك است. گران از این لحاظ

که مخارج حمل‌ونقل مواد اضافی که گاهی در حدود ۵۰ درصدوزن مفید دام است بر هزینه خرید تحمیل‌می‌شودوخطرناك از این جهت که احتمال وجود دامهای مریض وحامل میکروبهای غیر بومی زیاد بوده و خطر آلودگی دام ایران را نیز دربردارد. از این‌جهت توصیه ما اینست که گوشت حتی‌الامکان فقط بصورت یخ‌زده منتها بااسلوب‌فنی وصحیح وارد شود و یا هر گمرکی که دام زنده به‌آن وارد می‌شود علاوه بر سردخانـه دارای کشتارگاه باشد. ظرفیتی که از لحاظ گوشت یخ‌زده وارداتی برای سراسر مملکت می‌توان در نظر گرفت بایستی مصرف یکماه‌کشور راکه درسال ۲۵٤۱ حدود ۸۰۰۰۰ تن برآورد می‌شود تامین نماید :

الف ـ بعلت فسادپذیری

ب ـ اکثر اوقات واردات کالاها بویـژه گوشت مواجه با تاخیر می‌باشد بنابراین برای جلوگیری از هرگونه کمبود حداقل نیاز مصرفی یکماه بایستی در دسترس باشد.

پ ـ ضمنا مقداری از گوشت تازه (تولیدی) نیز با آنکه ممکنست از چند روز تجاوز ننماید بایستی در سردخانه قرار داده شود چه درغیر اینصورت فساد گوشت شروع شده باعث تضییع آن خواهدشد.

ت ـ توقف گوشت در بندر که تابعی از وسائل حمل ونقل سرد است حداقل باشد.

با توجه به‌این عوامل ظرفیتی معادل ۳۰۰۰۰ تن می‌توان در نظر گرفت که ۲۰۰۰۰ تن برای‌بندرشاهپور و ۱۰۰۰۰ تن برای بندر عباس تخصیص یابد.

٤ـ ظرفیت سردخانه‌های تولیدی برای مرکبات :

چون مصرف حتی در فصل تولیـد هم بمقیاس مملکتی بیشتر از تولید است بنظر اول ایجاد سردخانه تولیدی بی‌منطق جلوه می‌کند ولی باید توجه داشت‌که

تولید مرکبات بسیار متمرکز در چند ناحیه می‌باشد ودر آخر فصل مقدار مازاد تولید قابل ملاحظه است واگر وسیله انبارکردن نباشد قیمتها بی‌تناسب پائین آمده واثر خاصی روی تولید کننده و مصرف کننده خواهد گذاشت و مآلا ضایعات هم زیاد خواهد بود. باتوجه به‌مسئله مازاد وکمبود ظرفیتی معادل ۱۲۰۰۰ تن برای سال ۲۵٤۱ را می‌توان درنظر گرفت و بین استانهای زیر که تولید کننده مرکبات هستند تقسیم نمود :

الف ـ مازندران ٦۰۰۰ تن
ب ـ فارس ۲۰۰۰ تن
پ ـ کرمان ۲۰۰۰ تن
ت ـ هرمزگان ۲۰۰۰ تن

۵ـ ظرفیت سردخانه‌های‌وارداتی مرکبات :

مقدار کل مرکبات وارداتی در سال ۲۵٤۱ برقم ۱٦۰۰۰۰ تن برآورد می‌شود که ۲۰۰۰۰ تن در فصل تولید و ۱٤۰۰۰۰ تن در خارج فصل تولید (حداکثر ٦ ماه) مصرف می‌شود. ظرفیت سردخانه‌های‌وارداتی برای این منظور را می‌توان ۲۵۰۰۰ تن تخمین زد (حدود مصرف‌یکماه) .

الف ـ بندر شاهپور ۲۰۰۰۰ تن
ب ـ تبریز ۵۰۰۰ تن

٦ـ ظرفیت محصولات متفرقه یخزده درسردخانه‌های مصرفی :

بعضی از محصولات داخلی مانند گوشت سفید، ماهی وبرخی از محصولات وارداتی مانند کره و غیره بایستی در سردخانه نگهداری شوند و مصرف آنها هم روبافزایش است بنا براین ضرورت ایجاب می‌کند که ظرفیت این نوع محصولات را هم در نظر گرفت .

۷ـ برآورد ظرفیت سردخانه اعم از مصرفی ، تولیدی و وارداتی در پایان برنامه عمرانی ششم و دهه‌های ۲۵۵۰ ، ۲۵۶۰ و ۲۵۷۰ با توجه به‌جدول‌زیر که متوسط سرانه به کیلوگرم و حجم را بازای ۱۰۰۰ نفر برحسب متر مکعب در کشورهای اروپائی وایالات متحده در مورد سردخانه برای سال ۱۹۷۵ نشان‌می‌دهد، چنین مستفاد می‌گردد که متوسط سرانه به‌کیلو گرم در کشورهای اروپائی رقم ۱۰٫۵۷ کیلو وبرحسب متر مکعب بازای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت درکشورهای نامبرده ۴۳٫۸۵ متر مکعب می‌باشد.

جدول شماره ۶

سهم متوسط سردخانه در کشورهای اروپائی و آمریکا برحسب مترمکعب بازای ۱۰۰۰ نفر سرانه برحسب کیلوگرم در سال ۱۹۷۵

	جمعیت به هزار نفر*	مترمکعب‌بازای ۱۰۰۰ نفر	سرانه‌برحسب کیلوگرم
فرانسه	۵۲۹۱۰	۴۵	۱۱
آلمان فدرال	۶۱۸۲۰	۳۰	۷
بلژیك	۹۸۰۰	۴۰	۱۰
دانمارك	۵۰۶۰	۹۵	۲۳
اسپانیا	۳۵۴۷۰	۳۰	۷٫
ایتالیا	۵۵۸۱۰	۲۲	۵
سویس	۶۴۰۰	۴۵	۱۱
ایالات‌متحده‌امریکا	۲+۲۳۰۰	۱۰۰	۲۵

* ماخذ: جمعیت:

Imf، International Financial Statistics

** برآورد مرکز پژوهش های بازرگانی. در این برآورد حدمتوسط جایگزینی کالاها در سردخانه بطور اعم یك تن در ۴ مترمکعب فرض گردیده است.

در اینجا بایستی خاطر نشان ساخت کشوردانمارك با داشتن رقم سرانه ۲۳ کیلوگرم برای سردخانه ، یکی از کشورهای تولیدکننده و صادر کننده عمده ، مواد لبنی بوده و بهمین جهت به سردخانه بیشتری نیاز دارد کشور فرانسه ، آلمان غربی ، بلژیك ، اسپانیا، ایتالیا وسویس دارای آب‌وهوای نسبتاسردی بوده و مواد غذائی عمده‌ای از سایر کشورها واردنمی‌کنند. اکثریت مردم این کشورها مواد غذائی رابصورت تازه‌که غالب اوقات در دسترس دارند ترجیح داده و مصرف می‌کنند و بعلاوه در کشورهای مزبور مناطق تولید و مصرف فاصله جغرافیائی چندانی ازهم‌نداشته واز سیستم توزیع کارآمدی نیز برخوردار می‌باشند . چون کشور ایران دارای آب و هوای نیمه استوائی بوده ویکی از وارد کنندگان عمده مواد غذائی (حدود ۲۰ درصد احتیاجات خود) است و فواصل تولید و مصرف آن نیز نسبتا زیاد بوده و متاسفانه از سیستم توزیع کارآمدی نیز برخوردار نمی‌باشد ، به‌عقیده ما به‌ظرفیت سردخانه‌ای بیشتری نیاز داشته وسرمایه‌گذاری در آن مستلزم توجه عمیق است. مجددا متذکر می‌گردد که هرچه شبکه توزیع کشور از نظر حمل بموقع وکارآئی‌حمل‌وتقلیل ضایعات‌پیشرفت‌کند، تاثیر محسوس و ملموس در نیاز بسردخانه خواهدداشت.

چنانچه جمعیت ایران را در سال ۲۵۳٤ در نظر بگیریم برقم ۳۳۰۲۰ نفر برحسب هزار نفر می‌رسیم که در اینصورت برحسب متر مکعب بازای ۱۰۰۰ نفر به ۱۸٫۰٤ متر مکعب وبازای سرانه برقم ٤٫۵۱ کیلو گرم می‌رسد دراین محاسبه مقدارکل ظرفیت‌سردخانه‌های خصوصی و عمومی اعم از یخزده وسرد برطبق آمارهای موجود در وزارت بازرگانی و سازمانهای وابسته جمعا ۱٤۹۰۶۰ تن درنظر گرفته شده‌است .

حال‌اگر کل ظرفیت سردخانه‌های خصوصی‌موردقرارداد شرکت سهامی گسترش خدمات بازرگانی را هم که‌در دو سه سال اخیر منعقد شده منظور نمائیم وفرض بر این باشدکه تاسال ۲۵۴۱ مورد بهره‌برداری کامل و صحیح قرار بگیرد بایستی رقم ۱۰٦٥۹۰ تن را نیز علاوه کنیم یعنی کلا ۳۰٥٦٥۰ تن (ظرفیت یخ زده و سرد) وجود خواهد داشت که در اینصورت برقم‌سرانه ۷ر۷ کیلوگرم و برحسب متر مکعب برقم ۹ر۳۰ متر مکعب بازای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت خواهیم رسید (رقم جمعیت درسال ۲۵٤۱ ، ۰۰۰ر٤٤۷ر۳۹ نفر در نظر گرفته شده است) . یك مقایسه ساده نشان می‌دهد ارقام مذکور (۷ر۷ کیلوگرم یا ۹ر۳۰ متر مکعب) که برای پایان برنامه ششم عمرانی کشور(۲۵٤۱) برآورد گردیده نمایشگر آنست‌که رسیدن از رقم سرانه ٥۱ر٤ درسال ۲٥۳٤ برقم ۷ر۷ درسال ۲٥٤۱ نقطه امیدبخشی بوده ومبین اقدامات وتوجه دولت و بخش خصوصی باین مسئله خواهد بود معذلك از این لحاظ کمبود شدید نیز برای سال ۲٥٤۱ کاملا مشهود است مطلب دیگری که شایان توجه است اینکه از وجود سردخانه‌-های موجود در کشور نیز حداکثر استفاده بعمل‌نمی‌-آید زیرا علاوه برعدم رعایت اصول سرد کردن مواد غذائی از سردخانه‌های موجود آنطور که باید استفاده نمی‌شود ویا بعبارت دیگر عادت باستفاده از مزایای فنی نگهداری کالا در سردخانه هنوز کاملا شناخته نشده است در اینجا می‌توان به‌آگهی منتشر شده از طرف شرکت سهامی خدمات بازرگانی در کیهان‌مورخ سه‌شنبه ۱۹ مهرماه ۲٥۳٦ صفحه ۲۸ استناد نمود که برای ظرفیت ٤۳۲٥۰ تن از شهرستانهای مختلف خواستار مستاجر گردیده است. تعبیر دیگری که از این آگهی می‌توان نمود اینستکه در حال حاضرباوجود

اینهمه کمبود، این سردخانه‌ها بلااستفاده باقی مانده ویا حداقل مدتی طول خواهد کشید که از آنها استفاده گردد.

ظرفیت سردخانه‌های موجود کشور در سال ۲۵۳۵ در استانهای مرکزی ـ گیلان ـ مازندران ـ آذربایجان شرقی‌و غربی‌ـ خوزستان‌ـ فارس‌ـ مشهد ـاصفهان‌ـ سیستان‌ـ هرمزگان‌ـ بوشهر‌ـ همدان‌ـ لرستان به ترتیب عبارت است از ظرفیت یخزده ۶۷۵۴۰ تن ـ ظرفیت سرد ۸۱۵۲۰ تن و مجموعا ۱۴۹۰۶۰ تن .

کل ظرفیت سردخانه‌هائی که در سطح کشور با شرکت سهامی گسترش خدمات بازرگانی قرارداد بسته‌اند ـ ۱۵۶۵۹۰ تن که جمع کل ظرفیت‌سردخانه‌های دولتی و خصوصی بقرار زیر می‌شود:

رقم سردخانه‌های‌طرف قرارداد باشرکت سهامی گسترش خدمات بازرگانی	۱۵۶۵۹۰
رقم سردخانه‌های موجود کشور	۱۴۹۰۶۰
جمع	۳۰۵۶۵۰ تن

چنانچه سالهای آتی را درنظر گرفته ودر درازمدت این موضوع را بررسی کنیم باین نتیجه می‌رسیم که، برای دهه‌های ۲۵۵۰ ، ۲۵۶۰ و ۲۵۷۰ بعلت تغییر در الگوهای مصرف در جهت مواد یخزده، کنسرو شده و صنایع تبدیلی و همچنین افزایش جمعیت شهری ، افزایش درآمد و پیشرفت تکنولوژی مواد غذائی نیاز به سردخانه و انبارهای مجهز مواد غذائی بیشترخواهد شد و بهمین جهت چنانچه برای سال ۲۵۴۱ رقم ۸ کیلو گرم سرانه، برای سال ۲۵۵۰ ، ۱۲ کیلو گرم سرانه، برای سال ۲۵۶۰ ، ۱۶ کیلوگرم سرانه‌وبالاخره برای سال ۲۵۷۰ ، ۲۰ کیلوگرم نیاز سرانه برای سردخانه در نظر بگیریم، بنظر منطقی می‌رسد.

باتوجه بارقام‌فوق می‌توان جدول‌زیررا ارائه‌نمود:

جدول شماره ۷

برآورد نیاز سردخانه برای سالهای ۲۵۴۱، ۲۵۵۰، ۲۵۶۰، ۲۵۷۰

سال	نیازسرانه سردخانه به‌کیلوگرم	جمعیت به هزار نفر	برآورد کل ظرفیت‌سردخانه لازم به‌تن
۲۵۴۱	۸	۲۹۵۴۷	۳۱۶۳۷۶
۲۵۵۰	۱۲	۴۷۰۰۰	۵۶۴۰۰۰
۲۵۶۰	۱۶	۵۴۵۰۰	۸۷۲۰۰۰
۲۵۷۰	۱۰	۶۵۰۰۰	۱۳۰۰۰۰۰

با توجه به جدول فوق می‌توان اظهار داشت که در پایان برنامه عمرانی ششم حداقل ۱۰۷۰۰ تن‌کمبود ظرفیت سردخانه (مشروط بر آنکه ازسردخانه‌های موجود ویا درحال احداث استفاده صحیح و اصولی‌بعمل آید) وجود خواهدداشت ودرسالهای ۲۵۵۰ ، ۲۵۶۰ ، ۲۵۷۰ مجموعا باتوجه بدلایلی که قبلا متذکر گردید بترتیب به ۵۶۴۰۰۰، ۷۷۲۰۰۰ و ۱۳۰۰۰۰۰ تن ظرفیت سردخانه‌ای اعم از تولیدی، مصرفی و وارداتی نیاز خواهد بود که این‌امر را می‌توان با توجه‌به‌شهر-های عمده و پیش‌بینی جمعیت آنها درسالهای مذکور بترتیب اولویت اعمال نمود برای رسیدن به سطح ایده‌آل می‌توان رقم ۲۵ کیلو گرم نیازسرانه‌سردخانه را که درایالات متحده برقرار می‌باشد عنوان کرد (در نظر گرفتن نیاز بیشتر برای سردخانه معلول سیستم راهها و ارتباطات ایران است که تا رسیدن بدرجه پیشرفت شاهراههای آمریکافاصله دارد). دراینصورت چنانچه این‌موضوع‌هدف سال ۲۵۷۰ باشد ۱۶۲۵۰۰۰ تن ظرفیت برای سردخانه بایستی منظور گردد . در قسمت زیر ظرفیت سردخانه برای ٤٥ شهر عمده که در سالهای ۲۵۵۰ و ۲۵۶۰ و ۲۵۷۰ دارای جمعیتی

بیش از ۱۰۰ هزار نفر خواهند بود پیش‌بینی گردیده است. بنظر می‌رسد در برخی ازشهرهای عمده بدلیل پیشرفت صنایع و تکنولوژی، رشد جمعیت افـزایش محسوسی خواهد یافت که از آنجمله می‌توان شهرهای زیر را نام برد:

اصفهان (باگسترش آتیه) بویژه در زمینه‌ذوب‌آهن وفولاد وصنایع نساجی

خوزستان (کشت و صنعت، پتروشیمی و ذوب‌آهن گازی) وکارخانه نورد اهواز

شهرضا (فراگر صنعتی رضا پهلوی)

بوشهر و بندرعباس (ذوب‌آهن گازی)

مشهد (ذوب‌آهن)

قزوین (گسترش شهر صنعتی البرز و سازمـان عمران دشت قزوین وابسته به وزارت کشاورزی و عمران روستائی)

تبریز (کارخانه تراکتورسازی و ماشین سازی‌و عمران دشت مغان)

اراك (کارخانه آلومینیم سازی و ماشین آلات کشاورزی)

رشت (صنایع الکتریکی وگونی‌بافی)

شاهپور (پتروشیمی)

یکی از نکات قابل توجه و تعمق، توزیع نامناسب جغرافیائی سردخانه‌ها در حال‌حاضر است . بعنوان مثال حدود ٤٨ درصد از ظرفیت سردخانه استانهای کشور (از ١٤٩٠٦٠ تن، ٧١٦٠٠ تن) فقط در استان مرکزی متمرکز بوده و با تخصیص سرانه سردخانه معادل ٤ر٨ کیلو گرم بخود از سایر استانهای کشور پیشی گرفته است درحالیکه مثلا استان سیستان و بلوچستان که دارای آب و هوای گرمتری نیز هست فقط حدود ٣ر٢ درصد از ظرفیت‌کل را تشکیل میدهد

(۳٤۱۰ تن از ۱٤۹۰٦۰ تن) ودارای ظرفیت سرانه سردخانه‌ای معادل ٤ر٥ کیلوگرم می‌باشد.

گرچه نیاز هر منطقه به سردخانه خود تابع‌عواملی از قبیل میزان جمعیت، درآمد الگوهای مصرفـی و بالاخره میزان مصرف است معذلك شایسته است‌علاوه بر عوامل فوق شرایط اقلیمی و جوی نیز در نظـر گرفته شود ونسبت به‌توزیع متعادل سردخانه‌ها با توجه به‌نیازهای نامبرده فوق توجه خاص مبذول‌گردد.

علاوه بر برآوردهائیکه بصورت سرانه بیان‌گردید می‌توان نیاز سردخانه را براساس متر مکعب و به‌ازای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت نیز درنظر گرفت که درجدول زیر محاسبه و تخمین زده شده است:

جدول شماره ۸

برآورد نیاز سردخانه در سالهای ۲۵۴۱، ۲۵۵۰، ۲۵۶۰، ۲۵۷۰ بر حسب متر مکعب و بازای هرهزار نفر جمعیت

سال	جمعیت به هزار نفر	متر مکعب‌بازای هزار نفر
۲۵۴۱	۳۹۵۴۷	۳۲
۲۵۵۰	۴۷۰۰۰	۴۸
۲۵۶۰	۵۴۵۰۰	۶۴
۲۵۷۰	۶۵۰۰۰	۸۰

از جدول فوق چنین استنباط می‌گردد که ایران‌در سال ۲٥٤۱ به‌سطح کمی بالاتر از آلمان فدرال و اسپانیا در سال ۱۹۷٥ خواهد رسید ولی هنوز به‌سطوح کشورهای بلژیك و سویس نخواهد رسید. در سال ۲٥٥۰ در صورت تحقق سرمایه‌گذاریهای مورد نیاز از کشورهای اروپائی نامبرده در جدول شماره ٦ مربوط به‌سال ۱۹۷٥ بجز دانمارك جلوتر خواهدرفت حتی‌بنظر می‌رسد اگر طبق‌پیش‌بینی‌های فوق ظرفیت‌سردخانه‌ای

کشور افزایش حاصل نماید در سالهای ۲۵۶۰ و۲۵۷۰ کمبود قابل توجهی از لحاظ سردخانه محسوس نخواهد بود وبجرئت‌می‌توان گفت که از لحاظ نیاز سردخانه‌ای ایران درعداد کشورهای بسیار مترقی درخواهد آمد.

نهم - برآورد هزینه تاسیس سردخانه به‌قیمتهای ثابت ۲۵۳۶

بررسیهای موجود نشان می‌دهد که در حال حاضر متوسط هزینه ایجاد یك‌تن سردخانه درسطح کشور ۴۵۰۰۰ ریال می‌باشد باتوجه باین قیمت سال جاری (۲۵۳۶) مبنای محاسبه قرار داده شده و هزینه لازم پیش‌بینی گردیده است علت اتخاذ این‌روش مشکلات موجود در امر پیش‌بینی ترقی قیمتهای داخلی و بین‌المللی طی دوره مورد مطالعه می‌باشد مروری در گزارش‌های اقتصادی بانك مرکزی ایران در سالهای گذشته نشان می‌دهد که افزایش قیمتها طی ده سال اخیروبخصوص‌طی۵سال اخیر نسبتا سریع‌تر بوده‌است.

جدول شماره ۹

برآوردظرفیت وهزینه‌موردنیازسرمایه‌گذاری وسردخانه در دوره های ۴۱_۲۵۳۶، ۵۰_۲۵۴۱، ۶۰_۲۵۵۰ و ۷۰_۲۵۶۰

سال ۲۵۳۶ ظرفیت موجود ۱۴۹۰۶۰

استهلاك به‌تن ۳۷۲۶۵ (برای پنجسال، هرسال ۵ درصد) تا

سال ۲۵۴۱ ظرفیت موجود ۳۱۶۳۷۶

استهلاك به‌تن ۱۴۲۳۶۹ (برای نه‌سال، هرسال ۵ درصد) تا

سال ۲۵۵۰ ظرفیت موجود ۵۶۴۰۰۰

استهلاك به‌تن ۲۸۲۰۰۰ (برای ۱۰ سال، هر سال ۵ درصد) تا

سال ۲۵۶۰ ظرفیت موجود ۸۷۲۰۰۰
استهلاك به‌تن ۴۳۶۰۰۰ (برای ۱۰ سال، هر سال ۵ درصد) تا
سال ۲۵۷۰ ظرفیت موجود ۱۳۰۰۰۰۰
محاسبه ظرفیت جدید در سالهای ۲۵۴۱ ، ۲۵۵۰، ۲۵۶۰ و ۲۵۷۰ :
ساخت ظرفیت جدید در سال ۲۵۴۱
۳۱۶۳۷۶ ـ ۱۴۹۰۶۰ = ۱۶۷۳۱۶
ساخت ظرفیت جدید در سال ۲۵۵۰
۵۶۴۰۰۰ ـ ۳۱۶۳۷۶ = ۲۴۷۶۲۴
ساخت ظرفیت جدید در سال ۲۵۶۰
۸۷۲۰۰۰ ـ ۵۶۴۰۰۰ = ۳۰۸۰۰۰
ساخت ظرفیت جدید در سال ۲۵۷۰
۱۳۰۰۰۰۰ـ۸۷۲۰۰۰ = ۴۲۸۰۰۰
محاسبه هزینه ساخت ظرفیت جدید در دوره های ۴۱ ـ ۲۵۳۶، ۵۰ ـ ۲۵۴۱، ۶۰ ـ ۲۵۵۰ و۷۰ـ۲۵۶۰
هزینه ساخت ظرفیت جدید در سال ۴۱ـ۲۵۳۶
(میلیون ریال) ۷۵۲۹ = ۴۵۰۰۰ × ۱۶۷۳۱۶
هزینه ساخت ظرفیت جدید در سال ۵۰ـ۲۵۴۱
(میلیون ریال) ۱۱۱۴۳ = ۴۵۰۰۰ × ۲۴۷۶۲۴
هزینه ساخت ظرفیت جدید در سال ۶۰ـ۲۵۵۰
(میلیون ریال) ۱۳۸۶۰ = ۴۵۰۰۰ × ۳۰۸۰۰۰
هزینه ساخت ظرفیت جدید در سال ۷۰ـ۲۵۶۰
(میلیون ریال) ۱۹۲۶۰ = ۴۵۰۰۰ × ۴۲۸۰۰۰
جمع ۵۱۷۹۱ میلیون ریال

هزینه استهلاك در دوره‌های فوق :
(میلیون ریال) ۱۶۷۷ = ۴۵۰۰۰ × ۳۷۲۶۵
(میلیون ریال) ۶۴۰۷ = ۴۵۰۰۰ × ۱۴۲۳۶۹
(میلیون ریال) ۱۲۶۹۰ = ۴۵۰۰۰ × ۲۸۲۰۰۰
(میلیون ریال) ۱۹۶۲۰ = ۴۵۰۰۰ × ۴۳۶۰۰۰
جمع ۴۰۳۹۴ میلیون ریال

جمع کل هزینه لازم به قیمتهای ثابت ۲۵۳۶ جهت تاسیس سردخانه در سالهای ۴۱ـ۲۵۳۶ ، ۵۰ـ۲۵۴۱، ۶۰ـ۲۵۵۰ و ۷۰ـ۲۵۶۰

میلیون ریال ۹۲۱۸۶ = ۴۰۳۹۴ + ۵۱۷۹۲

و با نرخ هردلار مساوی ۷۰ ریال، سرمایه‌گذاری لازم در دوره ۳۴ ساله مورد بحث (۲۵۷۰ ـ ۲۵۳۶) معادل ۱۳۱۶٫۹ میلیون دلار برآورد می‌گردد.

هزینه مورد نیاز بتفکیک هر دوره بقرار زیر خواهد بود: (واحد به میلیون ریال)

۷۵۲۹ + ۱۶۷۷ = ۹۲۰۶ ۴۱ ـ ۲۵۳۶

۱۱۱۴۳ + ۶۴۰۷ = ۱۷۵۵۰ ۵۰ ـ ۲۵۴۱

۱۳۸۶۰ + ۱۲۶۹۰ = ۲۶۵۵۰ ۶۰ ـ ۲۵۵۰

۱۹۲۶۰ + ۱۹۶۲۰ = ۳۸۸۸۰ ۷۰ ـ ۲۵۶۰

جمع کل ۹۲۱۸۶ میلیون ریال (۱۳۱۶٫۹ میلیون دلار)

درصد سرمایه‌گذاری در سردخانه بتفکیک دوره‌های فوق با توجه به نیازهای زمانی آن بشرح زیر خواهد بود :

دوره ۴۱ـ۲۵۳۶ ۱۰ درصد از جمع کل فوق

دوره ۵۰ـ۲۵۴۱ ۱۹ درصد از جمع کل فوق

دوره ۶۰ـ۲۵۵۰ ۲۹ درصد از جمع کل فوق

دوره ۷۰ـ۲۵۶۰ ۴۲ درصد از جمع کل فوق

جمع ۱۰۰ درصد که‌باید دریک دوره ۳۴ ساله سرمایه‌گذاری شود.

دهم ـ پیش‌بینی نیازجهت‌ظرفیت انبارهای‌عمومی:

دراین بخش کوششی برای برآورد احتمالی نیازهای ظرفیتی انبارها برای کالاهای مختلف کشاورزی وغیر کشاورزی بعمل آمده است متاسفانه باید اذعان داشت که ارقام قابل اعتمادی در مورد ظرفیت انبارهای عمومی در کشور باستثنای چند محصول کشاورزی

از قبیل گندم، شکر، کودشیمیائی وغیره درحال‌حاضر در دسترس نمی‌باشد. برطبق آمارهای موجود که در همین بخش منعکس خواهد شد ظرفیت انبارها و سیلوهادرسال ۲۵۳۵ (۹۶۰۰۰۰تن) بوده‌و ۱۳۶۴۰۰۰ تن ظرفیت نیز در دست احداث می‌باشد . بنابر این می‌توان اظهار داشت که تا آخر سال جاری (۲۵۳۶) ظرفیت انبارهای غله به ۲٫۳ میلیون تن‌خواهدرسیدو بعلاوه ظرفیت انباری معادل ۱۷۰۰۰۰ تن توسط‌شرکت سهامی پخش کود شیمیائی و ۵۰۰۰ تن توسط‌سازمان اتکاء ساخته شده است واز طرف شرکتهای توزیع سیمان وفولاد نیز انبارهائی ساخته شده است که ارقام مربوط به‌آنها بدرستی قابل تعیین نبود . تجار بخش خصوصی نیز گاه دارای تاسیسات و تسهیلات انباری‌برای محصولاتی ازقبیل فولاد وآهن، منسوجات، مصالح ساختمانی ومواد غذائی می‌باشند.

در قسمت زیر کوششی جهت پیش‌بینی ظرفیت‌های لازم برای انبارهای عمومی بعمل آمده است. این پیش‌بینی‌ها جهت ۲ بخش کالاهای کشاورزی و غیر کشاورزی و برای سالهای ۲۵۴۱ ، ۲۵۵۰ و ۲۵۷۰ صورت گرفته است.

الف ـ انبارهای عمومی برای کالاهای کشاورزی :

پیش‌بینی ظرفیت‌های‌انباری برای کالاهای‌کشاورزی براساس نرخ رشد مصرف این کالاهاو با درنظرگرفتن ایجاد ذخائر احتیاطیBuffer Stocks جهت پوشش تقاضای ناشی از موارد اضطراری وکمبودهای فصلی ملحوظ گردیده است.

مصرف کالاهای کشاورزی و نیازهای انباری آنها در جدول زیر ارائه شده است:

از این جدول چنین برمی‌آید که ظرفیت انباری لازم در طول سالهای آتی بطور قابل ملاحظه‌ای باید

جـدول شماره ــ ۱۰

مصرف کالاهای کشاورزی و نیازهای انباری آنها

واحـد : ملیون تن

کالا های کشاورزی	مصرف	ذخیره به ماه	نیاز انباری	مصرف	نیاز انباری	مصرف	نیاز انباری
گندم	۶/۴	۸	۴/۳	۴/۷	۳/۲	۵/۹	۳/۸
برنج	۲/۰	۶	۱/۰	۱/۹	۱/۰	۲/۹	۱/۴
جو	۲/۰	۶	۱/۰	۳/۰	۱/۵	۴/۰	۲/۰
سایر غلات	۰/۲	۶	۰/۱	۰/۳	۰/۲	۰/۷	۰/۳
فرآورده‌های‌شکر	۱/۲	۶	۰/۶	۱/۹	۱/۰	۲/۹	۲/۵
حبوب	۰/۴	۶	۰/۲	۰/۵	۰/۳	۰/۹	۰/۵
سبزیجات	۳/۴	۰/۵	۰/۱	۴/۷	۰/۲	۷/۵	۰/۳
پیاز	۰/۴	۶	۰/۲	۰/۶	۰/۳	۰/۹	۰/۵
سیب زمینی	۰/۸	۶	۰/۴	۱/۲	۰/۶	۲/۰	۱/۰
روغن نباتی	۰/۳	۴	۰/۱	۰/۵	۰/۲	۰/۶	۰/۲
جمع نیاز انباری			۸/۰		۸/۵		۱۱/۵

افزایش یابد. ظرفیتی که در حال حاضر وجود دارد، یعنی درحدود ۲٫۵ میلیون تن جهت تامین نیاز های کنونی بهیچوجه کافی نیست. جدول فوق بمنظورنیاز-های انباری برای هریك ازکالاها بطور اختصاصی‌فراهم گردیده است. در مورد گندم تعداد ماههائیکه محصول بایستی ذخیره شوداز بالاترین رقم برخوردار است‌از طرف دیگر گندم علاوه بر نیازهای مربوط به ذخیره عادی به ذخایر احتیاطی ناشی از تامین کمبودهای‌موقت وعدم اطمینان به واردات وکاهش تولید داخلی‌نیازدارد.

کل ظرفیت انبارهای عمومی مورد نیاز تا سال ۲۵٤۱ درحدود ۸ میلیون تن برآورد می‌گردد با توجه به‌ظرفیت‌های موجود انباری و پیش‌بینی نیاز بین‌سال-های ۲۵۳۵ و ۲۵٤۱ ظرفیت اضافی که بایستی ایجاد گردد در حدود ۵ تا ۵٫۵ میلیون تن خواهد بود در صورت تامین ظرفیت‌های انباری مزبور ظرفیت‌اضافی لازم بین سالهای ۲۵٤۱ و ۲۵۵۰ چندان قابل ملاحظه نبوده واز نیم تایك میلیون تن تجاوز نخواهد کرد این امر بخاطر تغییراتی است که در الگوهای مصرف یعنی دوری نسبی از مصرف مواد نشاسته‌ای و نزدیکی‌نسبی بمصرف موادپروتئینی مانند گوشت قرمز و سفید ، فرآورده‌های لبنی، تخم‌مرغ و حتی میوه و غیره ، با توجه به‌جمعیت و محدودیت ظرفیت معده انسان در پیش خواهد بود. بهر حال بین دوره ۲۵۵۰ و ۲۵۷۰ ، در حدود ۳ میلیون تن ظرفیت اضافی بایستی درنظر گرفته شده و تاسیس گردد زیرا مصرف اکثر کالاهائی که به‌انبار و تسهیلات آن نیاز دارند بخاطر افزایش جمعیت و ازدیاد مصرف‌سرانه پاره‌ای از کالاهای ویژه مانند سیب‌زمینی، شکر، برنج، جو وغیره افزایش حاصل خواهد نمود.

ب ـ ظرفیت انبارهای عمومی برای کالاهای غیر

کشاورزی :

بطوریکه قبلا هم متذکر گردید در حال حاضر علیرغم کوشش بسیاری که در این زمینه بکار رفت هیچگونه آماری در مورد ظرفیت انبارهای عمومی موجود درکشور برای محصولات غیر کشاورزی یا کالا های صنعتی بجز سیمان وکود شیمیائی و معدودی ازکالاها که دارای سیستم توزیع متمرکزی هستند در دسترس نمی‌باشد. بطور کلی بنظر می‌رسد که سیستم انبارداری برای مواد خام صنعتی و محصولات نهائی (اعم از تولید داخلی و وارداتی) چندان کافی نبوده و ظرفیتهای موجود شدیدا نارسا است در این زمینه گزارشهای مختلفی که وجود دارد حاکی از آنست که مقادیر قابل ملاحظه‌ای از مواد خام صنعتی مانند سیمان، مواد شیمیائی، کابلهای برق و غیره و همچنین ماشین آلات صنعتی بعلت عدم تسهیلات انباری صحیح و نامناسب فاسد گردیده است. در این قسمت کوشش بعمل آمده است تا احتیاجات مربوط به ظرفیت انبارـ های عمومی طی ۳۵ سال آتی برآورد گردد. روشی که جهت این برآورد بکار برده شده بقرار زیر است : برای محصولات صنعتی از ظرفیت انبارهای عمومی بر حسب تن، ازطریق تبدیل ارزش تولید کالاهای صنعتی برحسب تن استفاده شده است. نسبت تبدیل بکار رفته برای تبدیل ارقام ارزش به‌حجم از ارقام مربوط به ارزش وحجم واردات کالاهای صنعتی حاصل گردیده است. پیش‌بینی‌ها برای سالهای ۲٥٤۱ ، ۲٥٥۰ ، ۲٥٦۰ و ۲٥۷۰ صورت گرفته است. نسبت تبدیل ارزش وحجم براساس الگوی واردات کالاهای صنعتی در سال ۲٥۳۳ می‌باشد. در این سال ٦٦۷۰۰۰ تن مواد خام صنعتی به‌ارزش ۱۲۱٤۸ میلیون ریال به قیمت

متوسط ۲۱ر۱۸ ریال هر کیلو گرم ومشابه آن درهمان سال ۵۱۸۱۰۰۰ تن کالاهای صنعتی نهائی بـه ارزش ۱۸۷۹۲ میلیون ریال به قیمت ۲۷ر۳۶ ریال هر کیلو گرم وارد گردید که بدین ترتیب ارزش موادخام‌وارداتی تقریبا نصف محصولات صنعتی نهائی بوده است‌ارزش محصولات صنعتی نهائی ۲۵۳۳ در تجدیدنظری که بعمل آمد باتوجه به نرخ رشد صنعتی سالهای‌اخیر که گاه تا ۲۵ درصد بوده فقط بمیزان ۱۰ درصد افزایش داده شد تاقیمت وارداتی مناسبی برای سال ۲۵۳٤ بدست آید واین درحدود ۰ر٤۰ ریال هر کیلوگرم بود. همچنین فرض گردیده است‌که الگو وترکیب‌محصولات صنعتی ومعدنی ساخت ایران با استاندارد کالا هـای وارداتی تقریبا مطابقت داشته باشد.

یازدهم ـ پیش‌بینی برای سال ۲۵٤۱ :

ارزش تولید صنعتی برای سال فوق بصورت زیر فراهم گردیده است:

الف ـ ارزش افزوده بخش صنعت برابر است‌با ۲۰۲۰ میلیارد ریال (فرض شده است.)

ب ـ ارزش افزوده صنعت و معدن (۵۵ درصد بند الف) = ۱۱۱۰ میلیارد ریال

پ ـ بعلاوه ارزش مواد خام با فرض ارزش مواد خام ۵۰ درصدکل ارزش = ۱۱۱۰ میلیارد ریال.

ت ـ کل ارزش تولید صنعتی و معدنی به‌قیمتهای ثابت ۲۵۳٤ = ۲۲۲۰ میلیارد ریال .

ث ـ ارزش یك کیلو گرم از تولیدات صنعتی و معدنی = ۳۵ ریال .

(بافرض ۸۰ درصد هزینه وارداتی و ایجاد تنوع و تغییر الگو در تولید صنعت داخلی)

ج ـ کل حجم تولید صنعتی ومعدنی در ۲۵٤۱ = درحدود ٦۵ میلیون تن.

چ ـ واردات محصولات صنعتی نهائی و مواد خام (با فرض ۱۰ درصد نرخ رشد سالانه از ۲۵۳۵) = در حدود ۱۸ میلیون تن.

حجم مواد خام لازم برای تولید داخلی (با فرض اینکه حجم مواد خام حداقل ۲۵ درصد بیشتر از حجم محصولات نهائی باشد) = **حدود ۸۰ میلیون تن .**

خ ـ **کل‌وزن موادخام صنعتی ومحصولات نهائی** (ح + چ + خ) = درحدود ۱۶۳ **میلیون تن.**

د ـ ظرفیت انبارهای عمومی مورد نیاز (با فرض برخورداری ازکارآمدترین مدیریت که حداقل ۲ ماه نیازهای تولید مواد خام ومواد نهائی وبازار را تامین نماید) = ۱۷ میلیون تن بدین ترتیب تا آخر سال ۲۵٤۱، در حدود ۲۵ـ۳۰ میلیون تن‌ظرفیت برای‌انبار-های عمومی جهت انبار کردن کالاهای صنعتی ومعدنی مورد نیاز خواهد بود بعلاوه همانطور که قبلا ذکر شد در حدود ۸ میلیون تن ظرفیت نیز بـرای محصولات کشاورزی و مواد غذائی ضروری خواهد بود بنابراین کلا ۳۵ تا ٤۰ میلیون تن ظرفیت در مورد انبارهای عمومی تاآخر برنامه‌عمرانی ششم‌کشور لازم‌خواهدبود.

دوازدهم ـ پیش‌بینی برای سالهای ۲۵۵۰ ، ۲۵٦۰ و ۲۵۷۰ :

روش مشابهی که در فوق مورد بحث قرار گرفت برای سالهای ۲۵۵۰ ، ۲۵٦۰ و ۲۵۷۰ نیز اعمال‌گردید البته تعدیلهائی با توجه به‌بهبود ومدرنیزه‌شدن‌ترکیب و الگوی تولید بعمل آمد که متعاقب آن ارزش متوسط یك کیلو تولید صنعتی در سال ۲۵۵۰ به ٤۵ ریال و ۵۰ ریال برای سال ۲۵٦۰ و بالاخره ۵۵ ریال‌برای سال۲۵۷۰به‌قیمتهای ثابت سال ۲۵۳٤ افزایش داده شد. ضمنا در نظر گرفته شد که برای کاهش سهم هزینه مواد خام درکل ارزش تولید و در نتیجه سهم

هزینه موادخام‌در کل ارزش تولید برای سال ۲۵٦۰، ۵۰ درصد و برای ۲۵۷۰ ، ٤۵ درصد فرض گردید. اعمال روش فوق‌الذکر برای پیش‌بینی ارزش تولید صنعتی برآوردهای ظرفیت انبارهای عمومی را برای سالهای‌مورد بحث بترتیب زیر فراهم می‌سازد:

سال	
۲۵۵۰	٤۵ـ۵۰ میلیون تن
۲۵٦۰	٦۰ـ٦۵ میلیون تن
۲۵۷۰	۸۰ـ۸۵ میلیون تن

بدین ترتیب ظرفیت انباری مورد نیاز (بانضمام محصولات کشاورزی و صنعتی) را می‌توان بنحو زیر توجیه و برآورد نمود:

تاسیس وایجاد انبارهای‌مختص محصولات کشاورزی کمتر فسادپذیر (در مورد محصولات کشاورزی فسادپذیر قبلا توضیح داده شده است) که در سال ۲۵٤۱ـر۸ میلیون تن و در سال ۲۵۵۰، ۲۵٦۰ و ۲۵۷۰ بترتیب ۹، ۱۰ و ۱۱ میلیون تن پیش‌بینی گردیده، و نمایشگر آنست که در سال‌های فوق نیاز به انبارهای عمومی به ۵ تا ٦ برابر سال ۲۵۳٦ خواهد رسید و این نیازها بایستی با هدایت بخش عمومی و حتی‌الامکان با تشویق بخش خصوصی تامین گرددبرای محصولات کشاورزی کمتر فسادپذیر نیز دولت نقش عمده‌ای دارد و باید با صلاحدید و اعطای وام توسط بانکهای تخصصی کشاورزی از قبیل بانك توسعه کشاورزی و بانك تعاون کشاورزی و اتحادیه‌های تعاونی این نیازها تامین گردد تا کمبودی از این لحاظ در آتیه کشور بوجود نیاید. از لحاظ سایر نیازهای توزیعی: برآوردهای‌مذکور درفوق عمدا محدود بسردخانه‌ها ، انبارهای اختصاصی و انبارهای عمومی برای محصولات کشاورزی و صنعتی گردید. بدیهی است نیاز بسرمایه‌

گذاری برای بهبود سیستم توزیع کشور منحصر به اقلام فوق نخواهد بود. به عنوان مثال برای توزیع صحیح گوشت قرمز از سردخانه به نقاط فروش، کامیونهای مجهز بسردخانه که با ظرفیت ۵ تن بقیمت حدود هرعدد ٤ میلیون ریال است نیاز خواهد بود. لیکن برآورد صحیح و قابل اعتماد تعداد کامیونهای مذکور بسادگی میسر نیست چون تا حد زیادی بستگی به استقرار کشتارگاه در نزدیکی مراکز دامپروری ایران (مانند آذربایجان، لرستان، فارس، مغان، بختیاری و شهرکرد....) از یکطرف و فاصله در نظر گرفته شده برای فروشگاههای مواد پروتئینی از کشتارگاهها از طرف دیگر و تعداد واحدهای فروشنده دارد. همچنین اگر قرارشود میدان‌ها و دپوهای روز تاسیس گردند و برخی خطوط فرسوده راه‌آهن به منظور جلوگیری از بروز اشکال در توزیع مرتب و منظم کالاها تجدید شوند نیاز بسرمایه‌گذاریهای بیشترخواهدبود. مضافا براینکه اگر آنطور که ما توصیه میکنیم فروشگاههای بزرگ و سوپرمارکتها در آینده مورد تشویق بیشتری قرار گیرند نیاز بسرمایه‌گذاری مشترك در فروشگاههای مزبور نیز باید برنیازهای مادی فوق افزوده شود. دامنه چنین نیازها بحدی وسیع است که بواقع نمی‌توان تمامی آنها را برشمرد و لذا باید برآوردهای سرمایه‌گذاری فوق را در حد مینیموم و فقط بصورت «حد پائین» محدوده سرمایه‌گذاری مورد نیاز پذیرفت.

جدول شماره ۱۱

پیش‌بینی تقاضای مواد غذائی کشور درسالهای ۲۵۵۰ و ۲۵۷۰

هزار تن

کالا	سال ۲۵۳۴ برای کل جمعیت اعم از شهری و روستائی	۲۵۵۰			۲۵۷۰		
		مناطق شهری	مناطق روستائی	جمع کل	مناطق شهری	مناطق روستائی	جمع کل
گندم	۶۳۰۰	۳۱۵۰	۱۵۵۰	۴۷۰۰	۴۸۶۰	۹۹۰	۵۸۵۰
برنج	۱۲۱۶	۱۲۶۰	۶۲۰	۱۸۸۰	۲۴۳۰	۴۹۵	۲۹۲۵
سایر غلات	۹۸	۱۸۹	۹۳	۲۸۲	۵۴۰	۱۱۰	۶۵۰
فرآورده‌های شکر	۹۶۵	۱۲۶۰	۶۳۰	۱۸۸۰	۲۴۳۰	۴۹۵	۲۹۲۵
حبوب	۲۰۹	۳۱۵	۱۵۵	۴۷۰	۷۵۶	۱۵۴	۹۱۰
سبزیجات	۲۴۵۳	۳۱۵۰	۱۵۵۰	۴۷۰۰	۶۲۱۰	۱۲۶۵	۷۴۷۵
میوه‌جات	۱۵۰۵	۲۵۲۰	۱۲۴۰	۳۷۶۰	۴۸۶۰	۹۹۰	۵۸۵۰
گوشت قرمز و سفید	۷۷۵	۱۸۹۰	۹۳۰	۲۸۲۰	۴۰۵۰	۸۲۵	۴۸۷۵
تخم مرغ	۱۶۰	۲۵۲	۱۲۴	۳۷۶	۵۴۰	۱۱۰	۶۵۰
ماهی	۷	۳۲	۱۵	۴۷	۱۰۸	۲۲	۱۳۰
فرآورده‌های شیر	۲۳۷۸	۴۷۲۵	۲۳۲۵	۷۰۵۰	۱۱۸۸۰	۲۴۲۰	۱۴۳۰۰
روغن نباتی	۲۵۲	۳۱۵	۱۵۵	۴۷۰	۴۸۶	۹۹	۵۸۵
جمع کل	۱۶۳۱۸	۱۹۰۶۰	۹۳۸۰	۲۸۴۴۰	۳۹۱۵۰	۷۹۷۵	۴۷۱۲۵

ماخذ : محاسبات شخصی

امیرشاپور زندنیا

قسمت سوم ازسلسله مقالات درباره:

اندیشه‌های سیاسی از کهن‌ترین متون تاکنون

پندارهای سیاسی در یونان کهن

درایران کهن دودمانی، زرتشت پندارهای‌سیاسی را به‌روزگار باستان شکل داد واین شکل چنان بودکه براندیشه‌های متفکران مصر ویونان زمانهای بعد اثر نهاد .

افلاطون زمانی که اتوپیای خویش را تصویر می‌کند وکتاب «دولت مشترك‌المنافع» (ریپابلیك ـ که به غلط جمهوریت ترجمه کرده‌اند) خودرا می‌نویسداشاره می‌کندکه از اندیشه‌های زرتشت برای ساختن پندار «دولت بهشتی» خود بهره گرفته است. جالب توجه است که افلاطون می‌گوید زرتشت و شاگردان وی ششهزار سال پیش از او زندگی می‌کرده‌اند.

به‌هرحال، یونان کهن مهد پیدایش اندیشه‌های سیاسی شد که بصورت کم وبیش مشابهی تا زمان ما تعقیب شده است ومورد بررسی قرار داشته ودارد.

پیش‌از آن‌که به‌معرفی دو اثر بزرك اندیشه‌های سیاسی یونان باستان پرداخته شود، مناسب است جایگاهی‌که در آن این اندیشه‌های سیاسی متجلی شده است، معرفی شود ـ زیرا بنا براصل رابطه‌ی متقابل جامعه‌ها وافراد بریکدیگر درحالت پویائی، اندیشه‌های

افراد، زیر اثرشرایطجایگاهی (زمانی ـ مکانی) قرار دارد، همانگونه که اندیشه‌های افراد برشرایطجایگاهی موثر می‌افتد.

ژئوپلیتیك یونانستان :

مردمان آریائی که از شمال شبه جزیره بالکان در سپیده دمان تاریخ به یونانستان کوچیدند، همانند همخونان ایرانی خود تیره‌هائی بودند مرکب ازدودمان هاکه با اسب و ارابه و دامهای خود حرکت می‌کردند ودر حرکت دائمی‌که قرن‌ها در دشت‌های شمالی ادامه یافته بود جنگاوری و قابلیت بدنی بسیار نصیب‌ایشان شده بود. آنها وقتی به‌یونانستان رسیدند، آن‌سرزمین زیر فرمان ومیهن مردمان شرق قدیم بودکه مدنیتی آمیخته از مدنیت مصری، فینیقی و خطی (هیتیت) داشتند و خدایان ایشان مشتق‌هائی از گوساله‌ی سامری، یا خدای بعل، می‌بود، یونانیان این مردمان‌را که‌از ثروت وآسایش نسبتا زیادی برخوردار بودند و همین آسایش آنان را تن‌آسان وسست کرده بود، به آسانی زیر فرمان خود درآوردند ـ جمعی راکشتند و جمع بسیارتری را برده ساختند. دربرخورد این‌دوگونه مردم بود که یونانیان شهرنشینی و کشاورزی را آموختند.

نگاهی به نقشه جغرافی روشن می‌کندکه‌یونانستان منطقه‌ای بسته است ـ باکوههای بالکان از شمال (در بلغارستان امروز) و از دریای اژه و مدیترانه‌ی خاوری و دهانه‌ی خلیج آدریاتیك در سه سوی خاوری وجنوبی وباختری. در این منطقه‌ی بسته جزیره‌ها و جزیره‌وارهای بسیار وجود دارد و توده خاك اصلی‌آن به‌صفحه‌ی شطرنج نامنظمی می‌ماندکه کوههای متوازی و متقاطر شمالی جنوبی، وخاوری باختری، چندگوشی‌

های درونی آن راپدید آورده است ـ بادشت‌های کوچك محدود برای چرای دامها وبرای کشاورزی، باجنگل‌های تنکی در دامنه‌های کوهها.

تیره‌های یونانی دراین چندگوشی‌ها پراکنده‌شدند و هر تیره یکی یاچندتا از چند گوشی‌ها را به اشغال خود درآورد.

بزرگترین تیره‌های یونانی اسپارتی‌ها بودند که جزیره‌وار پلوپونز (لاسه‌دمون) را اشغال‌کردندومردم آنجا را زیر عنوان «هلوت» برده خویش ساختند.

کردار واندیشه‌های یونانی :

این مردم زیر آسمانی‌کم‌ابر و آبی در دشت‌های سبزی که با کوههای سنگی نیمه سبز احاطه شده‌بود ودریاهای سبز پیرامونشان بود، مردمانی دوستدار زیبائی‌های طبیعت شدند و توفان و تندباد دریائی و رگبارهای کوهستانی را چشیدند وغرش و سوزش آذرخش و تندر را تا اعماق جان احساس کردند . از خدایان پیشین آن‌سرزمین‌که بصورت پیکره‌های‌سنگی یا در تجسم گاو وگاومیش و قوچ بودند، ترکیبی با خدایان آسمانی نژاد شمالی ـ مانند خورشید و ماه و ستارگان منظومه شمسی و تندر وآذرخش و تندباد و آتش وکوه ودریا و رود ـ ساختند.

در دستگاه الوهیت ایشان، جهانی محصور درمیان اقیانوس وجود داردکه‌زیرآن جهان‌مردگان ونشست‌گاه فرمانروائی «وولکان» خداوند آتشفشان دوزخ، قرار دارد. در بلندیهای کوهستانی آن‌جهان‌که سربه‌آسمان می‌کشد ، «اورانوس» خداوند بی‌پایانی‌و «کرونوس» خداوند زمان (تقلید از «زروان» خداوند زمان نزد ایرانیان پیش از زرتشت) گروهی از خدایان را بکار جهان و زندگانی گماشته است.

خدایان یونانی هریك نمونه کامل انسانی هستند باصفت‌های ویژه خودشان. «باکوس» خداوندمیخوارگی نمونه شرابخوارترین و بدمست‌ترین مردمانی‌است که بتوان تصور کرد. دیگر خدایان یونانی نیز هر یك کمال مطلوبی هستند در صفت خودشان.

درست به‌همین دلیل پیکرتراشان و تندیس‌سازان یونانی این خدایان گوناگون را در نمونه‌های انسانی نمایش می‌دهند که هریك برحسب صفت برجستگی ویژه دارد . این پندار خدایان بصورت کمال مطلوب در جهان‌شناسی یونانی موثر افتاده است ـ چنانکه سرچشمه «مثال‌گرائی» (ایده‌آلیسم) افلاطون در آن است .

از نظر ساختمان سیاسی ـ اجتماعی دولت‌شهرهای یونانی دارای الگوهای گوناگون حکومتی بوده‌اند.

در برخی دولت‌شهرها فرمانروائی ازآن‌پادشاهانی بود که جانشین شهربانوان دوران مادرسالاری شده بودند «اثر دوران مادرسالاری در یونان کهن بصورت خدایان مادینه برای شهرها ماندگار بود ـ مانند «آتنه» مادربانوی‌شهرآتن وخدای‌خردمندی وسیاست‌پیشگی). این پادشاهان همراه باهیئت‌حاکمه‌ای مرکب‌ازثروتمندان و خاندانهای بزرگ و ریشه‌دار، جامعه را اداره می‌کردند که ارسطو حکومتشان را ، « اریستوکراسی » (اشراف‌سالاری) می‌خواند.

در بعضی دولت شهرها، حکومت از آن دسته‌بندی شماری اندك از متنفذان محلی‌بودکه آن راحکومت چند نفری (پلوتوکراسی) می‌نامیدند.

نوع دیگر حکومت دولت‌شهر، حکومتی بود که در آن پدران خانواده‌های آزاد (بردگان در یونان باستان انسان شناخته نمی‌شدند و از حقوق انسانی محروم بودند) با حق رای برابر، متصدیان امور سیاسی و

اجتماعی و نظامی را برمی‌گزیدند و قانون‌های حاکم‌بر جامعه را تصویب می‌کردند یا تغییر می‌دادند . این حکومت «مردم‌سالاری» (دموکراسی) نام داشت .

شکل دیگری از حکومت دولت‌شهر، فرمانروائی افراد نیرومندی بودکه بیاری گروندگان خود دولت‌شهر را به‌زور تصرف می‌کردند و ایشان را «تیران» (جبار– فرمانروای خودکامه) نام داده و نظام حکومتی آنان را «تیرانی» عنوان داده بودند.

ازنظرنظام اجتماعی، جامعه‌یونانی درهردولت‌شهر، اصولا یک جامعه ولنگار بود ـ تنها نزد اسپارتی‌ها انضباط شدید اجتماعی وجود داشت . اسپارت را دو پادشاه بود که به نوبت امور لشکری و کشوری را اداره می‌کردند وفرمانروائی جامعه را یك اریستوکراسی بر عهده داشت که بصورت یك مجمع عمومی متشکل بود و تصمیم می‌گرفت. مردم اسپارت (سوای زنان که درهمه یونانستان تابع مرد بودند ودر کار اجتماع دخالتی نداشتند ودر نوعی حرم‌سرا بسر می‌بردند ـ سقراط نامی همسر خویش را به دوستان خود اجاره می‌داد) ، از هفت سالگی تا شانزده سالگی (به‌روایتی تاچهارده‌سالگی) باید در اردوگاهها ، زیر آموزش جنگی سختی قرار می‌گرفتند و بیك ماشین جنگی تبدیل می‌شدند، تابتوانند شمار بسیار بردگان اسپارت را که «هلوت» نام داده بودند وچون‌جانوران در آغل نگه می‌داشتند، اداره کنند و رام‌نگهدارند . پس ازرسیدن این افراد به‌سن بلوغ وپایان آموزش جنگی، هر مرد اسپارتی باید تا ۳۰ سالگی سپاهیگری می‌کرد . در مدت سپاهیگری و در مدت آموزش جنگی مردان اسپارتی در خوابگاهها می خسبیدند و در خورندگاه‌های عمومی خوراك می‌خوردند و جامه‌پشمین نازکی را به زمستان و تابستان می‌پوشیدند ودرصحرا

وکوه، بی‌بالش وزیرانداز و رو انداز می‌آرامیدند و از هر تجمل پرهیز می‌کردند (قناعت و بردباری ودلاوری وفداکاری و **دزدی**، صفت‌های شایسته‌ای بود که هر اسپارتی می‌بایدبه زیور آن آراسته باشد). باینسان مردان اسپارتی تا ۳۰ سالگی مالك چیزی نبودند و چون ابزاری در خدمت دولت قرار داشتند . میان‌آنان وبردگان (هلوت‌ها) نظمی وجود داشت و تقسیم‌کاری- جوانان اسپارتی نگهبان بودند و تازیانه‌کش وهلوت‌ها چون دام‌هاباید زیر نظـر سپاهیان بـارکشی کنند ، کشاورزی کنند، دام‌ها را به‌چرا برند، پارو بزنند و سنگهای کان رابیرون کشند.

این نظام اجتماعی ازدیرباز مورد توجه‌دولت‌اندیشان قرار گرفته است ـ چنانکه افلاطون آن را، الگوئی‌برای پندار «دولت تام» (اتاتیسم ـ توتالیتاریانیسم)، ساخته است .

با چنین برداشت‌ها و زمینه‌های جهان‌شناسی و اجتماعی وپنداری‌بودکه‌فلسفه‌های سیاسی‌دریونانستان بناشد. نکته‌جالب آن‌است‌که «عصر طلائی» یونانستان نیم سده پس از لشکرکشی ایرانیان به آن سرزمین پدید آمده است وآن همه ساختمانهای زیبا را که در آن، تقلید از الگوی آرامگاه کورش بـزرگ و کاخ پازارگاد، دیـده می‌شود در دولت‌شهرهای یونانـی ساخته‌اند. پندارهای سیاسی یونان باستان نیز همه درآن عصر طلائی و درپی‌آن رخ نموده است.

دراینجا دو مجموعه بزرگ پندار سیاسی ـ یعنی «دولت مشتـرك‌المنافع» از افلاطون و «سیاست» از ارسطو ـ معرفی می‌شود و ناگزیر در معرفی هریك‌به جهان‌شناسی آن فرزانگان نیز اشاره خواهد رفت.

دولت مشترك‌المنافع افلاطون :

افلاطون از شاهزادگان آتنی بودکه شاگردی سقراط می‌کرد وآنچه از سقراط می‌دانیم ازکتابهای افلاطون است. آن فرزانه روزگار باستان کتابهای خود را به گونه گفتگوهای چندنفری استاد وشاگردان تدوین کرده است‌که آن کتابها را «دیالوگ» (مناظره و مباحثه و گفتگوی متقابل) می‌نامند.

از شگفتی‌های روزگار آن‌که، فرزانگان چین باستان ـ همچون «کنفوسیوس» ـ نیز رساله‌های خود را به همین‌گونه تدوین کرده‌اند ـ شاید هر دو گروه یونانی وچینی سرمشقی داشته‌اند از «ایران‌ویج» باستانی‌که میهن مشترك هندیان و ایرانیان بوده است . ما در نوشته‌های فرزانگان هندوستان کهن نیز همین‌گونه نوشته را می‌یابیم که نمونه آن «کلیله و دمنه» است.

باری، افلاطون جهان‌شناسی خود را از کیش یونانستان و دولت شناسی خود را از اسپارت آن روزگار تقلید کرده است.

بگمان افلاطون هر یك‌از پدیده‌های جهان برون بازتابی است ازجهان درون ـ پس‌جهان درون «حقیقت» است و جهان برون سایه‌ای از «حقیقت» .

آنجا که افلاطون غارنشینان خود را تصویر می‌کند و «گلچین» (میرفخرالدین گیلانی) آن رابه عبارت :

« غار تاریك است و کوهستان بلند »

« ما در آنجا ، دست وپای ما به‌بند »

بیان می‌کند، سخن از همین پندار است که حقیقت بخشیدن به «ذهن» و وهمی ساختن «عین» است.

این بنیاد «مثال‌گرائی» (ایده‌آلیسم) محسوب می‌ـ شود.

جهان مثال (ایده) مطلوب وکمال مطلق است که درآن هر چیز در کامل‌ترین صورت (همچون خدایان

یونانی) وجود دارد.

درجهان مثال همـه ذهن‌های اندیشنده وجـود داشته‌اند که آن جهان قدیم است نه حادث. در آنجا «ذهن» با حقیقت یا «عین‌حقیقی» یکی بوده است.

نگاهی به‌این پندار نشان می‌دهد، چگونه‌افلاطون از «وحدت وجود» و «تناسخ» که نزد عارفان ایرانی و برهمن‌ها و مرتاضان هندی مقبول است، متاثر بوده است .

ذهن‌ها سپس از جهان مثال بیرون می‌شوند و به‌جهان خیال می‌آیند ـ چنانکه عطار می‌گوید :

«بازی بودم پریدم از عالم راز»

پس در این جهان مردمان نوزادند و یاد جهان‌مثال که جهان کمال است در تاریکی‌های ذهن آنان مدفون.

آنان باید بتدریج باورزش فکر که همان «دیالوگ» واستدلال است به‌یادهای خودشان ازجهان‌مثال، دیگر بار دست یابند. «دانش» همین دستیابی به یادهای جهان‌مثال است که چون در ذهن وجود دارد، «حضوری» (آمپریوری) است که‌با«تذکار» (رمی‌نسانس) فرامی‌آید.

داستان غار چنین است که ما مردم‌که از جهان‌مثال بیرون شده‌ایم (داستان رانده شدن «آدم» را از بهشت به‌یاد آریم) در غاری دست وپابسته روبه دیوار تـه غار نشسته‌ایم. بیرون غار بارهائی را گروهی بردوش می‌برند یابدست می‌کشند واز برابر آتشی که‌بیرون دهانه غار شراره می‌کشد می‌گذرند، سایه آن بارها وآن افراد بردیوار ته‌غار می‌افتد و ماآن سایه‌ها را می‌بینیم و می‌پنداریم هرچه در جهان گذرا است، همان سایه‌ها است ـ بی‌آن‌که بدانیم حقیقت بیرون غار است .

جهان بیرون، جهان سایه است و جهان مثال آن جهان بیرون غار وآن آتش روشن عشق به‌دانش‌است

که‌در ذهن مردم از جهان‌مثال برقرار مانده و با شراره کشیدن مارابه بازیابی وبازشناسی جهان حقیقت‌دعوت می‌کند .

در جهان‌شناسی افلاطون هر چیزی «کمال‌مطلق» دارد که در جهان‌مثال سرمدی است. بازشناسی آن کمال مطلق به‌مردمان امکان می‌دهد تا در جهان خیال (دنیای مادی) بکوشند تا چیزی شبیه آن کمال بنا کنند ـ دستیابی به چنان مدارجی مارا امکان می‌دهدتا در جهان بیرون «کمال مطلوب» بوجود آریم.

«دولت» (دولت‌شهر) خود، مانندهر نمود (فنومن)، کمال مطلقی دارد، در جهان مثال که‌آن را افلاطون‌دولت مشترك‌المنافع (جمهوریت ! ـ رپوبلیك) می‌نامد.

بنابراین «مدینه فاضله» (بهشت آباد ـ اتوپیا) چیزی جز خدای دولت نیست که‌بی‌عیب و نقص است وبنابر اصل، فرمانروا بر اندیشه یونانـی ، در آن هماهنگی (آرمونی) کامل که تجسم آن «عدالت‌اجتماعی» است استقرار دارد.

می‌بینیم که «عدالت» در نظر افلاطون ـ یعنی‌توازن وهمسانی در رفتار. در مقایسه با مفهوم امـروزی «عدالت»، عدالت افلاطونی را باید «عدالت توزیعی» نامید.

در «دولت مشترك‌المنافع» تقلید از اسپارت کاملا آشکار است .

پادشاهان فیلسوف فرماندهی جامعه را دارند و پیشه‌وران و بازرگانان و کشاورزان ودیوانیان‌چرخهای زندگی را می‌گردانند و سپاهیان از موجودیت و نظم وعدالت آن (آرمونی) در برابر هر هجوم دفاع می‌کنند. حـرکت‌های سپاهیان و پیشـه‌وران و بـازرگانان و کشاورزان را مغز اندیشمند جامعه ـ یعنی پادشاهان فیلسوف ـ تنظیم و هدایت می‌کنند و هیچ کس حق

ندارد و نباید از تقسیم کاری که بر او مقرر داشته‌اند سرپیچی کند ـ بگفته شاعر :

« هر چیز بجای خویش نیکوست »

چون انگیزه برهم خوردن عدالت و نظم (آرمونی) رشك وکین و آزمندی است و تبعیض و تمایز، در «دولت مشترك‌المنافع» باید همه این انگیزه‌ها ازمیان برود.

معنای این سخن آن‌است که در دولت‌مشترك‌المنافع نه‌مالکیت باید وجود داشته باشد نه خانواده .

برای آن‌که همه مردم یکدیگر را دوست بدارندکه عشق، ساروج یك‌پارچگی دولت مشترالمنافع شناخته شود، باید همه زنان ومردان جامعه با یکدیگر آزادانه زندگی کنند تا همه فرزندان آنان، فرزند فرد فرد زنان و مردان شناخته شوند و باینسان همه، پدران و مادران وفرزندان و زنان و شوهران یکدیگر باشند. باین‌ترتیب دیگر تبعیضی در محبت و تمایزی در رفتار مردم‌جامعه نسبت به‌یکدیگر روی نمی‌دهد.

مالکیت نیز باید ازآن دولت مشترك‌المنافع باشد تا کسی بیشتر یا کمتر نداشته باشدکه دیگران به‌او رشك برندو نسبت به‌او کینه پیدا کنند.

در «دولت مشترك‌المنافع» می‌توان اصول زیر را آشکارا دید:

ـ فرمان دولت «پادشاهان فیلسوف» باید بی چون وچرا اجرا شود.

ـ تقسیم کار بنیاد این جامعه است وهیچ کس نمی‌تواند ازآن شانه خالی کند (اثر نظام کاست‌هندی).

ـ مالکیت ازآن دولت است و هیچ‌کس مالك هیچ چیز نیست .

ـ خانواده وجود ندارد.

ـ همه در خوابگاههای عمومی می‌خسبند و در

خورندگاههای عمومی می‌خورند.

ـ کودکان و نوجوانان را جامعه پرورش می‌دهد و نگهداری می‌کند.

ـ هدف آموزش و پرورش ایجاد تن نیرومند وزیبا برای گشایش دریچه‌های اندیشه است تا اندیشه‌بتواند جهان‌مثال را بازشناسد.

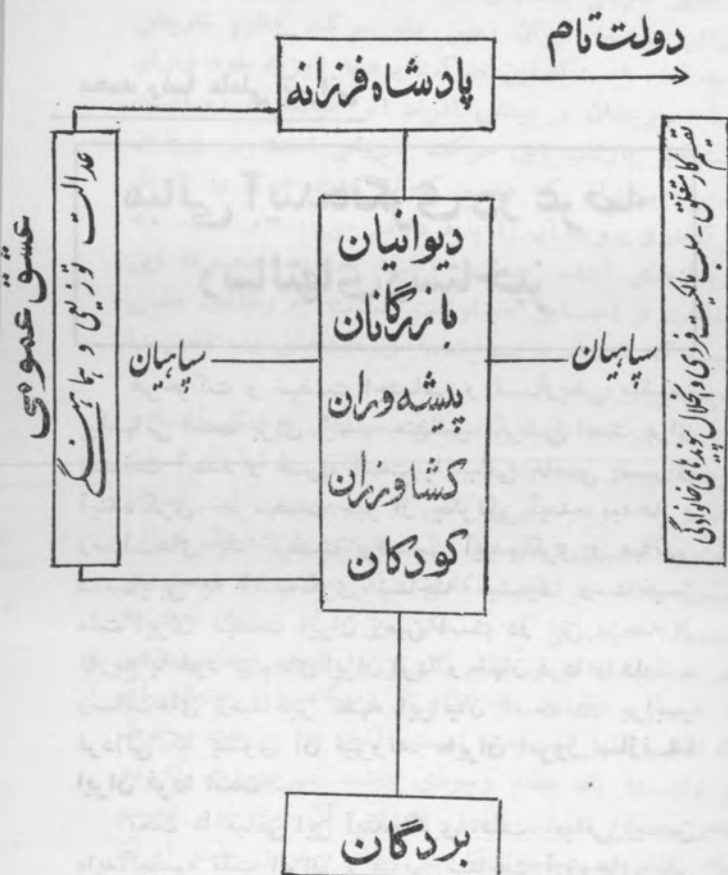
عدالت در تساوی وتوازن رفتار دولت است با شهروندان.

اما کار مولد در معدن وحمل ونقل کماکان با بردگان خواهد بودکه چون دام‌ها در آغل زندگی‌خواهند کرد واز حقوق انسانی محروم خواهند بود.

می‌بینیم که نخستین تصویر «دولت‌تام» (توتالیتر) از این دولت مشترك‌المنافع متجلی می‌شود. بنا بر این افلاطون را باید (ازدیدگاهی) پدر فاشیسم و کمونیسم بشناسیم.

بی‌مناسبت نیست اشاره شود که در دولت های جهانی اسلام و مسیحیت که هردو کیش‌های مومن به جهان باقی هستند، افلاطون قطب اندیشه نیست ـ ولی قطب اندیشه کمونیستی است که مادی‌گرا و منکرجهان باقی است.

دولت مشترك‌المنافع افلاطون رابه سادگی‌می‌توان در پیکر انسانی در نظر آورد که سر او پادشاه فرزانه است وتن او پیشه‌وران و بازرگانان و کشاورزان و دیوانیان و پاهای او بردگان و دست‌هایش سپاهیان باشند.



نمودار دولت مشترک‌المنافع افلاطون

محمد رضا عاملی تهرانی

مبانی آینده‌نگری در عرصه رسالتهای رستاخیز

هرحرکت و نهضت اجتماعی و تاریخی متضمن پیامهائی است برای آینده، متضمن نگرشی است برای شناخت آینده و همراه است با مبانی خاصی برای آینده‌نگری، هرنهضت خبر از چگونگی آینده میدهد و رسالت‌های یك نهضت براساس آینده‌نگری و مبانی دست‌یابی به آینده‌نگری شناخته میشود. رستاخیز ملت ایران نهضت ایران زمین است در این مرحله از تاریخ با خود پیام‌های ایران فردا و جهان فردا را دارد ـ رسالت‌های رستاخیز تعهد ایرانیان است در برابر فردائی که بسوی آن میروند. «**ایران امروز سازندهٔ ایران فردا است**».

بحث ما مبانی این آینده‌نگری است. مبانی این «ایدآلیسم» ملت ایران ، مبانی شناخت آرزوهای ملی و آرمانهای ملت ما است، سرچشمه و مبنای این آینده‌نگری در حرکت تاریخی ملت ما نهفته است. خصائص ذاتی‌که درسرزمین ما ومردم‌میهن وفرهنگ ملت ایران است در طی سده‌های بسیار با هم درآمیخته است، تاثیر هرحادثه گذشته در برخورد با حوادث‌دیگر و سرانجام در برخورد با تاثیر کل حیات ملت اثری از خود بجای نهاده است و این تاثیرات امروز راساخته‌اند

و خود حامل فردا و فرداها هستند، کوتاه سخن آنکه از سیر متوالی نسلهای فرهنگ آشنا و فرهنگ‌ساز ایرانی برپهنه ایران زمین یك حرکت عظیم تاریخی پدید آمده است که این حرکت برهمه اجزاء خود وازآن جمله بروجدان و بینش افراد اثر میگذارد، رسالت رستاخیز بازتاب این حرکت تاریخی است بر وجدان جمعی ایرانیان که وضع کنونی ملت خود را ادراك می‌کنند و پیوند آن را با فردا در می‌یابند و نسبت به رویدادهای آینده احساس وظیفه میکنند. مجموعه این شناخت و احساس مسئولیت نسبت به وظائف ملی است که منشاء و سرچشمه رسالت‌های رستاخیز را پدید می‌آورد.

از حرکت تاریخی متوالی نسلهای فرهنگ‌آشنا و فرهنگ‌ساز در پهنه سرزمین نیاکانی یا نیاخاك سخن گفتیم که خود تعبیری کامل از موجودیت ملت است، ملت به تعبیری دیگر یك نظم وجودی یا یك نظم حیاتی است مانند هرنظام متکامل دیگر مرکب است از مجموعه نظامهائی که به حکم ویژگیهای نهادی خود به هم درآمیخته‌اند و نظام کلی‌تر را تحقق بخشیده‌اند. از سوئی، حقیقت یك نظام از دیدگاهها و جنبه‌های گوناگون قابل شناختن است، آنچه در حقیقت مربوط و وابسته یك نظام وجودی باشد بهرصورت که در ذهن منتزع شود، حاصل انتزاعی آن نیز خود تجسم یك نظام است چونانکه در نظام وجودی ملت ایران هرگاه تنها از نظر ویژگی‌های جغرافیائی نگریسته شود، تاثیرات نهادی جغرافیائی مقوم ضرورت یك وحدت جغرافیائی است و هرگاه تنها از نظر یکی از مظاهر حیات فرهنگی مثلا از نظر اندیشه‌شناسی نگریسته شود، اجزاء نهادی فکر ایرانی حکایت از موجودیت یك نظام فکری دارد و خود به دلیل وجود یك نظام کلی اندیشه ایرانی است که معیاری از این

نظام، شناخته و ناشناخته ، به عنوان ارزش‌های اندیشه ایرانی وجود دارد **و این بحث همیشه مطرح است که کدام اندیشه یا کدام مظهری از جلوه‌های فرهنگی با روح ایرانی منطبق است و کدام نیست.** زیرا معیار و ضابطه در هرجا که مطرح شود خود حکایت از سبق نظام دارد.

نگریستن به حیات سیاسی یك ملت، خودنگریستن به کل موجودیت ملت است از دریچه‌ای خاص ـ هرملت به موجودیت سیاسی خود، یعنی به اراده حفظ موجودیت شکوفائی خود، در شیوه‌هائی که برآمده از خصائص ذاتی آن ملت است شکل میدهد و تاریخ هرملت عرصه‌ایست که در آن اراده یك ملت در آرزوئی که از موجودیت خود و نظام فرمانروائی خود داشته است در مراحل گوناگون از قوه به فعل آمده است و بعبارت‌دیگر **نظام‌فرمانروائی هرملت‌برخود، جلوه‌ایست از کل موجودیت آن ملت و شناخت این نظام در ارتباط است با کل نظام موجودیت هرملت.** برای ملت ایران، نظام سیاسی یا نظام فرمانروائی ملت ایران، بحکم تجربه‌های متوالی تاریخی در شکل نظام شاهنشاهی قوام و دوام یافته است و از این‌رو از آنجا که برای درك رسالت‌های رستاخیز پی بردن به ویژگی‌های موجودیت نظام حیاتی ملت‌ایران ضرورت‌دارد میتوانیم برای درك این ویژگی‌ها به شناخت وظایف و رسالت‌های نظام شاهنشاهی که از نظام کلی حیات ملت‌ایران جدائی ندارد بلکه جلوهٔ کاملی از آن است بپردازیم.

رسالتهای نظام شاهنشاهی ایران، به معنی‌مفاهیمی است که به حکم تجربه دیرپای تاریخ ایران زمین با واژه شاهنشاهی ایران درآمیخته است. شاهنشاهی ایران عامل پدید آورنده وحدت، تمامیت و استقلال ایران است و ۱ـ حفظ یگانگی و ۲ـ تامین ابدیت استقلال این سرزمین از وظائف و رسالت‌های اصیل

آنست.

موجودیت ملت ایران به روح فرهنگ ایرانی شناخته میشود حفظ مظاهر این فرهنگ و شکوفا ساختن نیروهای خلاق آن‌در زمینه‌های گوناگون رسالت دیگری از نظام شاهنشاهی ایران است، سه دیگر آنکه شاهنشاهی‌ایران نه‌وابسته یك‌گروه خاص ونه پیوسته جزئی از موجودیت ملت ایران بلکه رونق آن عام است و وابستگی آن بکل موجودیت ملت ایران است و از اینرو در خانواده ملت‌های جهان هر آنجا که ملت ایران باکل موجودیت خود پیامی دارد، پیام‌آور آن شاهنشاه است. پیام و سیاستی که از مصدر شاهنشاهی ایران اعلام گردد پیامی است تاریخی که باکل موجودیت ملت ما در پیوند است. **برپایه این سه رسالت کلی یعنی حفظ وحدت و استقلال، پاس فرهنگ ایران زمین و اعلام پیام‌های همه انسانی ملت ایران در میان خانواده ملتهای جهان، نظام شاهنشاهی ایران شناخته میشود.**

تجلی و تجسم رسالت‌های کلی سه‌گانه، که از آن یاد کردیم، هرگاه در ارتباط با ویژگی‌های این زمان در نظر گرفته شود از حرکت بالقوه‌ای حکایت میکند که در حال به فعلیت آمدن است و انعکاس این حرکت تاریخی است که رسالت‌های رستاخیز را مطرح‌میسازد.

ویژگی‌های زمانی را که بدان اشاره کردیم بدینگونه می‌توان باز شناخت که بیاد آوریم حرکت تاریخی‌ملتها از فراز و نشیب‌هائی می‌گذرد که علل آن را در تاثیر نیروهای برونی و ویژگی‌های اجزاء درونی موجودیت ملت باید جستجو کرد ، بهرحال ملت ایران در دوسده گذشته به عللی که در تاریخ باید جست با یکی از مراحل سهمگین نشیب تاریخی خود برابر شد ولی مقارن انقلاب مشروطیت در این حرکت نقطه عطفی‌پدید آمد و به تدریج موجبات سیر ملت ما بسوی فراز

پدیدار گشت. **با اعلام قانون اساسی نهادهائی پدید آمد که می‌توانست جایگاه شکل گرفتن قدرت مردم و استقرار حکومت قانون باشد.** حرکتی که با انقلاب مشروطیت آغاز شده بود با ظهور رضا شاه بزرگ و طلوع شاهنشاهی پهلوی تکمیل شد و تا سال ۲۵۰۰ شاهنشاهی که به وقایع شوم سوم شهریور آن سال و هجوم بیگانگان انجامید بسیاری از موجبات استقرار امنیت و عناصر اولیه پیشرفت و تکامل شکل گرفت، در عصر آریامهر شاهنشاه ما پس از آنکه سالهای سخت نخستین پشت سر نهاده شد ومصائبی چونان تجزیه آذربایجان و منطقه‌های دیگری‌ازایران با پیروزی‌مرتفع‌گردید، بااعلام واجرای اصول‌انقلاب‌ایران زمینه‌های مساعد اقتصادی و اجتماعی برای حرکت اصیل تاریخی ملت ایران بسوی فراز پدید آمد و این حرکت بسوی فراز است که در تاریخ ملت ما به رستاخیز تعبیر شده است. **به عبارت دیگر رستاخیز حرکت جامعه‌ایست که با آشنائی بهویت تاریخی خود و آگاهی به موجودیت بالقوه خود در راه تحقق آرمان‌هایش به پیش میرود.**

اینك حرکت رستاخیز با رسالت حفظ موجودیت، موجودیت شکوفای ملت ما ادامه دارد و اما حتی یك لحظه نیز نباید از این واقعیت غافل ماند که «این حرکت» بشرطی قرین کامیابی خواهد بود که از تکاپوئی گسترده و ژرف در زمینه‌های دفاعی ـ اقتصادی ـ اجتماعی و سیاسی متناسب با جریان‌های تند و خروشان آینده مایه بگیرد، خاصه بدان سبب که پیرامون ما را تحریکات و خدعه‌های استعماری و ماجراهای سهمگین تاریخی فرا گرفته است.

در زمینه‌ی **پاس فرهنگ ایران زمین** که جلوه تابناك روح ایرانی است مساله آن است که در عصر ما نفوذ مظاهر اندیشه ملتهای دیگر بویژه نفوذتفکراتی

که با ابزارها و شیوه‌های گونه‌گون استعماری موجبات استقرار و گسترش خود را فراهم کرده‌اند، بحدی است که تنها با اتکاء به یك انقلاب مستمر براساس شناخت مبانی فرهنگ ایران است که قادر خواهیم شدبرخوردمثبتی باجهان‌علم، اندیشه و(تکنولوژی)های پیشرفته داشته باشیم تا در عین حال که از جنبه‌های مثبت این «برخورد» سود می‌بریم مقهور و مغلوب آن نشویم، نتیجه آنکه وظیفه داریم مسیر رستاخیزی‌خود و تمامی سازندگی‌های خود را برپایه روح فرهنگ ایرانی شکل دهیم:

«باید دانش و تکنولوژی پیشرفته جهان صنعتی را به بهترین صورت مورد اقتباس و استفاده قرار دهیم (و البته خود نیز در رسیدن به پایه این جهان و سپس در ادامه راه پیشرفت به همراه آن، بکوشیم) ولی در همان حال باید از رسوخ عناصر نامناسب تمدن‌های دیگر در جامعه خود و از سرایت آلودگی‌های اخلاقی و اجتماعی و سیاسی آنها بدین جامعه جلوگیری کنیم. باید «غرب زده» نباشیم ولی این مفهوم را مرادف با «دشمنی با غرب و با هرگونه تجددطلبی‌نیز تلقی نکنیم...»

در زمینه رسالت‌های ملت ایران در عرصه‌خانوادهٔ ملتهای جهان وظائفی چونان مبارزه قاطع در راه استعمارزدائی با همکاری همه ملتهای استعمار زده رویاروی ما قرار گرفته است.

استقرار صلح در این منطقه از جهان و بسط همکاری با ملتهای ستم دیده از استعمار به خاطر بهره‌گیری کامل آنها از منابع طبیعی و انسانی خود و کوشش به قصد سوزاندن ریشه‌های فقر و جهل در جهان استعمار زده و تلاش برای ایجاد مناسباتی عادلانه میان کشورهای (شمال و جنوب) در شمار رسالت‌های شاهنشاهی ایران و در نتیجه در زمره

رسالت‌های رستاخیز است.

بدینسان وظائف خطیر رستاخیز ملت ایران آشکار میشود و هرایرانی تکالیف شگرف خود را به ویژه در این برهه حساس از تاریخ باز می‌شناسد.

اینك ملتی با چنین رسالت‌های دشوار و سترگ- در آستانه تاریخ فردای خود قرار گرفته است - نهایت این وظائف یکپارچگی و بسیج همه نیروهای ملی را به عنوان یك ضرورت بزرگ- تاریخی مطرح میسازد- بدانسان که «... هیچ نیروی سازنده و مثبت به‌هیچ صورت و در هیچ مورد از این بسیج بیرون نماند، آنهم بدین صورت که نه تنها سهم خویش را درمقیاس عادی بعهده بگیرد، بلکه ایفای این سهم را درگسترده‌ترین و قاطعترین صورت آن متقبل شود...»

وجود چنین شرطی است که ایجاب میکند همه مردم این سرزمین در تار و پود یك حزب فراگیر و پولادین متشکل شوند و سرمایه این تشکل در قلب رستاخیز ملت ایران است.

اندیشه های رستاخیز

شماره مشترک

من : نام .... نام‌خانوادگی .... نام‌موسسه ....

نشانی: نام کشور .... نام شهر ....

....

با ارسال مبلغ .... ریال طی حواله / قبض / چك ....

درخواست اشتراك یکساله (۴شماره) « اندیشه‌های رستاخیز »

را به‌تعداد .... جلدازشماره .... تا شماره .... دارم

طبق‌مقررات خواهشمنداست ازارسال‌وجه درپاکت‌پستی خودداری‌فرمائید

اندیشه های رستاخیز

شماره مشترک

من : نام .... نام‌خانوادگی .... نام موسسه ....

نشانی:نام کشور .... نام شهر ....

....

با ارسال مبلغ .... ریال طی حواله / قبض / چك ....

درخواست اشتراك یکساله (۴شماره)« اندیشه‌های رستاخیز »

را به تعداد .... جلدازشماره .... تا شماره .... دارم

طبق‌مقررات‌خواهشمنداست ازارسال‌وجه درپاکت‌پستی‌خودداری فرمائید

بهای اشتراک (۴ شماره) اندیشه‌های رستاخیز در کشورهای جهان

امریکا و کانادا : ۵۰۰ ریال

اروپا و آسیا : ۳۵۰ «

استرالیا و افریقا : ۵۵۰ «

خاور دور: ۵۰۰ «

داخله : ۲۰۰ «

درداخل این کادر چیزی ننویسید

خواهشمنداست مبلغ حق اشتراک را به‌شعب بانک‌ملی ایران بحساب شماره ۱۴۵۰۰ شعبه تخت‌جمشید واریز ورسید آنرا همراه این قبض به«اندیشه‌های رستاخیز» بفرستید

بهای اشتراک (۴ شماره) اندیشه‌های رستاخیز در کشورهای جهان

امریکا و کانادا : ۵۰۰ ریال

اروپا و آسیا ۳۵۰ «

استرالیا و افریقا : ۵۵۰ «

خاور دور : ۵۰۰ «

داخله : ۲۰۰ «

درداخل این کادر چیزی ننویسید

خواهشمنداست مبلغ حق اشتراک را به‌شعب بانک‌ملی ایران بحساب شماره ۱۴۵۰۰ شعبه تخت‌جمشید واریز ورسید آنرا همراه این قبض به«اندیشه‌های رستاخیز» بفرستید

اندیشه های رستاخیز

این نشریه هرسه‌ماه‌یکبار منتشرمیشود

از انتشارات:

حزب رستاخیز ملت ایران

سال دوم ـ شماره هفتم

بهمن ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی